

نیمه پنهان

چاپ سوم

جلد سی و چهارم

به مناسبت سی امین سالگرد انقلاب اسلامی ایران

اشرفپهلوی

در حسرت آرزوهای بر باد رفته



دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان

به شیرزنانی که بهار دل انگیز بهمن 1357 مدیون مثبت های گره کرده آنان است، آن هنگام که در سرمای سوزان طاغوت، نوزادان خویش را در خیابان ها و در بینابین تظاهرات مردمی با ذکر «الله اکبر» آرام می کردند ولولایی شب های شکست حکومت نظامی شان «مرگ بر شاه» بود، همان هایی که صورانه به زینب های زمانه ملقب شدند و شهادت پدران، همسران و فرزندان خویش را در سایه گلستان ابراهیم زمان خمینی کبیر(ره) پذیرفتند و داغداری شان را با حضور در صفوف متحد و یکپارچه در تداوم انقلاب بیان کردند .

-تقدیم به ریچانه های همیشه معطر انقلاب اسلامی که در راهروهای زندان و سیاهچاله های رژیم پهلوی، ضربان قلب خویش را با نبض نوپای انقلاب گره زدند و لب نکشودند جز به شهادتینی که بالبخند برچهره کریمه سران رژیم شکست خورده شاه فرودآوردند، بانوانی که نسل جوان و پیشروی امروز که آرمانش را نه در مرزهای ایران بلکه در راه مبارزه باشیطان بزرگ و برای نجات مردم مظلوم فلسطین و لبنان میبند، آن سان که کفن پوش آماده دفاع از آرمان های اسلام ناب محمدی (ص) است .

و تقدیم به رایچه دل پذیرحضورسی ساله بانوانی که شکوفایی نسلهای انقلاب همچنان محصول انتشار آن درآسمان و زمین ایران اسلامی است، رایچه ای که نه در طوفان استحاله فرهنگی و نه در چکاچک حکمه های رضاخانی، دانه های دل شان را از نخ تسییح ایمان و ارادت به انقلابی برخاسته از ثقلین نبی اعظم (ص) جدا نساختند، بانوانی که معمار کبیر انقلاب حضرت روح الله در رثای ایشان فرمود :
 «... اینجانب به زنان پرافتخار ایران، مباحثات میکنم که تحولی آن چنان در آنان پیدا شد که نقش شیطنانی بیش از پنجاه سال کوشش نقاشان خارجی و وابستگان بی شرافت آنان ... را نقش بر آب نمودند».

مقدمه

تداوم یافتن و استمرار هر نظام دیکتاتوری نیازمند شیوه هایی همچون بهره جویی از ابزارهای اطلاعاتی، اعمال قدرت و سرکوب توده های مردم است . به شهادت تاریخ، دوران سلطنت رضا خان و پسرش محمد رضا، تبلور نظام هایی بودند که بالاترین و بیشترین ابزارهای قدرت سرکوب را در اختیار داشتند، نظام هایی که تکیه اصلی آنها بر نیرو های سرکوب گر و دستگاه های اطلاعاتی بود، بدون آنکه به مردم تکیه داشته باشند و یا توجهی بر مطالب سیاسی - اجتماعی و حتی اخلاقی و مذهبی آحاد جامعه داشته باشند .

بی تردید در سایه همین حکومت مطلق و قدرت نامحدود، فساد و تباهی، مریانه وار در کالبد چنین نظام هایی ریشه می دواند و سرانجام نیز شیرازه اینگونه حکومت های دیکتاتور از هم می پاشد، چنان که در سال 1357 رهبری سازش ناپذیر حضرت امام خمینی (ره) و حضور قاطع مردم در صحنه، رژیم پهلوی دوم فرو پاشید، همانگونه که حکومت پدرش با شکست یک ساعته ارتش در برابر نیروی اشغالگر در هنگامه جنگ جهانی دوم، متلاشی شد .

«اشرف پهلوی» خواهر توامان محمد رضا پهلوی در شرایطی نشو و نما نمود که در سایه حکومت وحشیانه و غیر انسانی پدر و برادرش، فساد، غارت بیت المال و حتی تعیین مردان مورد علاقه اش به عنوان سفیر، وکیل و وزیر، امتیاز و فضیلت به شمار می آمد . در چنین شرایطی طبیعی است دختری که از زن بودن خود رنج می برد از روحیه سترون برادرش سودجوید و به لحاظ روان شناسی در روحیات مردانه فرو رود، باندهای بزرگ قاچاق بین المللی را هدایت کند، از دولتمردان زبون رژیم برادرش باج بستاند، عموم مزایده ها مناقصه های کلان را در انحصار خویش در آورد، در هر پروژه ای بدون دیناری سرمایه گذاری سهمیم شود، زمین های مسکونی و کشاورزی مردم را به زور سرنیزه از آنها بگیرد، هر روز در کاخ خود و یا خانه های ندیمه هایش مجالس فساد و عیش و نوش برگزار کند و ...

و همه این افعال در شرایطی از اشرف سر می زد که قرابت با شاه و عنوان خواهر توامان محمد رضا، به وی مصونیت امنیتی، سیاسی بخشیده بود، تا حدی که رئیس ساواک هم حرأت نداشت در پیرامون «اشرف» کار اطلاعاتی انجام دهد، مگر در مواردی خاص که آن هم به دستور شاه انجام می گرفت . درست به همین دلیل است که تنها بخش اندکی از دریای بی کران و ناپیدای فساد و تباهی و مظالم وی در پرونده ها و اسناد ساواک به ثبت رسیده است. ورنه در صورت ثبت و ضبط قانون شکنی های وی امروز حد اقل دهها مجلد از اسناد ساواک در دسترس تاریخ پژوهان قرار می گرفت .

اشرف ساعاتی پس از برادرش محمد رضا پهلوی به دنیا آمد . وی چهارمین فرزند رضا خان میر پنج و سومین دختر وی پس از همدم السلطنه و شمس به شمار می آید .

رضا خان که پس از تولد اشرف و محمد رضا، با کمک انگلیسی ها، مدارج ترقی را به سرعت طی کرد، میان این دو فرزند نو آمان، تبعیض فراوانی قائل شد تا آنجا که آتش حس سرخوردگی، حسادت و به تبع آن میل شدید قدرت خواهی اشرف، در همان دوران کودکی برافروخته شد .

معاشرت و تعاملات بی پرده اشرف با پسران و مردان نامحرم و بیگانه، بعدها اشرف را چنان در منجلاب هوسبازی غرق و گرفتار کرد که نه تنها پس از گذشت مدت کوتاهی، از این روابط ناسالم احساس دلزدگی می کرد بلکه در هنگام تأهل نیز، از به دام انداختن و تصاحب مردان متأهل و مجرد ابایی نداشت و پی در پی معشوقه های دیگری می جست .

ماجرای روابط نامشروع اشرف با « پرویز راجی»، «ملک فاروق» احمد دهقان، بهروز وثوقی و ... از چنان فضاحتی برخوردار شد که به مثابه لکه ننگی بر پیکر خاندان پهلوی و دستگاه حکومتی باقی ماند .

از سوی دیگر، اسناد تاریخی روشن، اشرف پهلوی را به عنوان یکی از مهره های انگلیسی و آمریکایی کودتای 28 مرداد معرفی می کند . مهره ای که اسباب قدرت گیری خائنه شاه و تقویت نفوذ استعمارگرانه آمریکا در ایران را تأمین می کند .

این زن خودکامه، پس از شهریور سال 1320، تلاش فراوان و عجیبی را برای غارت بیت المال و نفوذ در عرصه تصمیم گیری و اداره کشور آغاز کرد . وی با تشکیل حلقه ای از عناصر و چهره های گوناگون به یمن موقعیت برادر دوقلوی خود، اقدام به بخشش مناسب دولتی در داخل و خارج از کشور کرد . معیار اصلی وی در اهداء مناصب نیز چیزی جز، منافع مادی، قدرت طلبی و خواست های پلید جنسی نبود .

«اشرف پهلوی» علاوه بر اینکه خود به مواد مخدر سخت معتاد بود، در تعامل کاری با مافیای بین المللی مواد مخدر نیز نقش آفرینی می کرد

و با سوء استفاده از گذرنامه سیاسی اش، اقدام به قاچاق مواد افیونی در حجم گسترده و در سطح داخل و خارج از ایران می نمود. این موضوع به صراحت در خاطرات ارتشیدفردوست مقام عالی امنیتی و اطلاعاتی در باره مطبوعات مشهور غربی چون لوموند اشاره شده است. «اشرف پهلوی» در سال 1357 چند ماه پیش از سرنگونی حکومت برادرش به خارج از کشور گریخت ف ابتدا تمام تلاش خود را به کار گرفت تا به مدد دیدار با سران کشورهای اروپایی و رییس جمهور آمریکا، آنها را به مانند سال 1332، برای تداوم بخشیدن به حکومت برادرش یکصدا کند، اما از آنجا که به دلیل اتحاد و اتفاق مردم در سایه ی رهبری حضرت امام خمینی (ره)، رژیم شاه در حال اضمحلال بود، آنها هیچ کاری نتوانستند برای حکومت در حال زوال پهلوی انجام دهند.

اشرف پس از سقوط رژیم و فرار محمد رضا به خارج از کشور باز هم از این تلاش دست برنداشت تا اینکه با شکست همه طرح های سیاسی - نظامی، آمریکا، برادرش آرزوی بازگشت به سریر قدرت را با خود به گور برد، چنانکه فرزند اشرف و جلالد 17 شهریور اویسی بهمین سرنوشت دچار شدند.

اشرف پس از مرگ برادرش چنانکه در زمان حکومت وی می کوشید تا در کسوت نماینده زنان ایرانی و یا نماینده ایران در سازمان ملل متحد خود را فردی سالم و وطن خواه معرفی کند، با بخش اندکی از دلارهای به یغما برده از بیت المال بنیاد مطالعات ایران را تاسیس کرد تا مطبوعه هایی همچون فصلنامه ایراننامه منتشر شود و یا شبیه روشنفکران داخلی با آن مرتبط شده و به عنوان مدعو در فرهنگ بسخترانی بپردازد، ضمن آنکه بخشی از سهام نشریه هفتگی کیهان چاپ لندن را نیز خرید تا هر هفته به دروغ خیر سقوط قریب الوقوع رژیم جمهوری اسلامی را به عنوان تیتیر نخست انتخاب کند.

بدین ترتیب «اشرف» با وجود کبر سن، هنوز هم در عرصه سیاسی فعال است، چنان که برادر زاده اش «رضا» که به حساست شهره خاص و عام است، برای عموم طرح های خیالی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی میلیونها دلار از عمه اش کمک می گیرد. ضمن آنکه اشرف هنوز هم از حمایت مالی برخی شیوخ مرتجع منطقه و آمریکا برخوردار است.

دفتر پژوهش های مؤسسه کیهان، بر آن است تا با معرفی مستند ابعاد گوناگون زندگی چهره هایی چون اشرف، نه تنها خواننده را با گوشه هایی از فساد ژرف خاندان پهلوی که با نیم قرن سلطه بر ایران، نقش بزرگی در عقب افتادن و تباهی کشورمان ایفا کردند، آگاه سازد، بلکه تصویری روشن از پیامدهای شوم نفوذ و حضور خارجی در کشور را به پیش نظر خواننده نهد. با نگاه به چنین ضرورتی، این کتاب با اختصاص به زندگی و کارنامه سراسر فتنه و فساد و تباهی جنایت اشرف پهلوی، به شکلی مستند و فشرده، فراهم آمده و تقدیم می شود.

فصل اول: از کودکی تا هوسرانی های جوانی

تولد و دوران کودکی

اولین همسر رضا خان، «صفیه» نام داشت و حاصل ازدواج، دختری به نام «همدم السلطنه» بود. صفیه، از اهالی همدان بود که رضا خان در اوایل انتصاب به فرماندهی «آتریاد قزاق» همدان وی را صیغه کرد و پس از یک سال طلاق داد.

دومین همسر رضا خان «تاج الملوک» نام داشت. وی فرزند یکی از فرماندهان ارشد قوای قزاق به نام تیمورخان آیرملو بود که در جریان انقلاب اکتبر 1917 روسیه به همراه خانواده اش به ایران مهاجرت کرد و در تهران اقامت گزید.

تاج الملوک، قد کوتاه و زشت رو و به اصطلاح عوام «ترشیده»! بود و هنگام ازدواج با رضا خان بیش از 24 سال از سنش می گذشت که در آن زمان برای ازدواج سن زیادی بود زیرا عموم خانواده ها مطابق رسوم رایج، دختران خود را تا پیش از سن 18 سالگی به خانه بخت می فرستادند. اما این مسائل برای رضا خان اهمیت نداشت. برای رضا خان که دوران کودکی و نوجوانی و جوانی خود را به عنوان «تابین» (قزاق بدون درجه همانند سرباز) در فوج قزاق گذرانده بود، این نکته مهم بود که با دختری یکی از امرای ارشد این فوج ازدواج کند. ارتشیدفردوست در این باره می نویسد:

«در آن زمان برای رضا خان افتخاری بود که با یک دختر میر پنج ازدواج کرده است...»

اولین فرزند تاج الملوک شمس نام داشت که دو سال بزرگتر از «اشرف» بود. اشرف در روز چهارم آبان سال 1298 هجری شمسی، چند ساعت پس از تولد محمد رضا پهلوی در خانه ای واقع در کوچه ضلع شمال شرقی میدان حسن آباد تهران به دنیا آمد. با تولد اشرف و پس از وی محمد رضا پهلوی، تحولات بزرگی در زندگی رضا خان پدید آمد. رضاخان از سوی ژنرال آبرون ساید - فرمانده نیروهای انگلیسی در بین النهرین - برای فرماندهی کودتای نظامی علیه احمد شاه فاجار انتخاب شد و در فرصتی کمتر از یک سال وی، در سوم اسفند 1299 به همراه سید ضیاء الدین طباطبایی مهره شناخته شده انگلیسی ها، به عنوان فرمانده نظامی کودتا به تهران حمله کرد و در کودتایی بدون خونریزی تهران را تصرف کرد و از سوی شاه به عنوان وزیر جنگ معرفی شد. رضاخان به همین دلیل تولد محمد رضا و اشرف را خوش یمن تلقی می کرد و پیشرفت هایش در عرصه های سیاسی - نظامی را مرهون قدوم این کودکان می دانست.

اما او تمام عاطفه اش را به پای محمد رضا می ریخت و آنچنان که باید و شاید به اشرف محبت نمی کرد، تا جایی که اشرف خود نیز متوجه این تفاوت و تبعیض شده بود و بعدها به هنگام تدوین خاطراتش به این موضوع اشاره کرد:

«قبل از من خواهر دوست داشتنی ام، شمس به دنیا آمده بود و حالا هم پسری متولد شده بود که رؤیاهای پدر و مادرم را برآورده میساخت. این حقیقت که من در همان روزی متولد شده بودم که محمد رضا پهلوی ولیعهد و شاه آینده ایران به دنیا آمده بود، همیشه این فکر را در من تقویت می کرد که هرگز نباید از پدر و مادرم انتظار داشته باشم محبت و علاقه مخصوصی نسبت به من اظهار نمایند.»

اما همان قدر که محمد رضا مورد علاقه و محبت رضا خان بود، از سوئی دیگر، تاج الملوک دخترش شمس را دوست می داشت و همواره او را به اشرف ترجیح می داد:

«بعضی از شب ها را به خاطر می آورم که خوابم نمی بردیا در خواب کابوس می دیدم و بیدار می شدم. روی پنجه پا آهسته تاجلوی دراناق مادرم می رفتم و می دیدم که مادرم و خواهرم در کنار هم خوابیده اند و بیرون در کمی گریه می کردم و بعد نزد دایه ام می رفتم و با خود

فکر می کردم که « جای خاصی » برای من وجود ندارد . من خیلی زود به این واقعیت پی بردم که خودم باید مسائل و مشکلاتم را حل کنم و خودم باید مستقلا فکر و اقدام کنم و بهای آن را هم بپردازم .»

کم توجهی به اشرف، تأثیرات عمیقی بر روح اشرف گذاشته بود، تا جایی که او خود را در خانه پدری، بیگانه می انگاشت :
«با آنکه این همه بچه در خانواده ما وجود داشت، دوران کودکی من اغلب به تنهایی می گذشت . شمس که اولین بچه و دختر مورد علاقه خانواده بود . برادرم را هم [که] اولین پسر و ولیعهد بود، همه دوست داشتند و من خیلی زود احساس کردم که بیگانه ای بیش نیستم و باید برای خود جایی باز کنم ...»

زمانی که رضا خان در روز 9 آبان سال 1302 هجری شمسی بر اریکه سلطنت تکیه زد، اشرف 4 ساله بود . اشرف تحصیلات ابتدایی را در مدرسه زرتشتیان تهران گذراند . اما تحصیلات عالی نداشت. حتی دوره دبیرستان را هم تمام نکرد. رضا خان علاقه داشت تا فرزندانش حداقل تا یک زبان خارجی را بیاموزند . به همین سبب همسر فرانسوی یکی از افسران ارتش را مأمور آموختن زبان فرانسه به شمس و اشرف و محمد رضا کرد و او چند سالی به کار آموزش زبان فرانسه به فرزندان شاه اشتغال داشت :

«پدرم چون به کمبود تحصیلات رسمی خود کاملاً آگاه بود، از این رو تصمیمش آن بود که ما باید تحصیل کنیم و دست کم یک زبان خارجی یاد بگیریم . به همین سبب مادام ارفع را که همسر فرانسوی یکی از افسران ارتش بود، استخدام کرد تا به ما زبان فرانسه بیاموزد .»
در روز هفدهم دی ماه سال 1314، رضا شاه دستور داد تا به زور جادر را از سر زنان و دختران ایرانی بردارند و خود برای به اصطلاح تشویق مردم و مرعوب ساختن مدیران و کارکنان دولت، جادر از سر زن و دختران خود برداشت و آنها را به مجالس و میهمانی های رسمی که به این مناسبت ترتیب می یافت، برد . کشف حجاب اولین اثرات سوء خود را در دربار و خانه رضاخان گذاشت و دختران او که دیگر اجباری برای پوشاندن خود نداشتند، آزادانه با پسران معاشرت کردند . در ایام تابستان دختران رضا خان بعد از ظهرها به حوالی باغ های « دروس » می رفتند و با پسرهای « عبدالحسین تیمورتاش » که باغ بیلاقی اش در آن حوالی بود، دوچرخه سواری می کردند . از رهگذر معاشرت با پسرهای همسن و سال زمینه های دلباختگی اشرف پهلوی به جوانان همسن و سال خود نظیر «مهرپور تیمورتاش» و «هوشنگ تیمورتاش» بوجود آمد . کمبود یا نبود دختر در مجموعه دوستان اشرف پهلوی، موجب شد تا از پروای او در برخورد با مردان به شدت کاسته شود . این نکته را مروری براسامی دوستان نزدیک دوران نوجوانی و جوانی اشرف به خوبی به اثبات می رساند . اشرف نیز در بازگویی خاطرات ایام نوجوانی خود علل گرایش و آمیزشش با مردان را، کمبود دوستان دختر می داند :

«چون دوست و همبازی دختر نداشتم، رفقای برادرم را به دوستی انتخاب کرده بودم ...»
وی افراط در برقراری رابطه با مردان را تلاش برای شکستن روابط قالبی و محدود زنان در آن روزها توجیه می کند و اینکه به زعم خودش نمی خواسته به سرنوشت محتوم و مقدر زنان تن در دهد :

«با وجود تمام این فعالیت های مردانه هرگز دلم نمی خواست پسر بودم . به عکس، خیلی خوشحال بودم که زنم ... هر چند هرگز حاضر نشدم نقش قالبی و محدودی را که در آن روزگار برای زنان مقدر شده بود، بپذیرم . برای من نقش مردان، با آرزوی عمل و حق انتخاب هایی که داشتند، خیلی جالب تر به نظر می آمد و شاید به همین جهت است که من بیشتر عمر خود را صرف فعالیت در دنیای مردان کرده ام .»
«اشرف پهلوی» همیشه به عنوان سنبل فساد درباریان، زبانزد خاص و عام بود، زیرا هرزگی ها، زرد و بندها، قانون شکنی ها و لنگاری های او حد و مرزی نداشت و همین واقعیت همیشه مشکلاتی را برای برادرش «محمد رضا» فراهم می آورد .

احمد علی منصورانصاری یکی از عوامل درباردرخاطرات خودروابط اشرف با برادرش محمد رضا و فرج- همسر وی - را اینگونه شرح میدهد :
با این همه اشرف بیشتر از تمام خواهر و برادرهای شاه با او نزدیک و حتی روی او نفوذ داشت دراین اواخر که شاه درچهره یک مردقدرتمند ظاهر می شد اشرف تا حدودی دست و پایش را جمع کرده بود و رعایت بعضی از مسائل را می کرد . با این وجود دو مسئله برای آنها که از نزدیک شاهد روابط درونی دربار بودند روشن بود : یکی اینکه اشرف چندان با فرج روابط نزدیک نداشت ... و دوم این که راه و روش خود شاه را برای مملکت داری درباطن خودش نداشت و شاه هم که از باطن خواهرش بی خبر نبود، حوزه فعالیت های او را محدود نگه داشته بود ..
انصاری همچنین درباره دیگر روابط اشرف با دیگر همسران شاه می نویسد :

بالاخره همین قدرت طلبی بسیارش او را با تمام همسران شاه در تضاد قرار داده بود . زیرا وی چشم دیدن زنی را که شخصیت دوم دربار و خاندان سلطنتی باشد نداشت . با فوزیه اختلاف به هم رسانید و معروف است که یکی از عوامل اصلی پافشاری فوزیه بر طلاق، اختلافش با اشرف بود و آزاری که از دست رفتار اومی کشید ، باثربا نیز وضعی بهتر ازاین نداشت . به اختلافاتش با فرج [نیز] اینجا و آنجا اشاره کرده ام .

اشرف پهلوی یکی از مهره های اصلی کودتای 28 مرداد بود .

قدرت طلبی و ماجراجویی وی از عواملی بودند که به او انگیزه فعالیت در این عرصه را می دادند ؛ احمد علی مسعود انصاری در این رابطه می نویسد :

«به طور کلی وی زنی ماجراجو و قدرت طلب است و در این راه از خرج پول و نیرو ابایی نداشت ... بر اثر همین خصوصیات است که اشرف یکی از مهره های اصلی کودتای 28 مرداد شد ...»
اشرف پهلوی سه بار ازدواج رسمی کرد، نخستین بار بدستور رضا خان، و با تأیید انگلیسی ها با علی قوام پسر قوام الملک شیرازی و برادر زن اسد الله علم ازدواج می کند . در حالی که بنا بر اعترافات مکرریش به فریدون جم نامزد خواهرش « شمس » دل باخته بود .
او پس از تبعید رضاخان، سبک سری های خود را بیشتر آشکار می کند، به گونه ای که در مصر دل به یک پیشه ورمصری به نام احمدشفیق می سپارد، و از او صاحب دو فرزند می شود . اما پس از آنکه حضور شفیق مصری در خانواده سلطنتی به هر نحو ممکن توجیه می شود، اشرف به مهدی پوشهری دل می بندد و چندی بعد با او ازدواج می کند . در حالی که در طول همه این سالها حتی یک روز هم با وی در زیر یک سقف زندگی نمی کند .

عموم کسانی که با اشرف پهلوی به هر نحو ممکن مراوده داشته اند، در توصیف او در این صفات متفق القول اند :
هرزه - هوسران - بی بند و بار - معتاد - لجوج - بد دهن - کینه توز - خسیس - تجمل پرست - مال اندوز و صفاتی از این دست که ریشه این

صفات را بی شک باید در گذشته او جستجو کرد .

اگر چه بنا بر روایت « حسین فردوست » اشرف پهلوی در دوران نوجوانی با چند تن از افسران جوان شاعلی در کاخ های سلطنتی روابط نامشروع داشته است اما اولین مردی که رسماً در زندگی اشرف پهلوی ایفای نقش کرد مهر پور تیمورتاش پسر عبدالحسین تیمورتاش " وزیر دربار مقتدر رضاخان بود. عبدالحسین تیمورتاش با بهره گیری از موقعیت شغلی اش، فرزندان خود را به دربار پهلوی برد تا به عنوان دوست و همبازی در خدمت فرزندان رضا شاه باشند. آنان در سالهای آغازین سلطنت رضاخان همین نقش را ایفا می کردند. اما با بزرگتر شدن بچه های رضا خان و آغاز دوران بلوغ آنان، بچه های تیمورتاش نیز که پا به دوران بلوغ گذاشته بودند، صاحب نقشی پررنگ تر در زندگی محمدرضا و اشرف پهلوی شدند، به طوری که ایران تیمورتاش، دختر عبدالحسین تیمورتاش مورد توجه محمد رضا پهلوی قرار می گیرد و اشرف پهلوی نیز دل به پسرش، یعنی مهر پور تیمورتاش می بندد. اما با فروپاشی اقتدار عبدالحسین تیمورتاش و بازداشت او به اتهام جاسوسی برای شوروی و سرانجام محاکمه خفت بار و قتل وی فرزندان تیمورتاش از دربار پهلوی بریده شد و تنها یاد و خاطره آنان در ذهن محمد رضا و اشرف ماند. به طوری که محمد رضا پهلوی در خاطرات خود « ایران تیمورتاش » را اولین زنی که به او دل بسته و آرزوی دستیابی به وی را داشته، معرفی می کند و اشرف هم که امیدوار بود با مهرپور تیمورتاش ازدواج کند، مجبور به جدایی از وی می شود و بوالهوسانه دل به برادر او، هوشنگ تیمورتاش می سپارد.

در سال 1317 رضا شاه تصمیم گرفت تا شمس و اشرف را شوهر دهد. به همین سبب از برخی رجال و دولت مردان و اشراف خواست تا عکس هایی از پسران خود را به دربار بفرستند، تا در اختیار اشرف و شمس پهلوی قرار گیرد و آنها از هر کس خوششان آمد وی را به شوهری برگزینند تا به دامادی رضا شاه مفتخر شوند. حاج مخبر السلطنه هدایت که سالها مقام نخست وزیری رضا خان را برعهده داشت، در این باره می نویسد:

« تجدید برهم زن همه رسوم و آداب است. عروسی فرمایشی هم یکی از آن جمله است. در کابینه محمود جم معروف شد عکس عدهای از جوانان را به شاهدخت ها عرضه دارند، تا که قبول افتد و که در نظر آید. پسر جم و پسر قوام شیرازی پسند افتادند. چه حاجت به عکس بود، نمی دانم. جم و قوام هر دو در قلعه می نشینند و عصرها محل گردش آنها و شاهدخت ها در صحرای دروس بود. همدیگر را خوب می شناختند. قوام پس از قضیه اسعد [منظور قتل سردار اسعد بختیاری است] مورد لطف مخصوص واقع شده و در سفرها ملازم خدمت است. به هر حال مجلس عقد بی مزه ای منعقد شد. با اینکه متارکه داشته، به موجب دعوت در مجلس حاضر شدم. یک طرف تالار، شاه ایستاده بودند و قدری فاصله وزرای سابق و لاحق، طرف دیگر ملکه و شاهدخت ها روی کرسی نشسته بودند، ساکت و صامت. دامادها عیوس زیر دست عروسها ایستاده در حال خود فکر می کردند... روی هم رفته مجلس خنکی بود و بعد خنکی های بیشتری بروز داد، بلکه به بروند کشید. پسر قوام از اول ناراضی بود، پسر جم را نمی دانم...»

حسین فردوست که از سالهای کودکی به دربار رفت و آمد داشت و به عنوان همکلاس در شمار دوستان بسیار نزدیک محمد رضا و اشرف پهلوی بود، از این ماجرا روایت دیگری دارد، وی در کتاب خاطرات خود به ماجرای ازدواج اشرف اشاره می کند و می نویسد:

« همان روز خود اشرف با ناراحتی برای من تعریف کرد که پدرم ما را صدا کرد و گفت: موقع ازدواجتان است و دو نفر برای شما در نظر گرفته شده است. شمس چون خواهر بزرگتر است انتخاب اول با او خواهد بود و دومی هم نصیب تو خواهد شد.»

به این ترتیب رضاخان علی قوام و فریدون جم را برای دامادی خود برگزید و شمس پهلوی که بزرگتر بود، فریدون جم را که خوش قیافه تر و جذاب تر بود، برای همسری انتخاب کرد و علی قوام نصیب اشرف شد.

زمانی که رضا شاه تصمیم به شوهر دادن اشرف گرفت، علی قوام در انگلستان بود و در کمبریج یک دوره آموزشی را می گذراند. وی به تهران احضار شد و پس از انجام مراسم ازدواج به دستور رضا خان به دانشکده افسری اعزام شد و همراه با محمد رضا پهلوی در سال اول این دانشکده به خواندن دروس نظامی اشتغال ورزید. وی تا درجه سرهنگی در ارتش بود، اما پس از استعفا از کار نظامی به تجارت روی آورد. علی قوام شوهر اول اشرف پهلوی پسر ابراهیم قوام الملک شیرازی بود و نسب او به میرزا ابراهیم خان کلانتر - همان کسی که به لطفعلی خان زند خیانت کرد و دروازه های شیراز را به روی آغا محمدخان قاجار گشود - می رسید و اجداد وی از یهودیان جدیدالاسلام شیراز بودند. ابراهیم قوام الملک پدر علی قوام از ماموران انگلیس بود و خاندان او به صورت جد اندر جد در خدمت دولت انگلیس قرار داشتند. وی مردی بسیار ثروتمند بود و تنها 350 پارچه آبادی در استان فارس داشت. قوام الملک تا آن حد به انگلیسی ها نزدیک بود که رضا شاه برای ماندگاری برابری سلطنت از اواری خواست و وی را به دیدار سفیر انگلستان در ایران فرستاد تا نظر موافق او را برای ادامه سلطنتش جلب کند، ولی سر ریدربولارد نپذیرفت و به قوام گفت که رضا خان باید برود. علی قوام هم به راه پدرش می رفت و رابطه بسیار نزدیکی با ماموران انگلیسی مقیم ایران داشت. وی دولت انگلستان را پناهگاه و حامی خود می دانست تا جایی که پس از وقایع سوم شهریور 1320 و حمله متفقین و سرنگونی رضا خان، علی قوام، همسرش اشرف و پسر خردسالش شهرام را رها کرد و به سفارت انگلیس پناه برد و مدتی در محل تابستانی سفارت انگلیس در زرگنده زندگی کرد.

زندگی با علی قوام به هیچ وجه مورد علاقه و رضایت اشرف پهلوی نبود. او این ازدواج را تحمیلی میدانست و دور از چشم رضاشاه، ناراضی خود را از این وصلت ابراز می کرد. وی در خاطراتش به این بی علافگی اشاره می کند و می نویسد:

« اولین باری که چشمم به دو داماد آینده افتاد هنگامی بود که آنان با برادرم تنیس بازی می کردند. قرار بود که فریدون جم که افسر ارتش و پسر نخست وزیر بود، شوهر آینده من شود و خواهرم با مردی به نام علی قوام که از خانواده های سرشناس شیراز بود، ازدواج کند. طبیعتاً من در آن روز فقط به مردی که برای همسری من انتخاب شده بود، توجه کردم. باید اعتراف کنم که هر چند هنوز علاقه ای به ازدواج نداشتم ولی او را جوانی بلند بالا، خوش اندام و با سلیقه یافتم. اما متأسفانه شمس اظهار نظر کرد که او به نامزد من بیشتر از مردی که پدرمان برای او انتخاب کرده بود، علاقه مند است. چون او خواهر بزرگتر بود، حق تقدم را به او دادند و به این سبب نامزدهای ما را رسماً عوض کردند. من از همان اول از علی قوام بدم می آمد. نمی دانم علتش این بود که او به اندازه فریدون جم جذاب نبود، یا اینکه چون او را به من تحمیل کرده بودند، از او بدم می آمد. یک هفته تمام از اتاقم بیرون نیامدم و گریه کردم...»

او در قسمتی دیگر از خاطراتش ضمن اشاره به جشن عروسی اش می گوید:

« درحالی که پیراهن سفید لاتون به تن داشتم، در مراسم عروسی مشترکی که برای من و شمس بر پا شده بود، تن به ازدواج دادم. اما اگر پیراهن سیاه پوشیده بودم مناسب تر بود ...»

اشرف قبل از ازدواج زمینه های بی بند و باری داشت به این نکته بسیاری از درباریان و افراد نزدیک به او اشاره کرده اند. ارتشید فردوست در این باره می نویسد:

« ازدواج اشرف با علی قوام در زندگی اشرف عواقب وخیمی گذارد. البته قبل از ازدواج با علی می دانستم که اشرف آمادگی زیادی برای فساد دارد ... ازدواج با علی قوام در اشرف یک عقده شدید [به وجود آورد] و این روحیه او را تشدید کرد ...»

روحیات علی قوام هم این وضعیت را تشدید کرد. زیرا وی به شدت فرصت طلب بود و بیشتر از اینکه به نفس ازدواج و زنا شویی و کانون خانواده بیندیشد، در فکر منافع بود که پیوند با دربار برایش مهیا می ساخت. اوبه هیچ وجه در اندیشه وظایفش به عنوان یک شوهر نبود. اشرف در خاطرات خود به این نکته اشاره می کند و می نویسد:

« شوهرم از این بی علافگی و یا از اینکه بین ما هیچگونه محبتی وجود نداشت، به هیچ وجه ناراحت نبود. چنین می نمود که او به همین راضی است که رسماً شوهر دختر شاه باشد.»

با حمله متفقین به ایران و تبعید رضا شاه، شمس پهلوی و شوهرش فریدون جم به همراه فاطمه پهلوی و برادرهایش در معیت رضا خان به جزیره موریس در اقیانوس هند رفتند و اشرف به همراه شوهرش در تهران ماند. رفتن پدر و اشتغالات برادرش در کارهای مملکتی موجب شد تا اشرف از آزادی عمل بیشتری در ارتباط با مردان برخوردار باشد.

اشرف پس از وقایع شهریور 1320 نخستین زمزمه های جدایی از علی قوام را سر داد. خودش مدعی است که قبل از اینکه رضاشاه از خاک ایران خارج شود، با او درباره جدایی از شوهرش حرف زده و موافقت پدرش را در این باره جلب کرده است. اما علی قوام که در اندیشه بهره برداری هر چه بیشتر از موقعیت و رانت هایی که داماد دربار بودن برایش ایجاد می کرد بود، به این جدایی تن در نمی داد و می کوشید تا به هر صورت ممکن از جدایی خود و اشرف جلوگیری نماید. از این زمان به بعد روابط اشرف پهلوی و علی قوام به سدی کامل گرایید و اشرف به تلافی ناکامی های گذشته اش با مهرپور تیمورتاش، مجدداً به وی نزدیک شد:

« بر اثر تبعید پدرم، تیمورتاش و دوست دیرین من مهرپور توانستند به تهران بازگردند. من برای اولین بار با مهر پور، برادر او هوشنگ و تنی چند از دوستان آنان زندگی اجتماعی جدیدی را که خارج از خانواده سلطنتی بود، آغاز کردم. کارهایی که ما می کردیم، از قبیل گوش دادن به موسیقی، رقص و... همه بر اساس ضوابط غربی مناسب و مطلوب شناخته می شد ... واز چارچوب اخلاق و آداب و رسوم ایرانی هم گاه گاه می شد قدمی فراتر نهاد. مشروط بر آنکه مسأله و سر و صدایی در خانواده سلطنتی به وجود نیاید ... این روزها در مقایسه با زندگی ای که قبلاً داشتم، روزهای پر ماجرای بود.»

" 2 ". و رفت و آمد با آنها را از سر گرفت. او حتی تصمیم گرفت که با دادن یک شغل مهم به مهر پور تیمورتاش فضا را برای این ازدواج آماده تر سازد. اما مهر پور تیمورتاش در یک حادثه رانندگی درگذشت و به این ترتیب کاخ آمال اشرف نابود شد. اشرف در این مورد می نویسد:

«در یکی از شب ها هنگامی که من و دوستانم در خانه خواهرم دور هم جمع شده بودیم و در انتظار آمدن مهرپور بودیم، صدای زنگ تلفن بلند شد. مهرپور بود. اوگفت که از بیمارستان تلفن می کنم، من تصادف اتومبیل داشتم ام، اما چیز مهمی نیست. برداشت ما از این کلمات این بود که زخمهای مهرپور جزیی است و بدین جهت چند روز بعد هنگامی که برای رفتن به بیمارستان آماده شده بودیم تا بهبودی اوراجشن بگیریم و او را همراه خود به منزل بیاوریم باز صدای زنگ تلفن بلند شد. این بار اطلاع پیدا کردیم که مهرپورناگهان به علت لخته شدن خون در گذشته است.»

با مرگ مهرپور تیمورتاش، اشرف پهلوی به برادر او هوشنگ تیمورتاش دل می بازد و در این راه تا آنجا پیش میرود که حاضر به چشم پوشی از امتیازات درباری می شود و تصمیم می گیرد تا با او فرار کند:

« غم مشترک من و هوشنگ به علت مرگ مهرپور، بود. ما دو تن را به طور عجیبی به م نزدیک کرد. آرام با هم حرف می زدیم. از گذشته ها یاد می کردیم و حرفهایی را که معمولاً مردم برای تسلی و تسکین خود و دیگران می گویند، به یکدیگر می گفتیم. مدت زیادی نگذشت که احساس کردم حالت هوشنگ عوض شده است. یک روز قبل از اینکه لب به سخن بگشاید، دانستم که می خواهد بگوید که دوستم دارد ...»

اشرف ماجرای دلبستگی خود به هوشنگ تیمورتاش را با برادرش محمد رضا درمیان می گذارد. اما او با این وصلت مخالفت می کند و زمانی که اشرف این مخالفت را به اطلاع هوشنگ می رساند، وی می گوید:

« پس به نظر من فقط یک راه از پیش داریم. برای من اهمیت ندارد که برادرت چه می گوید و یا نظر خانواده ات چیست. من می خواهم با تو ازدواج کنم و ما می توانیم با هم فرار کنیم.»

اشرف این پیشنهاد را می پذیرد و به خانه خواهرش همد سلطنه می رود و فرار می گذارند تا هوشنگ به آنجا برود و با یکدیگر فرار کنند. اما هوشنگ از ترس محمد رضا سر قرار حاضر نمی شود:

« ساعت ها گذشت و هوشنگ نیامد. انتظار فایده ای نداشت و من به خانه خد بازگشتم. روز بعد هم از هوشنگ خبری نشد و همین طور روز بعد از آن. پیش خود به این نتیجه رسیدم که نظر هوشنگ تغییر کرده است و او مجدداً درباره این موضوع فکر کرده و متوجه شده است مرا به قدر کافی دوست ندارد. خود را سرزنش می کردم که رفتار بچه گانه ای داشتم ام و بعد زدم زیر کریه، کریه به خاطر از دست دادن هوشنگ و همچنین به خاطر رویاها و تخیلات عاشقانه جوانی ام ...»

اشرف دوسال بعد و پس از ازدواج هوشنگ تیمورتاش با یک زن دیگر درمی یابد که برادرش محمدرضا پهلوی ارنست پرون را به دیدن هوشنگ فرستاده و از او خواسته بود تا اشرف را برای همیشه ترک کند ولی واقعیت این بود که ایران تیمورتاش، برادرش هوشنگ را از ازدواج با دختر قاتل پدرشان، منصرف ساخته بود.

شایان ذکر اس که اشرف در شرایطی دل به مهرور تیمورتاش می بندد و تصمیم به فرار با هوشنگ تیمورتاش میگیرد که هنوز از علی قوام جدا نشده بود.

ارتباط با سربازان امریکایی

در زمان حمله متفقین، تهران در تسخیر نیروهای امریکایی، انگلیسی (هندی) و روسی بود. ارتشید فردوست اوضاع تهران را در آن روزها این گونه توصیف می کند:

«وضع این سه نیرو (انگلیس، شوروی و امریکا) از نظر برخورد و رفت و آمد با مردم متفاوت بود... در تهران نیروهای شوروی در انظار عمومی دیده نمی شدند... انگلیسی ها نیز کمتر دیده می شدند و غالباً در باشگاه های خود بودند. ولی وضع امریکایی ها به کلی متفاوت بود. آنها در خیابان امیرآباد یک باشگاه داشتند که مخصوص افسران و درجه دارانشان بود. روزانه به هر کدام یک بسته به عنوان جیره غذایی می دادند، که هر بسته برای مصرف 5-6 نفر کافی بود. در هر یک از این بسته ها انواع و اقسام کنسروها، انواع نان ویتامینی که باید روزانه مصرف می کردند، دو بطری ویسکی و دویسته سیگار خوب بود. امریکایی ها به سرعت باشگاه امیرآباد را به مرکز فحشا تبدیل کردند. کامیون های امریکایی به مرکز شهر می آمدند و دخترها را جمع می کردند و به باشگاه می بردند. دخترهایی که به این اوضاع تمایل داشتند، صف می کشیدند و منتظر می ماندند. مثل اینکه در صف اتوبوس هستند. کامیون های رویاز ارتش امریکایی می آمد و دویست، سیصد دختر را سوار می کرد و می برد. امریکایی ها هرچند پول نداشتند، ولی با همین بسته ها دخترها را راضی می کردند. من با یکی از کسانی که به باشگاه می رفت آشنایی داشتم و دیدم که انبار خانه او تا زیر سقف از این بسته ها چیده است. هرروز که می رفتند یک یا دویسته می گرفتند. این بسته ها قیمت گرانی داشت و خرید و فروش می شد. یکی از کسانی که با امریکایی ها رفت و آمد داشت خاله محمد رضا بود که اکنون شاه ایران شده بود...»

اشرف پهلوی هم در مار زنان و دخترانی بود که بی پروا به باشگاه امریکایی می رفت و با سربازان امریکایی رابطه برقرار می کرد. خودش در این باره می نویسد:

«در اولین سالهای پس از رفتن پدرم به تبعید، تغییرات مهمی در زندگی من ایجاد شد. با وجود آنکه ما در دوره ای پر از اضطراب زندگی می کردیم، حضور این همه خارجی در تهران سبب شده بود که این سالها برای من به صورت دوره ای برای کشف و شناخت چیزهای تازه در آمد. شهر تهران فعالیت و جنب و جوش بیشتری پیدا کرده و در پیرامون ما طنین موسیقی و زبان های گوناگون به گوش می رسید. افکار و عادات و رسوم خارجی کم کم شروع به خودنمایی می کرد، با وجود آن که من آدم محتاطی هستم و در آن زمان با عده معدودی روابط خصوصی داشتم، بی اندازه کنجکاو بودم بدانم دیگران چگونه زندگی می کنند و افکار و احساسات آنان چیست؟ با ازین رفتن کنترل شدیدی که پدرم نسبت به ما اعمال می کرد و در شرایط حاد و پر فراز و نشیب دوران جنگ، من آزاد بودم که برنامه روزانه ام را آن طوری که خودم می خواستم تنظیم کنم... با در نظر گرفتن شیفتگی خاص که به فرهنگ غربی پیدا کرده بودم، هنگامی که شنیدم... سربازان امریکایی به پایگاه امیرآباد خواهند آمد، نتوانستم جلوی خودم را بگیرم... دلم می خواست یک شب را بدون دردسر و دور از تشریفات رسمی در چنین مجلسی بگذرانم. از این رو... [به صورت ناشناس] به امیرآباد می رفتم... رابطه سربازان امریکایی نسبتاً گرم و دوستانه بود...»

دلباختگی به پادشاه مصر

در اواخر سال 1320 فوزیه همسر اول محمد رضا پهلوی که خواهر ملک فاروق پادشاه مصر بود، پس از اولین مشاجره لفظی با شاه، تهران را ترک کرد و با حالتی قهر آمیز به مصر رفت. محمد رضا پهلوی برای اینکه مادر و دیگر اعضای خانواده فوزیه نتوانند بر او تأثیر منفی بگذارند، خواهر خود اشرف پهلوی را همراه وی به مصر فرستاد و او را مأمور مراقبت از همسرش کرد. اما اشرف که بی توجه به موقعیت خود، به طرف بی بند و باری گام برمی داشت، روابط بحث برانگیزی با ملک فاروق - پادشاه مصر - و دیگر اعضای دربار مصر برقرار کرد که به سرعت نقل محافل و مجالس آن سامان شد. ماجرای رابطه اشرف پهلوی و ملک فاروق به سرعت به جرایم معروف عربی و اروپایی راه پیدا یافت و موجبات یک رسوایی برای دربار ایران و مصر را فراهم ساخت. این رویداد موجب شد محمد رضا پهلوی، خواهرش را از مصر فراخواند. اشرف درباره روابطش با ملک فاروق چنین می نویسد:

«شخصیت ممتاز دربار، ملک فاروق، برادر زن برادرم بود. اما فاروقی که من در این سفر شناختم، آن پادشاه چاق و درشت اندام و ولخرجی نبود که بعدها مورد توجه کاریکاتورسازان و طنز پردازان غربی قرار گرفت. او جوانی بود خوشگل و خوش اندام، باریک و بلند... اما سیاست تنها موضوعی نبود که فاروق درباره آن با من صحبت می کرد... هر زمان که با هم گفتگو می کردیم توجه خاصی به من می نمود و تعریف و تمجیدهایی از من می کرد که خیلی فراتر از حدود ادب - حتی ادب شرقی - بود... بدین خاطر بر روی کشتی تفریحی خود بروی نیل و نیز در کاخ زیبای تابستانی اش در اسکندریه مهمانی های مجللی برپا میکرد... به من میگفت که دوستم دارد و میخواهد با من ازدواج کند...»

سفر دیگر اشرف پهلوی به مصر، در سال 1321 به دلیل بیماری

مادرش و ضرورت عمل جراحی او انجام شد. وی پس از رسیدن به قاهره بار دیگر سیکسری های گذشته اش را از سرگرفت و روز روز و شب هایش را در مرکز فساد، کلپ های رقص و نایت کلاب های قاهره و اسکندریه سپری می کرد.

بازگشت با مردی عرب تبار

اشرف در جریان همین سفرها و هرزه گردی ها، در یکی از کلپ های شبانه، با جوانی به نام احمد شفیق (که کارمند اداره بیمه مصر بود) آشنا شد و پس از چند بار رفت و آمد تصمیم به ازدواج با او گرفت. وی ماجرا را به اطلاع برادرش رساند و خواستار موافقت او با این وصلت شد.

به دنبال درخواست، محمد رضا پهلوی طی نامه ای از محمود جم، سفیر کبیر ایران در قاهره می خواهد تا به صورت محرمانه در اطراف احمد شفیق تحقیق کندو نتیجه آن را به اطلاع وی برساند. پس از رسیدن این نامه محمود جم به سرعت دست به کار شد و پس از انجام تحقیقات درباره احمد شفیق، طی گزارشی به شاه نوشت :

«اطلاع بدی راجع به احمد ندارم. اما او کارمند شرکت بیمه است و وضع خانواده او همطراز والا حضرت اشرف نیست.»

احمد شفیق پسر رئیس دفتر خدیو مصر بود، که پس از عزل خدیو و نشستن ملک فواد بر سریر سلطنت از مصر تبعید شده بود و در اروپا زندگی می کرد. در این میان تصمیم اشرف در جهت ازدواج با پسر « شفیق پاشا » سبب ناراحتی ملک فاروق شد که این ازدواج را مغایر شئون خانواده های سلطنتی ایران و مصر می دانست، زیرا ازدواج خواهرش « فوزیه » با « محمد رضا پهلوی » آنها را به هم پیوند داده بود. روایت « فردوست » از ازدواج اشرف و شفیق چنین است :

«با رفتن رضا [خان]، اشرف و شمس هر دو از شوهرانشان جدا شدند. اشرف برای دیدار پدر به آفریقای جنوبی رفت و پس از مراجعت توفقی در مصر داشت. او در آنجا عاشق یک فرد مصری به نام احمد شفیق شد و خواستار ازدواج با او گردید. در بازگشت به ایران مسئله را با محمد رضا مطرح کرد و محمد رضا خواست که شفیق را ببیند. او به ایران دعوت شد و با محمد رضا ملاقات کرد. او را پسندید و موافقت کرد.» محمد رضا پهلوی نظر شمس پهلوی را هم در این باره جویا می شود و پس از دریافت نظر مساعد و موافق شمس پهلوی، طی نامه ای به اشرف از او می خواهد تا برای جدایی از علی قوام و ازدواج با احمد شفیق، از پدرش رضا خان - که در ژوهانسبورگ به صورت تبعیدی زندگی می کرد - کسب اجازه نماید. اشرف موضوع را به اطلاع رضاخان رساند و پس از چند بار مکاتبه سرانجام موافقت پدرش را به جدایی از علی قوام و ازدواج با احمد شفیق جلب کرد و به این ترتیب پس از مدت ها رابطه نامشروع با احمد شفیق، در دی ماه 1322 اشرف از علی قوام طلاق گرفت و سپس به همراه احمد شفیق به تهران آمد و در تاریخ 25 اسفند ماه 1322 رسماً با او ازدواج کرد.

پس از انجام تشریفات ازدواج، مجلس شورای ملی با تصویب یک لایحه به احمد شفیق تابعیت ایرانی داد و وی را ایرانی الاصل شناخت.

شاه نیز ابتدا وی را به عنوان مستشار هواپیمایی و سپس به عنوان معاون وزیر راه و مدیر عامل شرکت هواپیمایی ایران منصوب کرد.

اشرف پهلوی در این ایام سر از پا نمی شناخت. وی در این روزها همراه شفیق در محافل و مجامع مختلف شرکت می کرد و در مصاحبه با جراید مختلف از چگونگی آشنایی اش با احمد شفیق می گفت. مصاحبه با خیر نگار آلمانی نمونه ای از این گونه مصاحبه هاست. او در این مصاحبه از چگونگی آشنایی اش با احمد شفیق حرف زد و او را عشق بزرگ خود خواند :

«... در بحبوحه زمانی که من فوق العاده در فعالیت های سیاسی و اجتماعی بودم، با شوهر فعلی ام که عشق بزرگ مرا در زندگی ام تشکیل میدهد، آشنا شدم. احمد شفیق شوهرم، فرزندیک مورخ و وزیر مصری است. در سال 1943 من برای ملاقات پدر خود به ژوهانسبورگ رفتم و در راه پادشاه مصر، فاروق را در قاهره ملاقات کردم و در کلوب « فراوسیار » در یک [شرط بندی مسابقه] اسب دوانی شرکت نمودم. موقعی که فاروق به کسی که نفر اول شده بود جایزه می داد، من چندان توجهی نداشتم که او کیست و در مدت سه ماه اقامت من در قاهره نیز حادثه جالبی رخ نداد. ولی در 15 ماه مه 1944 با همان فهرمان سوار کار که کسی جز احمد شفیق نبود، ازدواج کردم. شفیق یک مرد ورزشکار و قابلی است و برادرم اداره هواپیمایی کشور را تحت نظر او قرار داد.»

در کتاب ملکه پهلوی درباره احمد شفیق شوهر سابق اشرف و سوابق او آمده است :

«اشرف یک موقعی رفته بود به مصر و در آنجا با یک شوهر تاکسی مصری آشنا شد و او را آورد به تهران و ما هم مساعدت کردیم و به کمک مجلس شورای ملی برایش ملیت ایرانی تصویب کردیم و او را پر و بال دادیم و حتی نیس هواپیمایی مملکت شد و حسابی بار خودش را بست و تا می توانست دزدید و خودش را چاق کرد! بعدش چه کار کرد؟ بدون اینکه اشرف را طلاق بدهد رفت مصر و دیگر هم نیامد.» گفتنی اینکه «شفیق» ابتدا در اعتراض به هو سازی های همسرش با پولهای به یغما برده از بیت المال مردم ایران به قاهره بازگشت، اما زمانی که خبر روابط نامشروع اشرف با « بوشهری » پس از چاپ در مطبوعات خارجی، به رسوایی دیگری برای دربار و خاندان پهلوی در ایران تبدیل شد، اشرف توسط سفیر ایران در مصر، «شفیق» را با دادن امتیازات مالی قابل توجهی به ایران آورد تا او را طلاق بدهد. پس از مدتی بوشهری نیز از چشم اشرف افتاد، اما او پذیرفت که نامش به عنوان همسر از شناسنامه « اشرف پهلوی » پاک نشود، اما در مقابل به پست و مقام های نان و آب دار برسد که چنین نیز شد. به طور مثال کلیه هزینه های تولید فیلم « کاروانها » توسط اداره فرهنگ و هنر ایران تأمین شد اما نام « بوشهری » به عنوان سرمایه گذار در تمام اسناد ثبت شد، در نتیجه، پس از انقلاب اسلامی سود نمایش این فیلم در سراسر جهان به حساب بوشهری واریز شد.

محمد مسعود در برابر اشرف

هنگامی که اشرف علی رغم مخالفت های «ملک فاروق» برادر «فوزیه» اولین همسر شاه - که این ازدواج را یک رسوایی و فضاحت برای دو خانواده سلطنتی ایران و مصر می دانست - با احمد شفیق ازدواج کرد و او را به ایران آورد و کوشید تا به هر نحو ممکن شغلی برای او دست و پا کند در این میان « محمد مسعود » به عنوان مدیر یکی از پر شمارگان ترین نشریه در کشور - مرد امروز - با قلم بی پروایش به اشرف و قانون شکنی هایش حمله می برد :

«دبروز خبری انتشار یافت مبنی بر اینکه احمد شفیق همسر بانو اشرف پهلوی از طرف وزارت راه به سمت مستشاری هواپیمایی منصوب گردیده است .

قطع نظر از این که معلوم نیست ایشان مستشار کدام هواپیمایی شده اند و از کی اصولاً سرویس هوانوردی در وزارت راه تشکیل یافته است، اصولاً به فرض تحقق، باید پرسید :

1- استخدام مستشار خارجی بدون تصویب مجلس شورای ملی چگونه امکان پذیر شده است ؟

2- اگر واقعا برای هواپیمایی داخلی مستشاری لازم بود چرا از ممالکی که امتحانات خود را در این فن داده اند استخدام نشده اند؟!

3- کدام مرجع علمی یا رسمی صلاحیت آقای احمد شفیق را برای این سمت تصدیق کرده است ؟

ما انتظار داریم آقای وزیر راه ضمن جواب این پرسش ها حقیقت مطلب را برای مردم ایران روشن نماید.»

محمد مسعود همچنین در پاسخ به خواننده ای که می پرسد :

«خواهشمند است روشن کنید که آقای احمد شفیق شخص خارجی است و یا ایرانی می باشد؟»

طی مطلبی طنز آمیز می نویسد :

«ما اخیرا کشف کرده ایم که در مصر طوایفی ذوالتین هستند که در مصر دارای ملیت مصری و در سایر جاها ایرانی می باشند، لابد جناب احمد شفیق از همین فامیل می باشند.»

حمله دیگر محمد مسعود مربوط به چاپ عکس سگ اشرف در حال نوشیدن مشروبات الکلی به نقل از یک نشریه فرانسوی بود که در شماره 71 نشریه «مرد امروز» چاپ کرد و نوشت :

«این سگ متعلق به شاهدخت اشرف است و شاهزاده خانم مزبور عادت دارد به سگ خود شامپاین بنوشاند.»

البته پس از دیدار محمد مسعود با «احمد دهقان» که روابط نزدیکی با اشرف داشت، وی گراور عکس سگ اشرف و مطالب مربوط به آن را سیاه کرد، اما نسخه های اولیه «مرد امروز» که بیرون درز کرده بود، موجبات خشم اشرف را فراهم آورد .

چندی بعد نیز محمد مسعود به ولخرجی های اشرف در راه خرید گرانترین پالتو پوست های دنیا موسوم به «مینک» پرداخت در پی اقدامات محمد مسعود در نشریه «مرد امروز» دو هفته بعد در مورخه 22 / 11 / 1326 در برابر چاپخانه مظاهری که «مرد امروز» در آنجا چاپ میشد، «محمد مسعود» به دست

به دست افراد ناشناس به قتل رسید و مردم قتل او را به اشرف نسبت دادند. برخی دیگر نیز قاتل او را عوامل حزب توده معرفی کردند؛ چرا که «مسعود» علیه اتحاد جماهیر شوروی و آموزه های مارکسیسم نیز مقالات بسیار تندی به چاپ می رساند .

مظفر بقایی در کتاب خاطرات خود درباره ترور محمد مسعود می نویسد :

«به مسعود گفتم بعد از آن سرمقاله [مربوط به] والا حضرت اشرف تو چه داری دیگر که در آن سطح باشد، گفت که یک مطلبی دارم که مثل بُم نوبی تهران صدا کند. بُم اتم، روی بی سوادگی اش بمب هم نگفت ... گفتم : چیست، گفت نامه ای است به خط رزم آرا که به خسرو

روزبه نوشته. گفتم موضوعش چیست ؟ گفت که پس فردا توی روزنامه بخوان ... صبح جمعه، خدا بیامرزد الله خان میر حسینی ... [را] دیدم که چشمهایش پر اشک است . گفتم چیست ؟ گفت محمد مسعود را کشتند ...»

بقایی در ادامه ضمن تأیید نقش اشرف در جریان قتل محمد مسعود می نویسد :

«رزم آرا و اشرف با هم همدست بودند. اشرف هم کینه داشت نسبت به مسعود...»

فرجام رابطه با شفیق

اما تب عشق اشرف و شفیق خیلی زود عرق کرد و به سردی گرایید و آن دو در سال 1335، از یکدیگر جدا شدند . اشرف که روزگاری احمد شفیق را «عشق بزرگ» خود می خواند، تمام این حرف ها را فراموش کرد و او را مردی بی وفا و خیانتکارنامید و اعتراف کرد که آنها هیچ وقت عاشق واقعی یکدیگر نبوده اند :

«شفیق ومن هرگز عاشق دلخسته یکدیگر نبودیم، ولی از اینکه دیدم بیگانه ای خبر بی وفایی او را به من می دهد، آزرده خاطر شدم و از این کار احساس سرشکستگی کردم و وقتی این اتهام را با شفیق در میان گذاشتم، او به حقیقت مطلب اعتراف کرد و بیانش آنچنان آرام و عادی بود که دریافتم این رابطه مدتی دیگر نیز ادامه خواهد داشت ...»

خبر طلاق اشرف و احمد شفیق بالاخره در تاریخ 11 / 2 / 1335 به صورت رسمی اعلام شد و بیانیه دربار شاهنشاهی در این باره به این شرح بود :

«به قراری که از دفتر والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی اطلاع می دهند، چند ماه قبل با کسب اجازه از پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بین والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی و جناب آقای احمد شفیق در محضر جناب آقای امام جمعه تهران مراسم طلاق انجام پذیرفته و در دفتر آقای میر اسکندری به ثبت رسیده است .»

حاصل ازدواج اشرف پهلوی و احمد شفیق یک پسر به نام شهریار و یک دختر به نام آزاده بود که هر دوی آنان نام فامیلی پدرشان را به عنوان نام خانوادگی انتخاب کردند .

شهریار شفیق پسر احمد شفیق و اشرف پهلوی پس از پایان دوره دبیرستانی به تحصیلات نظامی روی آورد و به عنوان افسر در خدمت نیروی دریای ایران قرار گرفت و به فرماندهی واحد «هاورکرافت» نیروی دریای منصوب شد . وی تا سال 1357 در این سمت قرار داشت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی با دزدیدن یک شناور موتور نیروی دریای ایران در خلیج فارس، خود را به یکی از شیخ نشین ها رساند و از

دولت انگلستان تقاضای پناهندگی کرد. وی در اروپا به فعالیت های خصمانه علیه جمهوری اسلامی روی آورد و سرانجام در ششم دی ماه 1358 در یک درگیری مسلحانه در فرانسه کشته شد .

آزاده دختر اشرف هم زمانی که اشرف قصد تغییر دکوراسیون کاخش را داشت، عاشق یک کارگر نقاش آذربایجانی فقیر و بی سواد شد و با وجود مخالفت مادرش و شاه، با او ازدواج کرد و پس از چند سال در حالی که فرزندی از وی داشت، کارشان به طلاق کشید .

اشرف پس از چند سال زندگی مشترک با «احمد شفیق» - که به صورتی فضاحت بارها او ازدواج کرد - از وی خسته و بیزار شد و در حالی که هنوز همسرش یعنی شفیق به حساب می آمد، به «رزم آرا» رئیس ستاد کل ارتش شاهنشاهی روی خوش نشان داد! زیرا دوست داشت این چهره مقتدر در هیأت حاکمه را عاشق و دل خسته خود ببیند. آن هم در شرایطی که رزم آرا متأهل بود و از همسرش خانم «هدایت» (خواهر صادق هدایت) صاحب چند فرزند بود. بدین ترتیب یک ماجرای عشقی دیگر در کارنامه زندگی پر از فساد اشرف ثبت و نامه نگاری های عاشقانه میان این زن و مرد متأهل آغاز می شود .

احمد علی مسعود انصاری از نزدیکان دربار پهلوی در خاطرات خود راجع به فرزندان اشرف می نویسد :

... «آزاده و شهریار خواهر و برادری بودند که ثمره ازدواج اشرف با احمد شفیق مصری بود و این احمد شفیق بعد از جدایی اشرف در ایران

ماند و به کار بانکداری پرداخت. پسرش شهریار هم افسر نیروی دریایی بود و فرماندهی ناوگان هورکرافت را به عهده داشت. آزاده هم نزد مادرش زندگی می کرد ...»

یکی از مأموران مستقر در سفارت آمریکا در تهران، ضمن اشاره به ملاقات با داریوش همایون درباره سوءاستفاده های «شهرام» پسر اشرف پهلوی از قول «همایون» می نویسد :

«سری

مکان : رستوران مکزیک لاروزا

زمان : 19 دسامبر 1970 - 28 / 9 / 1349

...همایون گفت علم و همسرش 200 میلیون دلار ثروت دارند ولی فقط 100 نفر در ایران از این موضوع مطلعند .

در این هنگام، شهرام پسر بزرگ شاهدخت اشرف با سه نفر که ظاهر شلخته ای داشتند وارد شدند و در میزی نزدیک ما نشستند همایون در حالی که برای آنها دست تکان می داد، زمزمه می کرد: آنجا نمونه کاملی از روش پول درآوردن در ایران دیده می شود. پسر شاهدخت اشرف در 40 کسب و کار در تهران دست دارد. همایون افزود به هیچ گونه سرمایه گذاری نیازی نیست ؛ کافی است که شهرام کمی اعمال نفوذ کرده و به طور کلی اشاره کند که برای تأمین این بودجه چه کسی بیرون انداخته شود و گفت که تازه در شروع کار است.»

اشرف از جمله افراد خاندان پهلوی بود که قبل از اینکه شاه و همسرش از ایران فرار کنند، از ایران گریخت :

«قبل از اینکه شاه و شهبانو ایران را ترک کنند، افراد خاندان پهلوی و مخصوصاً خواهران و برادران شاه با زن و فرزندانشان کشور را ترک گفته و در اروپا و آمریکا پراکنده شدند.»

انصاری سرانجام وضع اشرف و فرزندانش را این گونه شرح می دهد :

«اشرف همچنان در فرانسه است و ثروت کلانش را در کار دادوستد به کار گرفته و آزاده تنها دخترش در حواری زندگی می کند. شهریار ترور شد، اما شهرام که می گویند در کار معامله و دلالتی جواهر است و بیشتر به آفریقای جنوبی رفت و آمد دارد و کار تجارتش را در این کشور متمرکز کرده است ... از میان خواهر ها و برادر های شاه اشرف و شمس که ثروت حسابی دارند، برای فرار از پرداخت مالیات درکشورمعینی کارت اقامت دائم نمی گیرند.»

ازدواج با بوشهری

شوهر بعدی اشرف پهلوی مهدی بوشهری نام داشت. او فرزند رضا بوشهری " 2 " . و نوه معین التجار بوشهری بود .

پدر بزرگ مهدی بوشهری نیز از افراد نام آشنا بود. وی پس از اینکه باغ لاله زار تهران را از ناصرالدین شاه قاجار خریداری کرد، آوازه شهرتش در سرتاسر ایران مطرح شد. وی صاحب املاک فراوان در نقاط مختلف ایران بود و بخش زیادی از سهام اولیه بانک ملی ایران بوی تعلق داشت . البته بعد ها مهدی بوشهری با بهره گیری از رانت دربار قسمت هایی از اراضی باغ لاله زار را - که قیمت فوق العاده گزافی داشت - در گرو بانک ملی گذاشت و مبالغ هنگفتی وام دریافت کرد. از آنجا که این وام دریافتی چندین برابر ارزش واقعی اراضی لاله زار بود، مهدی بوشهری هیچ گاه در اندیشه پس دادن آن و تسویه حساب با بانک ملی ایران برنیامد و بانک ملی نیز به اجبار برای وی اجراهیه صادر کرد و بخشی از این اراضی را به افراد مختلف، از جمله بانک عمران، متعلق به محمدرضا پهلوی، فروخت و خریداران، این اراضی را مبدل به پاساژ و مغازه های تجاری و سینما و پارکینگ کردند و بخشی دیگر از این اراضی را بانک ملی تصرف کرد که این قسمت ها پس از گذشت ده ها سال همچنان به صورت متروکه و مخروبه در حاشیه شرقی خیابان لاله زار حاشیه غربی خیابان سعدی تهران به چشم می خورد .

اشرف پهلوی و مهدی بوشهری در سال 1331 در یکی از رستوران های پاریس آشنا شدند و تا سال 1335 که اشرف رسماً از احمد شفیق طلاق گرفت و با او ازدواج کرد، آنها با یکدیگر ارتباط داشتند . در تمام این سالها مهدی بوشهری در متن زندگی اشرف حضور داشت. خبر ازدواج اشرف پهلوی با مهدی بوشهری توسط دربار در تاریخ 24 / 2 / 1335، یعنی 18 روز ! پس از طلاق گرفتن از احمد شفیق، رسماً اعلام شد. اشرف به هنگام ازدواج با مهدی بوشهری 42 ساله بود .

مهدی بوشهری که در حال حاضر نیز شوهر اشرف پهلوی است، از اولین روز ازدواج، کاری به کار اشرف نداشت و او را در رفتار و کرداری که پیشه کرده می کرد، آزاد می گذاشت و همین راز تداوم و طولانی شدن دوران زناشویی آنان بود. روایت « فردوست » از راز طولانی بودن این ازدواج چنین است :

«بدبختی شوهران اشرف این بود که پس از ازدواج اشرف از قیافه شان بیزار می شد و تحمل دیدنشان را نداشت. او مدتی زن احمد شفیق بود و سپس از او جدا شد و در همان زمان در مسافرتی به پاریس عاشق فردی به نام مهدی بوشهری گردید. مهدی بوشهری از خانواده

بزرگ و ثروتمند بوشهری است. اشرف عاشق این پسر شد و با اصرار به محمد رضا گفت که حتماً باید با او ازدواج کنم. محمد رضا

موافقت کرد. ولی پس از یک سال از بوشهری بیزار شد و به او گفت که دیگر تحمل ریخت راندارم و اینجا ها نباش! بوشهری زرنگ بود و

هرچند اسماً شوهر اشرف بود ولی کاری به کار او نداشت و رهاپیش کرد و اشرف این وضع را پسندید. مهدی بوشهری به پاریس رفت و در

آنجا در «ایران ایر» شغل مهمی گرفت و چلوکبابی و عکاسی به راه انداخت و سر خود را گرم کرد. او به بهانه های مختلف پول زیادی

هزینه می کرد و از محمد رضا می گرفت. او در ماه دو، سه روز به تهران می آمد و مستقیماً به طبقه بالای کاخ اشرف می رفت که مبادا

خانم او را ببیند و حالش به هم بخورد ! بوشهری با این تمهید تا انقلاب شوهر اشرف ماند و تصور میکنم هنوز نیز شوهر اسمی اش

باشد. اشرف از بوشهری فرزندی ندارد.»

مهدی بوشهری تنها به منافع کلانی که از رهگذر این ازدواج نصیبش می شد، می اندیشید و هیچ کاری به کار اشرف نداشت، او هر چند ماه یک بار برای دنبال کردن کارهای دلالتی و پروژه های تجاری اش به ایران می آمد و یک سره به اتاق خود در طبقه فوقانی کاخ اشرف میرفت . شغل رسمی مهدی بوشهری سفیر سیار شاه و رئیس هیئت مدیره فستیوال های هنری ایران بود. وی از طریق دلالتی برای کمپانی های بزرگ فراملیتی که خواستار فروش کلان محصولات خود به ایران بودند و نیز از رهگذر گرفتن حق دلالتی و واگذاری عملیات ساختمانی طرح

های عمرانی ایران به مقاطعه کاران بزرگ، پول های کلانی به دست می آورد. او همچنین نمایندگی چندین شرکت هواپیمایی را در ایران به عهده داشت .

زمانیکه رژیم پهلوی در جهت فعال شدن سینمای مطلوب غرب در ایران، تشکیلاتی به نام «شرکت گسترش صنایع سینمایی ایران» تأسیس کرد، مهدی بوشهری به ریاست آن برگزیده شد. او در این شرکت بودجه بی حساب و کتاب در اختیار گرفت. بوشهری این پول ها را با گشاده دستی هزینه می کرد. وی از طریق این تشکیلات در چند فیلم با شرکت هنرپیشگان معروف جهانی سرمایه گذاری کرد، که فیلم کاروان ها با شرکت آنتونی کوئین نمونه ای از این گونه فیلم ها بود، اما شرح فسادهای اشرف پهلوی حکایتی است پایان ناپذیر .

پرویز قریب افشار، شومن تلویزیونی در دهه آخر حیات رژیم پهلوی، در یکی از برنامه هایی که از طریق شبکه تلویزیون ماهواره ای «تپش» پخش شد، اعتراف کرد که برای ایفای نقش کوچکی در فیلم کاروان ها که جمعا حدود 8 دقیقه بود، مبلغ 25 هزار دلار از شرکت گسترش صنایع سینمایی ایران در آن سالها پول گرفته است .

او در همین برنامه گفت که این فیلم ظاهرا با مشارکت یکی از سرمایه داران آمریکایی تهیه میشد و قرار بود که او 50 درصد از میزان سرمایه گذاری در این فیلم را پرداخت کند اما هزینه این فیلم همه از سوی ایران پرداخت شد و تهیه کننده آمریکایی مدام پرداخت خود را به تأخیر می انداخت و با اینکه این فیلم در سرتاسر جهان به نمایش در آمد و سرمایه گذار آمریکایی سودش را از فروش این فیلم گرفت، اما هرگز سهم خود در سرمایه گذاری فیلم کاروان ها را پرداخت نکرد و موضوع هم با پیروزی انقلاب به دست فراموشی سپرده شد.

اشرف و همسران شاه

«اشرف پهلوی» خود را بانوی اول کشور می دانست و درست به همین دلیل بود که هر دو همسر سابق شاه یعنی «فوزیه» مصری الاصل و «ثریا اسفندیاری»، «مادر شاه» و بویژه «اشرف» را مسبب تمام بدبختی های خود معرفی کرده اند .

در این میان «فوزیه»، خواهر فاروق پادشاه سابق مصر چنان عرصه را بر خود تنگ دید که از بیم جان، ایران را ظاهرا به قصد دیدار با خانواده اش ترک کرد، اما هرگز به کشور بازنگشت و کوشش های شخصی «محمدرضا» برای بازگشت او به کشور، دو سال به طول انجامید تا اینکه در سال 1326 «دکتر قاسم غنی» مأموریت یافت تا شخصا حل و فصل این مسأله را بر عهده بگیرد. سرانجام نیز «فوزیه» به صراحت ابراز داشت که در صورت بازگشت به ایران مرا میکشند! زیرا او نیک می دانست علی رغم روابط حسنه اش با «شمس». خواهر ارشد شاه و سایر درباریان از زهر کزدمی به نام «اشرف» جان سالم به در نخواهد برد .

دکتر «قاسم غنی» در یادداشت های مورخه 26 / 7 / 1326 در این باره می نویسد :

«ذوالفقار پاشا ساعت 30/10 تلفن کرد و آمد سفارت. ذوالفقار پاشا پدر ملکه فریده است که اولین سفیر کبیر مصر در ایران بود و در موقع عروسی، یعنی در مارس 1939 به سفارت معین شد و در ملازمت اعلیحضرت پهلوی و علیا حضرت فوزیه و ملکه نازلی (مادر ملک فاروق و فوزیه) با خانمش و پسرش به ایران آمد. بسیار ایران دوست است. شاه را خیلی دوست دارد و با من هم سابقه رفاقت ممتد دارد. خیلی راجع به موضوع علیا حضرت فوزیه صحبت کردم. این مرد تا به حال خیلی تلاش کرده ولی موفق نشده است. یک دفعه حضور ملک فاروق می رود، یعنی تقریبا دو سال قبل (کمی بعد از آمدن فوزیه به مصر) و خیلی ادله می آورد که خوب است ملکه فوزیه به ایران برگردد. ملک فاروق پس از استماع همه ادله می گوید: من چه بکنم، خواهرم نمی خواهد برود و فوری تلفن میکند و فوزیه می آید، می گوید: خواهر راجع به ایران و مراجعت چه می گویی ؟ ... !

ذوالفقار پاشا ادله خود را تکرار میکند، فوزیه می گوید: خیر غیر ممکن است، بروم. هر چه باید مدت چند سال تحمل کردم، رنج بردم، دیگر طاقت ندارم، هر توهین و تحقیری را تحمل کردم، دیگر قوه ندارم و مجال است، برگردم ... ذوالفقار پاشا می گوید: آخر والا حضرت شهنواز دخترتان را چه می کنید؟ می گوید: بلی، این تنها مصیبت است برای من. باید کاری کرد هر شش ماه یک دفعه چند روزی او را به مصر بفرستند ... خلاصه قبول نمی کند ...

ذوالفقار پاشا در طی نقل این صحبت اول از من قول خواست که محرمانه بماند و احدی نداند و سپس گفت: سرتی که باید به شما بگویم این است که در آن موقع چون من باز اصرار کردم، فوزیه گفت: بسیار خوب اگر بروم دیگر امید این را نداشته باشید که مرا زنده ببینید، متعجب شدم که یعنی چه؟! گفت: بلی یقین دارم که مرا مسموم خواهند کرد و مرا از میان خواهند برد و اسم ناخوشی به آن خواهند چسباند.» در واقع گرفتاری های فوزیه از زمانی آغاز شد که در برابر هرزگی های «محمد رضا» و خواهرانش که در میهمانی های درباری، هر شب دختری را به برادرشان معرفی می کردند، باز می گردد :

«شبی در یک مجلس میهمانی که در کاخ اختصاصی شمس خواهر بزرگتر شاه ترتیب داده شده بود، فوزیه برای اولین بار دختران و زنان جوان و زیبایی را که عضو خانواده سلطنتی نبودند، ملاقات کرد. شمس و اشرف در معرفی این دختران و زنان جوان به ولیعهد با هم رقابت می کردند و محمد رضا در مقابل چشمان فوزیه با آنان مغالزه می کرد، فوزیه عصبانی و تحقیر شده به بهانه سردرد مجلس میهمانی را ترک گفت و محمد رضا را که برای ممانعت از رفتن او به دنبالش آمده بود، با دست پس زد. آن شب محمدرضا تا نزدیک روز بعد در مجلس میهمانی خواهرش ماند و به رقص و پایکوبی پرداخت و هنگامی که به کاخ اختصاصی خود بازگشت دید که فوزیه در اتاق خواب نیست، شهنواز هم در کهواره اش نبود و محمد رضا که با دیدن این منظره مستی از سرش پریده بود، ضمن تجسس در اتاق یادداشت کوچکی به زبان فرانسه در روی میز دید که فوزیه در آن نوشته بود: برای اینکه آرامش خاطری پیدا کنم به آپارتمان اختصاصی خودم رفتم.»

پس از آنکه «فوزیه» زندگی اش را از شاه جدا کرد، آشکارا به او می گوید: پس از این توهین ها، توقع مهر و عشق از من نداشته باشید، بدین ترتیب رابطه محمد رضا با همسرش به سردی می گراید، تا اینکه شاه به «اشرف» مأموریت می دهد تا به هر نحو ممکن زمینه های آشتی را فراهم آورد، اما از آنجا که «فوزیه» خانواده شاه را افرادی تازه به دوران رسیده میدانست، به اصرارهای اشرف هم بی توجهی کرد و در برابر تهدیدات اشرف زبان به پاسخ گشود و گفت: اگر خیلی به من فشار بیاورید، به کشورم برمی گردم و افتضاحی به پا می کنم که از کرده های خود پشیمان شوید .

در این ایام «فوزیه» به عزلت وی آورد و خود را در آپارتمان خود محبوس کرد و هم صحبتی به جز ندیمه مصری اش نداشت .

اما اشرف به مانند پلنگی زخم خورده در صدد انتقام از فوزیه بود .

سرانجام هم توانست با همیاری «ارنست پرون» که به «راسپوتین» دربار ایران معروف شده بود، راننده «فوزیه» را وادار سازد تا در برابر شاه بگوید: فوزیه با مردی به نام «امامی» رابطه دارد و هر شب با او در تپه های «درروس» می رود .

شاه که از شنیدن این اعترافات خشمگین شده بود، ورود «امامی» به کاخ را فذغن کرد و پخش این خبر در میان دربار باعث شد تا «فوزیه» به حالت قهر ایران را ترک کند. نکته قابل تأمل در روابط شاه و «فوزیه» این که پس از قهر طولانی «فوزیه» در شرایطی که او کم کم دلش برای بازگشت به ایران و ادامه زندگی با «محمدرضا» نرم می شد، نامه ای مشکوک به دستش می رسد که گفته می شود نامه تهدید آمیز اشرف بوده است. وی پس از مطالعه این نامه انصراف خود را دوباره اعلام کرده و خواستار طلاق از شاه می شود. در یادداشت های دکتر «قاسم غنی» به صراحت به این نکته اشاره شده است .

به نقل از محسن قره گزلو که در تهران هم با «فوزیه» رفت و آمد داشت، در یادداشت های مورخه 6 / 8 / 1326 دکتر قاسم غنی آمده است : «من چند ماه قبل که در تهران بودم والا حضرت اشرف اصرار می کرد به قاهره می آیم، حضور علیا حضرت فوزیه شرفیاب شوم، بلکه نصایح من برای مراجعت ایشان سودمند واقع شود ... شاه هم فرمودند: شما به فوزیه بگویید اگر بخواهد من اشرف و مادرم را از ایران خارج کنم، این دو کار را خواهم کرد و من پیام را به فوزیه رساندم . گفته بود : حالا دیگر این کار دیر شده است ... دیگر می گفت: شاه فرمودند که به هر حال من فوزیه را طلاق نخواهم داد.»

دکتر غنی در بخش دیگری از خاطرات خود می نویسد :

«فوزیه ابتدا موقتی آمد، ولی کاغذی به او آمد که چون خواند گریست و در به روی خودیست و کسی را نپذیرفت و غذا نخورد. سه بعد از نصف شب برادرش آمد و او را با خود برد و دیگر تا حالا همین طور است. »

جالب اینکه این نامه بر روی سربرگ های وزارت امور خارجه ایران نوشته شده بود و دفتر این وزارتخانه نیز اذعان داشت این نامه از طرف اشرف بوده است، اما اشرف نگارش این نامه را به کسانی چون «حسین علا» - که آرزو داشت دخترش (ایران) ملکه ایران شود - نسبت می داد. در حالی که بر اساس اسناد متقن تاریخی این نامه که حاوی تهدید به مرگ «فوزیه» بوده است، حاصل توطئه مشترک «اشرف» و «حسین علا» بوده است. کسی که آلت دست «اشرف» شد، اما آرزوی ملکه شدن دخترش را به گور برد .

بدین ترتیب اشرف برای یکه تازی در دربار، ملکه عرب تبار شاه را با تهدید و ارباب وادار به طلاق می کند در حالی که برادر بی عرضه اش دریافته بود که همسرش بی گناه است و خطایی مرتکب نشده است .

جالب اینکه، همسر دوم شاه یعنی «ثریا اسفندیاری» نیز در کتاب خاطرات خود از قول «شمس» خواهر شاه می نویسد :

«بالاخره اشرف باعث جدایی فوزیه از برادرش شد، من باید این موضوع را به تو می گفتم: از خواهرم برحذر باش، او شخص جاه طلب و توطئه گری است.»

در این میان «ثریا اسفندیاری» نیز پس از ورود به دربار ایران سرنوشتی بهتر از فوزیه نیافت. وی در کتاب دوم خود که در سال 1991 میلادی انتشار یافت، می نویسد :

«شمس مرا غالباً به خانه اش دعوت می کند و آنگاه باز هم توصیه ها و سفارش ها و اعلام خطرهایش شروع می شود، شوهرش هم یاری و تشویق می کند :

به ثریا گفته ای که خانه این زن [اشرف] نرود؟! !

به ثریا گفته ای که از لیخندهای این زن برحذر باش؟! !»

بدین ترتیب نازایی «ثریا» باعث می شود تا «اشرف» و «تاج الملوک» مادر شاه، این زن را هم از دربار فراری دهند. تا نوبت به «فرح دیبا» برسد .

ورود فرح به دربار در هاله ای از ابهام قرار گرفته است، به گونه ای که حتی مصاحبه های او نیز روشنگر این ابهام بزرگ نیست. این که دانشجویی که برای دریافت مقرری از تهران به ویلای خصوصی اردشیر زاهدی - که ویژه هرزه گی های وی در نظر گرفته شده بود - می رود، چگونه علی رغم نداشتن هیچ امتیاز بارزی به شاه معرفی می شود و بر تخت ملکه مینشیند! زیرا نه در چهره فرح دیبا وجاهتی دیده میشد و نه در خانواده او اصلاتی! پدرش استوار دیبا پس از انتقال به تبریز و تولد فرح در همان شهر مرد و فریده همسر وی مدتی به ازدواج موقت یک تاجر در آمد، پس از مدتی نیز به خانه برادرش قطبی رفت و حضانت فرح بر عهده دایی اش قرار گرفت، و فرح با هزینه محمد علی قطبی دایی اش برای ادامه تحصیل به پاریس رفت، اما در آنجا به جای تحصیل به گروه های مارکسیستی پیوست. حتی با یکی از سر گروه های خود اعلام نامزدی کرد .

بدین ترتیب در روز دوشنبه 29 / 9 / 1338 فرح طی کراسم با شکوهی در کاخ گلستان با شاه ازدواج کرد و در مورخه 9 / 8 / 1339 با به دنیا آوردن پسری به نام «رضا» حضور خود را در دربار بیمه کرد .

اگر چه «فرح» و «اشرف» ظاهراً در کتاب خاطرات خود با احترام از یکدیگر یاد کرده اند، اما نمی توان این واقعیت را انکار کرد که «اشرف» به آسانی حاضر نبود، جایگاه برتر خود را به یک زن تازه از گرد راه رسیده، بسپارد و شاید به همین دلیل بود که «فرح» به گونه ای کج دار و مریز با او رفتار می نمود. «اسد الله علم» مشکلات میان فرح و اشرف را چنین روایت کرده است :

«... شهبانو وارد مشهد شد ... در پروازمان به تهران شهبانو خواست مرا تنها ببیند و مدت یک ساعت با هم حرف زدیم، از رفتار خواهرهای شاه و فعالیت های خانواده او ... گله داشت، منتهی شخصا جرأت نمی کند این مسأله را با شاه مطرح کند .

شنبه 14 / 2 / 1349»

زمانی که شاه، همسرش را با تغییر قانون اساسی با عنوان نایب السلطنه معرفی کرد، موقعیت فرح در دربار مستحکم تر شد؛ چرا که او از یک سو چهار فرزند برای شاه به دنیا آورده بود و از سوی دیگر توانسته بود با هر ترفندی با قلب مادرشوهرش «تاج الملوک» راه یابد. مسأله ای که هیچ یک از همسران پیشین «محمدرضا» در این راه توفیقی به دست نیاورده بودند .

در این زمان بود که «اشرف» دریافت که باید با فرح سیاست همزیستی غیر مسالمت آمیز را دنبال کند. بدین ترتیب که از یک سو فرح اعضای

باند خود را در مدیریت کلان کشور حاکم سازد و از سوی دیگر «اشرف» نیز در قلمرو خود به فعالیت بپردازد. بدین ترتیب دو سلطان به اجبار در اقلیمی گنجیندند .

فصل دوم: فسادهای اخلاقی - سیاسی

دوستی با راجی

روابط غیر اخلاقی و فساد آلود، یکی از وجوه مشخصه اشرف پهلوی بود که در بازشناسی شخصیت وی باید مورد توجه قرار گیرد. اشرف خصلت گرایش به فساد و ایجاد روابط غیر اخلاقی را از نخستین سالهای بلوغ داشت و مسئله کشف حجاب در سال 1314 که مصادف با دوران نوجوانی وی بود، به این امر دامن زد و آن را تشدید کرد و موجب شد تا او به گونه ای بی پروا تر با پسران همسن و سال خود ارتباط و دوستی برقرار کند .

اشرف در این سالها هرروز با یکی بود و مانند دستمال کاغذی مردها را عوض می کرد. در خاطرات به جای مانده از رجال و دولتمردان دوران پهلوی اشارات صریحی به بی بند و باری اخلاقی اشرف پهلوی وجود دارد. از جمله یادداشت های اسدالله علم و خاطرات ارتشید فردوست که هر دو از سال های کودکی و نوجوانی در دربار پهلوی حضور داشتند .

فردوست درباره اینگونه روابط و انحرافات اشرف می گوید :

«در دورانی که [اشرف] همسر مهدی بوشهری بود، مدتی عاشق دکتر غلامحسین جهانشاهی که در کابینه علم وزیر بازرگانی بود [گردید] [و پس از اینکه از وزارت برکنار شد، او را رئیس دفترش کرد و در عین حال معشوقه اش نیز بود. ولی این علاقه شدت نداشت. چند بار نیز ذوالفقار علی بوتو که در آن موقع وزیر خارجه پاکستان بود، به تهران آمد، اشرف با او بود.»

اشرف مدت زمانی هم به دنبال ابوالحسن ابتهاج بود و برای جلب توجه او و بهره برداری از موقعیتی که وی به عنوان مدیر عامل سازمان برنامه داشت، طرح و برنامه هایی اجرا می نمود .

در آن سالهای سیاه میلیون ها دلار از کیسه بیت المال خرج سفره های متعدد اشرف پهلوی به همراه معشوق هایش به خوش آب و هواترین نقاط جهان می شد :

«برابر مفاد یک سند دربین اسناد مهندس شریف امامی، چند سند مربوط به هزینه های سفره های اشرف پهلوی ... دیده می شود که تنها یکی از اسناد روشن می کند، اشرف پهلوی برای سفر به برزیل یک میلیون و سیصد هزار دلار، خرج کرده است. در سند دیگر هزینه سفر خواهر شاه و همراهانش به سونیس 300 هزار دلار آمریکایی شده است که با توجه به سفرهای متعدد اشرف به کشورهای مختلف روشن می شود که اشرف پهلوی هر سال 100 میلیون تومان هزینه سفر به خارج را از بیت المال ملت برداشت می کرده است.»

اشرف عادت داشت در این سفرها یکی از معشوق های خود را نیز با هزینه بیت المال به خارج از کشور ببرد، اما در این میان بودند مردانی که سالها معشوق اشرف بودند، از جمله این افراد می توان به پرویز راجی اشاره کرد. پدر پرویز (کامران) راجی دکتر عبدالحسین راجی از فراماسونریهای سرشناس در کابینه منوچهر اقبال بود .

به روایت اسناد منتشره از سوی ساواک « پرویز راجی» ابتدا به عنوان طفل شیرین « هویدا» و پس از آن به عنوان معشوق اشرف حتی در میان دربار شناخته شده بود :

«عطف به مرقومه شماره 12796 مورخه 18 / 10 / 1348 درباره عزیمت جناب آقای راجی، رئیس دفتر جناب نخست وزیر در التزام والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی به منظور کمک در کارهای والا حضرت معظم له ها در کمیته بین المللی حقوق بشر وابسته به سازمان ملل متحد به آمریکا ضمن اعلام موافقت جناب نخست وزیر، خواهشمند است، دستور فرمایند تاریخ مسافرت را به اطلاع آقای راجی برسانند وزیر مشاور - هادی هدایتی»

و در سندی دیگر آمده است :

«به عرض می رساند ؛

جناب آقای هویدا نخست وزیر محترم اظهار می دارند که به آقای پرویز راجی مأموریت داده شد، در التزام رکاب والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی به آمریکا عزیمت نمایند .

دفتر دربار شاهنشاهی»

ضمن آنکه مدارک به جا مانده از ساواک، مؤید این واقعیت است که اشرف حتی دیناری از حساب شخصی خود بابت سفرهای متعدد خود خرج نمی کرد و به جای آن هزینه سفرهای حتی تفریحی خود را هم از بیت المال تأمین می نمود :

«جناب آقای علم وزیر دربار شاهنشاهی

برای انجام هزینه های مربوط به مسافرت والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی که مقرر کرده بودند مبلغ سه میلیون و هشتصد و بیست و پنج هزار ریال هم ارز [معادل] پنجاه هزار دلار طی یک برگ چک 585922، مورخه 17 / 11 / 1349 به ضمیمه ارسال می شود، خواهشمند است وصول آن را اعلام فرمایید .

امیرعباس هویدا»

حسین فردوست در خاطرات خود، درباره روابط «پرویز راجی» و اشرف پهلوی می نویسد :

«روزی اشرف تلفن زد و گفت: «برای یک ماه این پرویز راجی را تعقیب می کنی، تلفنش را گوش می کنی، از زنهایی که با آنها رابطه دارد مخصوصا در حالتی که کنارشان است،عکس برمی داری و همه را مرتبا به من می دهی!» از این مسئله شدیداً جا خوردم. روشن بود که اگر دستور اشرف اجرا شود، همه ساواک با خیر می شوند. شرحی به محمد رضا نوشتم و توضیح دادم که اگر این درخواست اجرا شود، از این عملیات حدود 200-300 پرسنل مطلع می شوند، یا مستقیماً در جریان قرار می گیرند و یا گزارشات را مطالعه می کنند. توضیح کاملی از همه ابعاد مسئله برای محمد رضا نوشتم. گزارش به رؤیت محمد رضا رسید و به نزد من بازگشت. با کمال حیرت دیدم در زیر آن نوشته است:»

انجام دهید!» محمدرضا نه تنها اهمیت نمی داد که خواهرش چه می کند بلکه اهمیت نمی داد که تمام کشور نیز از روابط خواهرش مطلع شوند. به هر حال، دستور اشرف اجرا شد. هر روز یک گزارش تایپ شده 300-200 برگه از اداره کل پنجم ساواک (که بخش فنی ساواک بود) به من ارائه می شد. این گزارش [حاوی] تلفن ها و رفت و آمدها و صحبت های شبانه روزی راجی بود. عکس ها ضمیمه آن بود و من همه را برای اشرف می فرستادم. این اسناد را اگر از بین نبرده باشند باید موجود باشد، چون یک نسخه آن به «دفتر ویژه اطلاعات» ارسال می شد که باید در بایگانی باشد و یک نسخه هم در اداره کل پنجم ساواک نگهداری می شد. این اسناد بسیار عجیب و شاید بی نظیر است و شامل مکالمات تلفنی راجی است. عجیب تر این که اشرف با وجودی که می دانست تلفن ها کنترل می شود، به مکالمات خود با پرویز ادامه می داد و هیچ اهمیتی نمی داد که پرسنل ساواک مطلع می شوند، گویی اصلا آنها جزء آدم نیستند! مثلا، اداره کل پنجم گزارش میداد که اشرف در ساعت فلان زنگ زد و گفت: «عزیزم، قربانت بروم، دیشب از عشق تو خوابم نبرد» و صحبت های عجیب و غریبی که قابل ذکر نیست و با ساعت 4 صبح به راجی زنگ می زد که من دارم آنجا می آیم!... عکاس ساواک هم از همه صحنه ها عکس می گرفت و گزارشگر ساواک هم می نوشت: «ساعت 4 صبح والا حضرت اشرف وارد شدند و ساعت فلان هم خارج شدند!» این ماجرا مدتی ادامه داشت.

هدف اشرف این بود که مطلع شود که آیا راجی با زن دیگر هم ارتباط دارد یا نه؟ و اگر دارد آن زنها که هستند و چه صحبت هایی می کنند و عکس هایشان را ببیند.

این اواخر که راجی با فشار اشرف سفیر ایران شد، ایشان هفته ای یک بار به لندن می رفت و هدفش هم صرفا دیدن راجی بود. راجی نیز در خاطراتش گاه اشاراتی دارد که به ژوان لپن، محلی که ویلای اشرف در جنوب فرانسه در آن واقع است، رفتن و البته به بقیه ماجرا اشاره نمی کند و یا می نویسد که به اتفاق اشرف به رامسر رفتیم. کسی که مطلع نباشد تصور می کند که این دیدارهای عادی است، ولی بنده که مطلعم و می دانم که چه خبر است.»

ماجرای اختلاف «اشرف» و «راجی»

اشرف پهلوی به دلیل داشتن روحیه تنوع طلبی اش، پس از مدت کوتاهی معاشرت با مردان دلخواهش آنها را مطرود می ساخت. در این میان «پرویز راجی» یک استثنا به حساب می آمد؛ زیرا در میهمانی های اشرف او را در برابر چشم میهمانان به باد کتک می گرفت و به او الفاظ رکیک و ناسزا می گفت و جالب اینکه اشرف در برابر او کرنش نشان می داد و حتی در میهمانی های نیمه خصوصی به پای «پرویز راجی» می افتاد و طلب عفو می کرد:

«پس از مدتی، پرویز راجی در محفل اشرف پیدایش شد و اشرف یک دل نه، صد دل عاشق او شد. اشرف اینقدر خاطرخواه راجی شده بود که او اغلب اوقات با معشوقه دلسوخته [اش] قهر می کرد و اشرف نازش را به جان می خرید، حتی جلوی مردم در کمال بی حیایی به پرویز راجی می گفت:

من مخلصتم، من نوکرتم، غلط کردم.

و راجی او را در حضور نزدیکان اشرف کتک می زد و اشرف از این کار او نه تنها ناراحت نمی شد، بلکه لذت هم می برد.»

و درست به دلیل همین رابطه بیمار گونه بود که «پرویز راجی» از مقام دبیر اولی ناگهان به مقام سفارت در یکی از پایتخت های درجه اول دنیا یعنی لندن رسید و جالب تر از همه اینکه به جای وزیر امور خارجه وقت، اشرف او را به عنوان سفیر ایران در انگلستان به طور رسمی به شاه معرفی کرد. اما راجی نمک خورد و نمکدان شکست و در مقام سفیر ایران در لندن به دختری انگلیسی دل باخت و همین مسأله موجب خشم اشرف را پدید آورد:

«راجی در لندن با دختر یک شاعر معروف انگلیسی آشنا میشود و هر دو به هم دل می بازندو این دل باختگی موجب شد که دیگر به اشرف کاری نداشته باشد و روی این اصل، یک شب اشرف ناگهانی به لندن می رود و بدون اطلاع قبلی وارد منزل راجی می شود و چون دخترک را در آنجا می بیند سیلی محکمی به گوش او می زند.

راجی هم قهر می کند و همراه دختر از منزل خارج می شود و تا مدتی رابطه خود را با اشرف قطع می کند، اما در سفرهای بعدی مجلس آشتی کنان فراهم می گردد و دو دلداه پیر و جوان بار دیگر به هم می رسند.»

بدین ترتیب رابطه آنها تا واپسین روزهای سقوط رژیم شاه ادامه یافت و «راجی» هرگاه که اداره می کرد و به ویلای اشرف واقع در ییلاق ژوان لوین در نیس فرانسه می رفت و چندین روز در کنار اشرف بود.

البته شرح مفاسد اخلاقی اشرف پایانی ندارد زیرا او همیشه با چند نفر ارتباط همزمان داشت. روایت این مسئله از زبان حسین فردوست چنین است:

«اگر قرار شود لیست مردانی که در دوران 37 ساله سلطنت محمدرضا با اشرف رابطه داشتند تهیه شود، علیرغم دشواری و غیر ممکن بودن کار... مسلما لیست طولی خواهد شد. در زمان فوزیه مدتی اشرف معشوقه تقی امامی شد، در مسافرت مصر مدتی با ملک فاروغ بود در سالهای 1331-1332 که در پاریس بودم و به دیدار اشرف می رفتم میدیدم که با سه مرد رفیق است. دو نفر اهل پاریس و یکی افسر جوان اهل یوگسلاوی بود که گویا آجودان شاه یوگسلاوی بوده و به فرانسه پناهنده شده بود و احتمالا بی رابطه با آژانس های جاسوسی نبود. اشرف در پاریس از مادر و خواهرش جدا شده و برای خود اتاق جداگانه ای گرفته بود. من هرگاه که به دیدارش می رفتم می دیدم که یک مرد گردن کلفت ... در اتاق است ... او در همان حال معرفی می کرد که ایشان سروان، آجودان شاه یوگسلاوی است ... دفعه دیگری رفتم. ساعت 9-10 می دیدم که پسر قد بلند و خوش تیپ فرانسوی با لباس خواب در دستشویی است ... و...»

یکی دیگر از مردانی که اشرف برای مدت کوتاهی به او علاقه مند شد، «گلسرخی» نام داشت. در کتاب «ارتش تاریکی» در این باره میخوانیم «بعد از راجی، اشرف پهلوی فورا جوانی به نام گلسرخی را پیدا کرد. گلسرخی در تمام سفرها همراه اشرف پهلوی بود و می بایست به عنوان منشی مخصوص، اتاق کناری مقر اقامت اشرف به گلسرخی داده شود. البته گفتمی است در این زمان اشرف پهلوی همسری به نام مهدی بوشهری داشت. وی صاحب و مدیر «خانه ایران» واقع در خیابان شانزه لیزه پاریس بود.»

کسانی که با اشرف پهلوی ایجاد رابطه می کردند، می کوشیدند تا از وجود وی حداکثر استفاده را نمایندو به ثروت و مکتب یا پست و مقامی

دست یابند. خود اشرف هم در این باره به این گونه افراد یاری می رساند. ارتشید فردوست در این باره می نویسد :
«زمانی که مصطفی قلی رام مدیر عامل بانک عمران به محمدرضا شکایت کرد - که اشرف برای احداث ساختمان های کن مبلغ 300 میلیون وام گرفته و حال 300 میلیون تومان دیگری می خواهد - من جهانشاهی، رئیس دفتر اشرف را خواستم و گفتم که این پولهای گزاف و حیف و میل ها کار شماست. جهانشاهی بلافاصله گفت من بی گناه هستم و اشرف طرح خانه سازی کن را به جوانی داده و تأکید کرده که او را بیاورم تا خودش توضیح بدهد. آن جوان را آورد. دیدم جوانی است بیست و دو ویست و سه ساله و بسیار خوشگل ... پرسیدم طرح شما به کجا رسیده و تا به حال چه کرده اید؟ گفت در حال خط کشی هستیم و گفتم شما برای خط کشی سیصد میلیون تومان گرفته اید و حالا سیصد میلیون تومان دیگر می خواهید؟ فهمیدم جریان چیست. جهانشاهی گفت: [اشرف] این همه پول را گرفته و به این پسرک داده بود ... چرا؟ چون عاشق او شده بود ...»

دامنه فساد، قدرت و نفوذ جهنمی اشرف در زمان پادشاهی برادرش محمدرضا، به ویژه در سالهای پایانی آن دوران، آنچنان گسترش پیدا کرده بود که امروز حتی عناصر وابسته به رژیم پهلوی نیز در کتاب های خاطرات خود که این روزها منتشر می نماید به آن اشاره کرده و می گویند تا به نوعی وجود رابطه خود با اشرف را کتمان کرده و در مواردی حتی خود را در تقابل با وی معرفی کنند. مرتضی مشیرنماینده رستاخیزی شهر «فسا» در مجلس فرمایشی آن سالها در کتاب خاطرات خود می نویسد :

«... بعد از انتخابات ... در جلسات عمومی نمایندگان و خصوصی زیاد با هویدا برخورد و دیدار داشتم، اوایل مجلس بود که بر اثر تحریک علم وزیر دربار و اشرف به خاطر کاندیدای شکست خورده مورد علاقه آنها علیه من صف بندی کرده بودند که اگر بتوانند اعتبار نامه مرا در مجلس رد کنند و من که در جریان این فعالیت ها بودم به وسیله یکی از دوستان برای هویدا پیغام فرستادم که ماجرا از چه قرار است و اگر علم و اشرف دست از تحریکات بردارند آنچه را که نباید گفته شود در مجلس عنوان خواهیم کرد .. هویدا پیغام فرستاده بود که اولاً در مجلس کسی جرأت نخواهد کرد با اعتبار نامه شما مخالفت کند .. ولی فلانی اگر اشرف با شما طرف باشد نه زور من به او می رسد و نه زور شاه، دیگر خود دانید. بعد قضیه روشن شد، به وسیله سکرتز آقای علم که زن پسر کاندیدای شکست خورده، وکیل مورد علاقه اشرف بوده .»

اگر چه به نظر می رسد، این نماینده رستاخیزی در فرازهایی از خاطراتش در مورد مبارزه اش با باند اشرف دچار اغراق گویی شده باشد، اما درباره قدرت بلامنازع اشرف در این نوشته نمی توان تردید کرد . جالب اینکه حتی برخی دیگر از اعضای خانواده پهلوی نیز در کتاب های خود هر یک کوشیده اند تا حساب خود را از اشرف جدا کند .

افشای فساد اشرف در مطبوعات

در ماه های پایانی سال 1357، نشریات وابسته که با هدف استمرار سلطنت پهلوی وارد فاز جدیدی شده بودند در مطالب خود کمتر اشاره ای به شاه و عملکرد خاندان سلطنتی می کردند و در این میان می کوشیدند تا میرا ساختن آنها از خطا، چهره های زیر مجموعه حاکمیت پهلوی دوم را به عنوان عامل اصلی فسادها و تباهی ها معرفی کنند، اما اربابان همین جراید هنگامی که پس از سقوط رژیم شاه و پیروزی انقلاب اسلامی، احساس کردند 28 مرداد دیگری در تاریخ تکرار نخواهد شد و دیگر محمد رضا پهلوی به کشور باز نخواهد گشت، کوشیدند تا تحت لوای همصدایی ظاهری با مردم، تاکتیک دوم خود را در راه مهارت انقلاب اسلامی اجرا کنند، بدین ترتیب که با درج عکس ها و مقالات افشاگرانه به کتمان عملکرد گذشته خویش پرداخته و با ظاهری انقلابی، بستر ساز غائله های گوناگون در گستره کشور شوند .

جالب اینکه «حسین سرفرازی» که چند ماه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در صف رستاخیزی ها قرار داشت، در اسفند ماه سال 1357 بخش هایی از کتاب «زندگی و عیاشی های اشرف» نوشته «آلبرتو بلیچی» را طی چندین شماره در نشریه اش بازتاب داد. در این کتاب نویسنده به بررسی روان شناختی اشرف می پردازد و ریشه تمام ناهنجاری های اخلاقی اشرف را در کودکی او جستجو می کند .

پرفسور ژان موندیزی یکی از دوستان سابق دربار ایران و سکسولوگ و پزشک مخصوص چند تن از زنان پیر دربار درباره اشرف عقیده دارد: «اشرف از کودکی نسبت به موقعیت شاه احساس حسد و بغض داشت و از اینکه طبیعت او را زن آفریده و در نتیجه مطابق قوانین مملکت نمی تواند شاه شود و قدرت را در دست گیرد نسبت به برادر ضعیف و رنجور حسادت میکرد، این حسادت در ناخودآگاه اشرف رشد پیدا کرد و به تدریج او را به صورت قدرت پشست پرده ایران در آورد ... این احساس مغیوبیت در سن بلوغ به شکل تازه ای تغییر جهت داد. اشرف که همواره تحت تأثیر رفتار خشن و قدرت نهایی پدر بود در زمانی که شانزده سال بیشتر نداشت به گوش یک افسر جوان سیلی زد، او بعدها با این افسر سرو سری پیدا کرد و برای ترفیع درجه اش دخالت می کرد ... او در تفریحات اهل همه جور تفریحی بود و به انواع مخدرات عشق می ورزید، تریاک و هروئین را نخستین بار او برای درباریان آورد ... اشرف در تمام دوران زندگی اش در دربار به شکار مرد علاقه داشت .»
آلبرتو بلیچی پس از کند و کاو ریشه عقده های فروخته «اشرف پهلوی» و افشای روابط او با «اردشیر زاهدی» به کار چاق کنی زاهدی در جهت ایجاد رابطه بین اشرف و «مارلون براندو»، هنر پیشه معروف سینمای آمریکا می پردازد .

آلبرتو بلیچی در ادامه به سراغ یکی از معشوق های ایتالیایی «اشرف» رفته و خاطرات او را در زمان رابطه با وی انعکاس می دهد، جوانک ایتالیایی می گوید :

«او به مواد مخدر و مشروب سخت علاقه مند بود و همیشه دوست داشت که عده ای زن و مرد دور و برش باشند ... خود او به من گفته بود که از مصرف ال.اس.دی هم وحشتی ندارد ! اولین شبی که من ضیافت شبانه او شرکت کردم، صحنه های عجیبی دیدم که بعضی هایش به خواب و خیال و رؤیا بیشتر شبیه است. مثلاً آن شب من دیدم که اشرف لباس تنگ و چسبان اسب سواری پوشیده و در لحظاتی که زن ها و مردها از نشئه تریاک و حشیش و الکل از خود بی خود شده و در هم می لولیدند او با یک شلاق آنها را کتک می زد و فحش می داد و غش غش می خندید، هیچ یک از زنها و مردها پی که شلاق می خوردند، اعتراض نمی کردند، اغلب آنها کاملاً برهنه بودند ... من در یک لحظه فکر کردم که در واقع این زنان و مردان از خود بی خود هستند که شاهزاده خانم را به چنین فساد و کثافتی تشویق می کنند ... آن شب اشرف شلاقی به من هم زد که سخت عصبانی شدم و خواستم بصورت قهر از کاخ او خارج شوم که یک دفعه دیدم گردن بند دو میلیون لیره ای اش را باز کرد و به من هدیه داد . هدیه او زانوهایم را سست کرد ...»

بلیچی در ادامه از شادی «اشرف» از وقوع زلزله در «طیس» خیر می دهد و نوار مکالمه «اشرف» و «محمدرضا» که از طریق رابط خود در

ساواک به دست آورده را به درج می سپارد، جایی که اشرف در کمال شقاوت و بی رحمی حادثه زلزله طیس را به برادر تاجدارش تبریک می گوید :

«اشرف: داداش من برای شما یک خیر خوب دارم، یک مژده ...
شاه: چیه این خیر؟ چی شده ؟ !

اشرف: (با هیجان) زلزله اومده، طیس با خاک یکسان شده ...
شاه (با تعجب): این که مژده نداره !

اشرف : چرا مژده نداره داداش؟! کشتار آنقدر زیاده که هم مذهبی ها و هم کمونیست ها چه بخواهند چه نخواهند باید به آنها برسند ...
شاه (کمی خوشحال): مگر چقدر کشته شدند؟

اشرف: خیلی، خیلی زیاد (با هیجان) داداش تو خوشحال نیستی؟

شاه (مایوس): نه گمان نمی کنم با خیر این زلزله شورش متوقف بشه ... ولی تو راست میگی، زلزله همه رو مشغول می کنه، ما مینویم
فوری دست به کار بشیم .

اشرف (با خوشحالی) : دیدی گفتم داداش ...

شاه: خیر کی به تو رسید ؟

اشرف (با هیجان): همین الان، مژده هم دادم، شما هم باید به من مژدگانی بدهید .»

این مکالمه کوتاه ماهیت زنی را افشا می کند که سالها تحت عناوین «سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی»، «پیکار با بیسوادی» و الخ، توسط مطبوعات وابسته رژیم شاه به عنوان انسانی نوع دوست، خیر، فداکار و مدافع حقوق بشر معرفی می شد، چنانکه حتی در سازمان ملل به عنوان نماینده ایران حضور می یافت.

سرقط پرونده روانی اشرف

آلبرتو بلیچی همچنین از ماجرای سرقط پرونده روانی اشرف در یکی از کلینیک های روان درمانی خارج از کشور برده برداشته و مینویسد :
... «اواخر سال 1331 اشرف به دنیال سردردهای سخت و کشنده ای که مینلا شده بود به اتریش رفت تا در کلینیک روان درمانی پرفسور ژولیوس معالجه شود. اوقلا به چند پزشک مراجعه کرده بود، غالب آنها به او گفته بودند که درد او عصبی است و باید تحت نظر یک روانپزشک معالجه شود، اشرف در این سال ... غالب اوقات خود را پای منقل تریاک می گذراند و بعضی از دوستان او به یاد دارند که اشرف چند روز پی در پی مست بوده و از خود بی خود به وضع بد و تلخ و دردناک زندگی خود گریه می کرده است ... در این سال اشرف حتی برای بسیاری از هزینه های معمولی زندگی خود ناچار بود که از این وان پول قرض کند. بسیاری از کسانی که در آن سالها به اشرف پول قرض دادند، مخصوصا چند تاجر نه چندان درجه یک بعدها یعنی در سالهای قدرت پهلوی ها و اشرف چندین برابر آن را دریافت کردند ...

در کلینیک «پرفسور ژولیوس» اشرف جمعا چهارده روز بستری گردید در این مدت پزشکان سعی می کردند ریشه ناراحتی های او را بیابند، دو روانکاو برجسته از جمله پرفسور زیگفرید جمعا بیست و دو ساعت اشرف را روانکاو کردند حاصل آن پرونده ای شد در چهارصد و ده صفحه که اشرف در سالهای قدرت سعی کد با پرداخت مبلغی سنگین این پرونده را بخرد ...»

وی یاد آور می شود، دکتر ژان در گزارشی خصوصی که از این پرونده تهیه کرده و در اختیار من گذاشته، نوشته است :

«روانکاو اشرف در این کلینیک بسیار دقیق و حساس بوده است [؛] او با اطمینان از این م موضوع که [اگر] با روانکاوان خود همکاری کند دوباره قدرت روحی خود را به دست خواهد آورد مطالب بسیاری از زندگی خود گفت.»

اشرف در مورد اولین حادثه مهم زندگی خود به روانکاو می گوید :

«وقتی هشت ساله بودم شیفته پدرم شدم، پدرم در آن موقع هر کاری که می خواست قادر به انجام آن بود، همه از او می ترسیدند ... پدرم اسب سواری را دوست داشت. در خانه مان اصطیلی بود که پدرم هشت اسب در آن نگهداری می کرد. مردی که در اصطیل کار میکرد، سیل پر پشت و قیافه خشنی داشت از موهای بلند او خیلی خوشم می آمد. من به این مرد علاقه مندشده بودم؛ چون غالبا من و برادرهایم را سوار اسب می کرد و به ما یاد می داد که چطور دهانه اسب را بگیریم، وقتی یازده ساله شدم، در یک بعد از ظهر گرم تابستان که من

وارد اصطیل شدم در چشم هایم کمی نگاه کرد و بعد به طرفم آمد و مرا سوار اسب برهنه ای کرد که بسیار زیبا بود و غالبا پدرم برای تفریح سوار آن می شد، چند لحظه ای در چشم هایم خیره شد و بعد ...

به خاطر همین باز هم به اصطیل می رفتم. این کار را تکرار کردم آنقدر که خواهر بزرگم قضیه را فهمید و یک روز که من ...
روانکاو: اسمش را بگو، اسمش را به خاطر می آوردی .

اشرف: نه ... چیزی مثل محمود بود یا مرتضی .

در همین وقت یک دفعه صدای پدرم را شنیدم ... پدرم یکدفعه از خشم فریاد کشید و با شلاق خود به جان او افتاد، آنقدر شلاقش زد که از تمام بدن و سر و صورتش خون بیرون زد ...

روانکاو: وقتی از اصطیل خارج می شدی چه صحنه ای را به خاطر داری ؟

من آن روز نزد مادرم رفتم و از او خواستم که به من پناه بدهد، مادرم قبول کرد و من تا یک ماه جرأت نکردم از کسی حال آن مرد را ببرسم و یا با پدرم رو در رو شوم .

روانکاو: یعنی از بدرت بدت آمد؟

اشرف: بله .»

روانکاو در ادامه از اشرف می پرسد :

«آیا می توانی از کشور خود بیرون بروی، از دربار و در جایی دیگر به زندگی ساده ای اکتفا کنی ؟

اشرف: نه، من همه نگرانی ام دربار و سلطنت است، همیشه اضطراب دارم که برادرم از تخت به زیر آید، می ترسم آنچه که حق ما و خانواده ماست از دست برود، می ترسم روزی برسد که برادرم شاه نباشد و من خواهر شاه نباشم، هر وقت از دربار دور می شوم کارها سر و سامان خود را از دست می دهد و آن طور که باید پیش نمی رود، این موضوع آزارم می دهد و بر رنج من می افزاید. برادرم بدون هیچ است، خواهرهایم نمی توانند با پادشاه دوست باشند، من باید آنجا باشم، من باید در دربار باشم تا حادثه ناگواری پیش نیاید، ما برای کشور و مردم کشورمان مفید هستیم. این یک واقعیتی است که همه مردم کشور می دانند.

روانکاو: اگر همه مردم می دانند پس چرا مخالفت می کنند؟

اشرف: عده ای هستند که نمی دانند...؟

برای کلینیک روان درمانی پرفسور ژولیوس در اتریش اشرف پهلوی یک بیمار معمولی نبود او می توانست الگوی پدیده قدرت طلبان طبقات خاص اجتماعی شرق باشد. گروه روانکاوان کلینیک پرفسور ژولیوس سرانجام پس از 20 روز روانکاو که مجموع آن 58 ساعت کار انجام شده بود به این نتیجه رسید که اشرف در هجوم قدرت طلبی و شخصیت کاذبی که از پدرش الگو برداری شده بود اسیر و مهار شده است، شورای روانکاوان پس از مدت ها بحث عقده گشایی که از طریق روانکاو انجام داده بودند به این نتیجه رسیدند که به بیمار توصیه ای مهم انجام دهند و از او بخواهند که به این توصیه عمل کند، تا حوادث آن طور پیش نرود که کار از این بدتر شود، شورای روانکاوان کلینیک پرفسور ژولیوس به اشرف پیشنهاد کردند برای حفظ سلامتی خود از دربار خارج شود و از مسائل سیاسی دور شود آنها به اشرف گفتند که از نظر جسمی و روانی ظرفیت کشتن بار سنگین قدرت نمایی های سیاسی دربار را ندارد، اشرف به این توصیه پوزخند زد و به اتفاق همراهان از کلینیک خارج شد در حالی که حداقل مداوای او سه ماه طول می کشید!>

کارخانه روشنفکرسازی اشرف

آلبرتو بلیچی درباره ارتباط شبه روشنفکران با خاندان پهلوی در ذیل تیتراژ کارخانه روشنفکرسازی «اشرف» می نویسد:

اعضای خانواده پهلوی به طور ناخودآگاه سعی داشتند که بین خود و علم و دانش رابطه نزدیک برقرار سازند. مثلا شاه پست ریاست دانشگاه تهران بزرگترین و قدیمی ترین دانشگاه ایران را به رئیس دفتر همسرش سپرد و از این طریق غرور و شخصیت جامعه علمی کشور را لگد مال ساخت. او هر ساله به بهانه مراسم سالگرد دانشگاه گروهی از برجسته ترین استادان دانشگاه را وادار می کرد که دست او را در انتظار ببوسند و چون بعضی از استادان زیر بار این خفت و خواری نمی رفتند، از طرف شاه آزار می دیدند و یا مقام خود را ازدست می دادند. به عنوان مثال بعد از شبه انقلاب سفید شاه رؤسای دانشگاه را که خود انتخاب می کرد آدم های چندان عالم و دانشمند نبودند، او در این انتخابات یک کار شیطانی انجام می داد، یعنی اهل علم دانشگاه را با انتخاب یک رئیس نه چندان شایسته آزار می داد. در مورد دادگستری نیز چنین میکرد، برای قضات شرافتمند و عالم وزیر انتخاب میکرد که در بیشتر موارد آن توهینی به دانشمندان حقوق بود. شاه از این طریق شخصیت کشی را در کارهای حساس و مهم ترویج می کرد.

اشرف بسیار سعی کرد در میان معاشران خود گروهی روشنفکر دست و پا کند و کمبود شخصیت علمی و هنری خود را از این طریق جبران نماید. اما چه کسی حاضر می شد با زنی که در تمام دوران زندگی و حیانتش، جوی خون روان ساخته نزدیکی و همراهی کند. قدرت ابتکار اشرف به کار افتاد و تصمیم گرفت به تأسیس روشنفکر خانه پردازد و از اواخر دهه چهل - پنجاه است که در ایران پدیده ای به نام روشنفکر دولتی قد علم کرد، گروهی به رهبری اشرف و گروهی به رهبری زن برادرش فرح تشویق و تقویت میشدند و جزو معاشران دربار در میآمدند.

نقش اشرف در شهرت بهروز وثوقی

وی که نام اصلی اش خلیل وثوقی است در سال 1316 در شهر «خوی» به دنیا آمد و پس از تحصیل مدرک دیپلم متوسطه، در جستجوی کار به تهران آمد و در سال 1337 به کار دوبله فیلمهای خارجی و ایرانی مشغول شد. چندی بعد «وثوقی» پس از سه سال فعالیت در این حرفه، با حمایت یکی از هنر پیشگان زن سینمای آن روزگار به نام «پوری بنایی» با فیلم «صد کیلو داماد» فعالیت سینمایی خود را آغاز کرد، اما علی رغم حضور در کنار این هنر پیشه زن و بازی در فیلم های مبتذل به شهرت چندانی دست نیافت، تا این که ناگهان جریان با عنوان «موج نو» با حمایت نویسندگان وابسته ای همچون «فیروز شیروانلو»، «پرویز دواپی» کارمند پرسنلی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، «لیلی امیر ارجمند» ندیمه فرح پهلوی و با سرمایه تهیه کنندگانی مانند «علی عباسی» مهدی میناقبه» در سینمای ایران شکل گرفت. این عناصر مأموریت داشتند که «بهروز وثوقی»، هنر پیشه درجه دهم سینمای ایران را به معروف ترین و گران ترین بازیگر سینما تبدیل کنند و چنین شد که به دستور «اشرف پهلوی» وی به یکی از پدر خوانده های سینمای ایران تبدیل شد. چنانکه با یک تلفن برای فیلم هایش مجوز نمایش می گرفت و با یک تلفن هم فیلم های دیگران را سالها راهی انبار می کرد.

بستر سازی در جهت چهره سازی او چنان ماهرانه صورت گرفت که دیگر هنر پیشگانی که تا قبل از دهه پنجاه گران ترین بازیگران سینمای ایران محسوب می شدند و فیلم هایشان از فروش خوبی برخوردار بود در اواخر دهه پنجاه عملا خانه نشین شده بودند. در حالی که وثوقی برای بازی در هر فیلم در سالهای 1357 - 1353 رقم بالایی مادل نیمی از هزینه تولید فیلم در آن سالها به عنوان دستمزد دریافت می کرد. حضور مافیایی «وثوقی» در عرصه هنر چنان بود که در هنگام ازدواج با «فائقه آتشین» معروف به «کوکوش» وی ترانه سرایان و آهنگسازان معترض به همسرش را یکی دو سال ممنوع القلم و ممنوع تصویر می ساخت تا برای همیشه ادب شوند.

«بهروز وثوقی» پس از افتتاح افشای روابط «همسرش» با «داریوش اقبالی»، پس از طلاق همسرش، این خواننده معتاد به مواد مخدر را توسط مأموران به دام انداخت و با حمایت اشرف مطبوعات را وادار ساخت تا تصویر او را به همراه مواد مخدر مکشوفه در صفحات حوادث خود به چاپ برسانند. بدین ترتیب در جامعه این شایعه فوت گرفت که «داریوش اقبالی» به جرم سیاسی به زندان افتاده است. سرانجام نیز «داریوش اقبالی» با خواندن ترانه های «رسول بزرگ رستاخیز» و «طلایه دار» در تلویزیون و تقدیم آنها به شاه از زندان آزاد شد.

در یکی از شب های تابستان سال 1356 بهروز وثوقی به اتفاق «ع.ع» از تهیه کنندگان سابق سینمای ایران به یکی از بیمارستانهای خصوصی تهران واقع در خیابان «احمد قصیر» کنونی مراجعه کرده و خواستار دیدار با بیماری ممنوع الملاقات می شوند. پرستار کنشیک بدون آنکه وثوقی را ب شناسد در کمال احترام می گوید: آقای محترم، بیمار ملاقات ممنوع است بویژه در شب! اما «وثوقی» پس از ضرب و شتم پرستار، خود را به اتاق بیمار می رساند! در این میان پرسنل بیمارستان در اعتراض به عمل غیر انسانی «وثوقی» دست به اعتصاب می زنند. اما نیمه شب صاحب بیمارستان را با حالتی هراسان در جمع خود می بینند، او می گوید: اگر می خواهید سر و کار من پیر مرد با ساواک بیفتد و همه شما هم قلع و قمع شوید، به اعتصابتان ادامه دهید. پرسنل به اعتراض بر می خیزند که رفتار وثوقی توهین به جامعه پزشکی کشور است اما از صاحب بیمارستان پاسخ می شنوند که: میدانم، اما من توسط ساواک و به دستور دفتر والا حضرت اشرف احضار شده ام. سرانجام پرستار کتک خورده مجبور می شود از وثوقی عذر خواهی کند و غائله تمام شود.

«وثوقی» در آستانه پیروزی انقلاب پس از فروش سینما ها و املاکش به آمریکا گریخت. وی هم اکنون بازیگر نقشهای دست چنم در فیلم های ضد ایرانی در هالیوود است. نقش هایی همچون «بادیکارد»، «تروریست»، چندی پیش به کوشش ناصر زراعتی کتاب خاطرات وی در آمریکا به چاپ رسید. در این کتاب عکسهای وثوقی در کاخ اشرف پهلوی به چاپ رسیده است. یکی دیگر از کسانی که مورد توجه اشرف پهلوی قرار گرفت، بازیگر فیلم مستهجن «در امتداد شب» ساخته «پرویز صیاد» و سریال مهوع «دای جان ناپلئون» کار ناصر تقوایی بود. این بازیگر که به نام «سعید ک» به شهرت رسید، در اوج جوانی قدم به کاخ اشرف نهاد، اما در دوران معاشرت با اشرف به یک معتاد تمام عیار تبدیل شد. چنانکه سالها، عمر و جوانی او را تحت الشعاع قرار داد.

وی بعد از پیروزی انقلاب، پس از چند بار دستگیری و ترک اعتیاد به لوس آنجلس رفت و به گویندگی شبکه های ضد انقلابی پرداخت، اما به دلیل کساد بودن کار به ایران بازگشت.

بدین ترتیب نام وی نیز در فهرست مطول مردانی قرار گرفت که مورد توجه اشرف قرار گرفته و پس از انقضای تاریخ مصرفشان، توسط این زن فاسد رها شدند.

ماجرای اشرف و احمد دهقان

«احمد دهقان» در شهر اصفهان و در میان خانواده ای فقیر چشم به دنیا گشود، در دوره جوانی در پی کار به تهران آمد، خوش سیما و خوش اندام و جذاب بود، به همین دلیل پس از مدتی کار در یک داروخانه، وارد اداره «هنر و پیشه» شد و سپس در روزنامه «اطلاعات» برای خود کاری دست و پا کرد و در کنار آن به مدرسه هنر پیشگی راه یافت. پس از چندی با جلب توجه اشرف، صاحب تئاتر «نصر» و همه کاره این تماشاخانه شد. وی در آن زمان به دلیل شباهتش به «ری میلاند» هنر پیشه معروف هالیوود، مورد توجه «اشرف» قرار گرفت، اشرف چنان شیفته و دلپاخته «دهقان» شد که به سرعت وی را از فردی گمنام به چهره ای مشهور تبدیل کرد و بدینسان درهای بسته دولت و هزار فامیل به روی دهقان گشوده شد. روایت چگونگی مراحل رشد دهقان و جدایی از اشرف به روایت مطبوعات چنین است:

«دهقان با استفاده از این فرصت، تماشاخانه «تهران» را به دست آورد و امتیاز مجله «تهران مصور» را گرفت و گروهی از نویسندگان و روزنامه نگاران معروف را گرد هم آورد و راه پیشرفت و بالابردن شمارگان نشریه اش را هموار ساخت.

«دهقان» در راه بالا رفتن از پله های قدرت سیاسی در شرایطی که بسیاری از نشریات در مقطع پس از شهریور 1320 و سقوط «رضاخان» زبان به انتقاد از او گشوده بودند، حمایت از رضا خان را در دستور کار خود قرار داد. به طوری که او نخستین کسی بود که لقب «کبیر» را به نام رضاخان چسباند و از او به عنوان پدر ایران نوین یاد کرد.

آنها که سالهای پس از شهریور 1320 را به یاد دارند می دانند که تنها تماشاخانه ای که سرود شاهنشاهی را پیش از شروع نمایش پخش میکرد، تماشاخانه تهران بود اگر این سرود در سالهای بعد رژیم پهلوی دوم در سینماها و تماشاخانه ها پخش میشد، این مسأله از تماشاخانه «احمد دهقان» سرچشمه گرفته بود.

«احمد دهقان» علی رغم ازدواج با دختر خاله اش، صاحب فرزندی نشد، اما در بیشتر اوقات در کنار اشرف زندگی می کرد و این مسأله ای برای ساکنان کاخ اشرف به مسأله ای طبیعی تبدیل شده بود. گریز از دام «اشرف» برای مرد جاه طلبی که پس از حضور در مجلس شورای ملی به وزارت می اندیشید و شهرت، ثروت و نفوذ او را در چنگ داشت غیر ممکن می نمود.

روزگاری چند سپری شد و ورق برگشت؛ زیرا تاریخ مصرف «احمد دهقان» برای زن هوسبازی چون اشرف به پایان رسیده بود. حتی زمانی که «اشرف» از مسافرت خارج از کشور بازگشت، برای «دهقان» کارت دعوت نفرستاد، درحالیکه اشرف به سیاق ماضی گروهی از دوستان، آشنایان و مردان موردعلاقه خود را به شام دعوت کرده بود. و این نخستین بار بود که نام «دهقان» در میان مدعوین ضیافت اشرف دیده نمیشد. «دهقان» به خیال آنکه اشتباهی رخ داده است، مثل گذشته در مقابل «کاخ» اشرف از خودروی سیاه رنگش پیاده شد، اما در مقابل در ورودی دربان کاخ در مقابلش تعظیم کرد و گفت: «قربان فرموده اند که شما را به کاخ راه ندهم.» دهقان چند لحظه بهت زده بر جای ماند، سپس خشمگین به خانه بازگشت و تا صبح بیدار ماند. عاقبت به کاخ تلغن زد از آن سوی سیم این صدا به گوش رسید: قربان بسیار متأسفم، خانم به ما دستور داده اند که هر وقت شما تماس گرفتید تلغن را قطع کنیم، لطفاً دیگر تماس نگیرید.

«احمد دهقان» که به خاطر توجه اشرف در مدت کوتاهی به وکالت مجلس رسیده و در سودای وزارت بود، کاخ آرزوهای خود را ویران شده می دید؛ چرا که می دانست این واقعه، پایان بلند پروازی های اوست. او بلافاصله گذرنامه اش را برای مسافرت به خارج و شاید هم فرار از کشور آماده نمود، اما دیگر دیر شده بود.

«دهقان» که سالها علیه حزب توده و همسایه شمالی مقاله های تند و آتشین نوشته بود، در شرایطی قرار گرفته بود که هم بیم آن داشت که حزب توده کارش را یکسره کند و هم از وحشت اشرف خواب و خوراک نداشت، زیرا می دانست کینه اشرف کینه شتری است و به چشم خود دیده بود اشرف بر سر دشمنان خود و یا کسانی که در مقام تضاد با او قرار گرفته اند، چه بلایی آورده است. سرانجام در ساعت هفت

و بیست دقیقه روز شنبه هفتم خرداد ماه سال 1329، فردی به نام «حسن جعفری» وارد دفتر مدیر مجله «تهران مصور» شد. او قبلا با «احمد دهقان» تماس گرفته بود و گفته بود حامل یک نامه خصوصی است: «جعفری» پس از ورود به اتاق «دهقان» از کیف زرد رنگ خود نامه ای را بیرون آورد و به دست «دهقان» داد. دهقان بلا فاصله سرگرم خواندن نامه شد، در این حال «حسن» اسلحه خود را به سوی دهقان گرفت و شلیک کرد. با شنیدن صدای تپانچه، پسر پانزده ساله ای به نام «بلیلی» که در تماشاخانه کار می کرد و همچنین «مصفا» یکی از هنر پیشه های تئاتر به طرف اتاق دهقان دویدند، «حسن» کوشش می کرد گلوله های بعدی را نیز به طرف دهقان شلیک کند، اما گلوله در اسلحه «کلت» گیر کرده بود. بدین ترتیب ضارب که دیگر آمیدی به فرار نداشت، به دام افتاد:

دهقان بسختی از جایش بلند شد و افتان و خیزان خود را به گراند هتل رساند، در این هنگام «خادم» عکاس «تهران مصور» وی را به بیمارستان شماره دو ارتش رساند.

در طی نیم ساعت تنی چند از جراحان برای عمل جراحی در بیمارستان گرد آمدند، اما کوشش آنها سودی در بر نداشت؛ زیرا گلوله ضارب، سینه «دهقان» را شکافته بود و صفرا و کبد را متلاشی کرده بود. بدین ترتیب عمل بی نتیجه ماند ...

دهقان پیش از مرگ پی در پی گفته بود: مرا کشتند ... مرا به بیمارستان برسانید، درد می کشم، مرا نجات بدهید. شاید دهقان در آخرین دم حیات عاملان اصلی سوء قصد را شناخته بود و نامشان را بر زبان رانده بود، اما هیچ کس از کسانی که در اطراف او بودند، جرأت سخن گفتن نداشتند.

ضارب احمد دهقان که «حسن جعفری» نام داشت، دستگیر شد و چهار ماه در زندان انفرادی به سر برد. حسن تمام روز را درس لول به سر می برد و فقط که گاهی رئیس زندان به او اجازه می داد چند دقیقه ای در راهرو زندان قدم بزند.

پس از چهار ماه او را به اعدام محکوم کردند و به زندان قصر منتقل شد. در تمام مدت زندان «حسن جعفری»، هیچ کس به دیدارش نرفت و تا آخرین دم حیات اجازه نداشت که جز با وکیل مدافع اش با افراد دیگری صحبت کند، اما از وکلای خوددکتر «بقایی» و «شهیدی» راضی بود. وی در نامه ای خطاب به خواهرش نوشت: «خواهر عزیزم! دو هزار تومان برایت فرستادم، من کشته خواهم شد، اما از کسانی که مرا به این کار واداشته اند انتقام بگیر.»

گفته می شود دهقان زمانی به قتل رسید که اشرف از او دل برید، اما هنوز راز مرگ «احمد دهقان» در برده ای از ابهام قرار دارد.

سرانجام «حسن جعفری» به جوخه اعدام سپرده شد، اما هرگز در جراید آن روزگار نتیجه بازجویی ها و نام آمر او برای ترور «احمد دهقان»، انعکاس نیافت. ضمن آنکه هیچگاه روشن نشد که چرا «اشرف»، به طور ناگهانی رابطه خود را با «احمد دهقان» قطع کرد و او را به کاخ خود راه نداد. بدین ترتیب پرونده حیات یکی دیگر از مردان مورد علاقه اشرف پهلوی بسته شد و پس از آن نیز هیچ گاه یادی از او در مطبوعات نشد. او که خود روزگاری مدیریت مجله «تهران مصور» را بر عهده داشت و در عرصه سیاسی کشور علاوه بر شغل نمایندگی مجلس، به عنوان مهره ای مؤثر مطرح بود، ناگهان از حافظه تاریخ پاک شد.

اشرف به روایت معشوقه شاه

یکی از معشوقه های شاه که در فاصله مسافرت «فوزیه» همسر اول محمد رضا پهلوی به مصر و ورود «نریاسفندیاری» به کاخ سلطنتی، به عنوان یکی از صدها معشوقه پهلوی دوم با دربار حشر و نشر داشته است، در کتاب خاطرات خود از «اشرف» به عنوان رقیب و دشمن خود یاد کرده و ادعا می کند که شاه به دنبال باردار شدنش، در یک مراسم صوری و دروغین با حضور امام جمعه وقت تهران او را صیغه کرده است. وی درباره خاطرات این شب می نویسد:

«بالاخره شب موعد فرا رسید. میهمانان بسیاری آمده بودند که من آنها را نمی شناختم ... از نزدیکان شاه، اشرف و شمس، خواهران و از برادرانش احمد رضا، محمد رضا و حمید رضا در شمار دعوت شدگان بودند، اما از مادر شاه خبری نبود. وقتی که امیر صادقی (راننده دربار) را صدا کردم و از او پرسیدم پس پدر و مادر و خواهر و برادر من کجا هستند، با چشمان متعجب و گره شده گفت که فرارنموده است آنها در این مجلس باشند، پس از رفتن او اشرف خواهر شاه که آرایش غلیظی کرده بود به طرف من آمد. من مات و نگران بودم، فراموش کردم که به او سلام کنم. با لحن تند گفت: دختر، بابا، نه ات سلام کردن، یادت نداده اند؟ نزدیک بود که با گریه از آنجا بگیریم که این بار اشرف با لحن مسخره ای گفت: صیغه شدن که کوس و نقاره نمی خواد ... با تندی از او رو برگرداندم، به اتاق آرایش رفتم.»

«پروین غفاری» در ادامه از توطئه هایی برده بر می دارد که توسط اشرف و با هدف حذف او از دربار شاه، برنامه ریزی شده بوده است: «در شبی از شب های تابستان، به دلیل گرمی هوا من تصمیم گرفتم که بیرون از اتاق و در زیر آلاچیق و کنار خواهرم بخوابم. در نیمه های شب صدای انفجار شدیدی خانه را لرزاند و همه ما سراسیمه از خواب پریدیم. صدای انفجار به حدی بود که شیشه های خانه فرو ریخت و همسایگان همه بیرون ریختند، مأموران کلانتری به خانه ریختند و پس از تحقیق و تفحص اعلام کردند که به اتاق خواب من نارنجک پرتاب شده است. این واقعه و ماجراهایی که پس از این پیش آمد، مرا به طور کامل متقاعد کرد که اشرف قصد از میان برداشتن مرا دارد. دومین سوء قصد او در یکی از میهمانی های کاخ پیش آمد، آن شب او (اشرف) لحظه ای از من جدا نمی شد و دائم در کنار من بود، وقتیکه پیش خدمت سینی قهوه را آورد، اشرف با دست خودش فنجان برداشت و به دست من داد، او می دانست که من قهوه زیاد می خورم در همان لحظه که فنجان را به لبهام نزدیک می کردم، به طور اتفاقی فنجان از دستم بر روی فرش پرتاب شد.

وقتی پیشخدمت برای جمع کردن شکسته فنجان پیش دويد، همه میهمانان به عینه دیدند در آن قسمتی که قهوه برگشته بود، کرک های فرش به کلی از بین رفته بود. من دانستم که اصرار اشرف برای خوردن آن قهوه دلیلی بجز کشتن من نداشته است. از همان لحظه تصمیم گرفتم مراوده ام را با او به کلی قطع کنم.»

غفاری در بخشی دیگر از خاطرات خود می گوید علاوه بر «اشرف» و شاه، عموم برادران و خواهران و حتی مادر شاه نیز در منجلاب فساد و تباهی غوطه ور بودند و این فساد خانوادگی را به فساد اخلاقی ملکه مادر نسبت می دهد:

«هر بار که از محمدرضا می خواستم مرا به مادرش معرفی کند، به گونه ای از انجام آن شانه خالی کرده و می گفت: اگر او را هم ندیدی چیزی از دست نداده ای ... در دربار معروف بود که مادر شاه با آن پیری به دوجیز بیش از همه علاقه مند است: «زن» و «قمار» ... رابطه او

با زنی به نام احترام صاحب دیوانی که خاله زن امیر اسد الله علم معروف به آتی خانم بود و زن زیبایی به شمار می رفت . آنچنان آشکار بود که نیازی به پرده پوشی نداشت ...دومین عشق مادر(شاه) قمار بود . معروف بود که او هر شب تا دیرگاه سر میز قمار می نشیند.»
وی سرگرمی دیگر اشرف و دیگر خاندان پهلوی را شکم چرانی عنوان کرده و می نویسد:

«عشق سومی هم در خانواده شاه وجود داشت که دیگر منحصر به مادر او نبود و آن پر خوری و شکم چرانی بود ... (اشرف) با اینکه جثه ای نداشت، اما در مهمانی و بزم های شبانه آنقدر می خورد که بینده حیرت می کرد، این همه اغذیه و اشربه را در کجایش انبار می کند ... خود شاه هم پر خور بود ... (اما) اشرف این قید و بندها را نداشت و در میهمانی های رسمی تا می توانست می خورد ...»
غفاری پس از ذکر نوظنه های گوناگون اشرف که با هدف حذف فیزیکی او صورت می گرفته، می نویسد از ترس اشرف مجبور شدم سیاست «کج دار و مریز» را دنبال کنم:

«من در مقابل اشرف همیشه سیاست کج دار و مریز داشتم و وقتی احساس می کردم مردی که طرف توجه اوست در محافل من حاضر می شود، به نحوی که خود آن شخص از جانب من چیزی احساس نکند ترتیبی می دادم که دیگر سراغ من نیاید و بدین وسیله از خود دفع شر می کردم.»

سرقهت اشیاء عتیقه

غارت اشیاء و گنجینه های هنری و آثار باستانی ایران و انتقال آنها به خارج از کشور برای فروش، گوشه ای دیگر از فعالیت های اشرف پهلوی بود. زمانی که در تپه های مارلیک، اشیاء عتیقه کشف شد، اشرف پهلوی اراضی این منطقه را به قیمتی ناچیز خریداری کرد و سپس اشیاء باستانی و گرانبهای این منطقه را از زیر خاک بیرون آورد و از ایران خارج کردو آنها را به ثمن بخش به موزه های مختلف و کلکسیونرهای سرمایه دار فروخت . این دست درازی های اشرف به گنجینه های باستانی کشور به دلیل اهمیتی که داشت، در گزارش مأمورین اطلاعاتی سفارت آمریکا در ایران انعکاس یافت:

«به محض اینکه در تپه مارلیک اشیاء طلائی بسیار گران قیمت کشف شد، ملکه اشرف آن محل را خریداری کردو محتویات آن تپه از آن به بعد به دست معامله گران هنری تمام دنیا رسید.»

اشرف در زمینه شناسایی و به دست آوردن اشیاء عتیقه و آثار باستانی ایران، چند باستان شناس خیره و طراز اول کشور را نیز به خدمت گرفته بود. شهرام پهلوی نیا، پسر ارشد اشرف از علی قوام - که درغارت بیت المال دست کم ازمادرش نداشت - در این زمینه و در کار یافتن و قاچاق و فروش اشیاء عتیقه، با او همکاری میکردو شریک بود. این فعالیت مشترک اشرف پهلوی وپسرش شهرام پهلوی نیا، آنقدر گسترده بود که در گزارش مأموران اطلاعاتی سفارت آمریکا به واشنگتن انعکاس یافته است:

« شهرام فرزند ارشد اشرف در بعضی از موارد جای پای مادرش را دنبال کرده است. وی به طور وسیع و نامطلوبی در تهران به عنوان یک معامله گر زرنگ شهرت دارد و حدود 20 شرکت شامل ترابری، کلوپ های شبانه، ساختمانی و تبلیغات بخش عمده دارایی های وی را در خود جای داده اند، برای ایرانیان صاحب اطلاع، فروش گنجینه ها و عتیقه های هنری کشور از جمله ساخته های دستی مارلیک که یک موضوع باستان شناسی ماقبل تاریخ و حائز اهمیت زیاد است.»

اشرف پهلوی حتی در آغازین ماه های پیروزی انقلاب اسلامی نیز به مدد عوامل صهیونیست در کار غارت اشیاء عتیقه فعال بود، به گونه ای که آقای پرویز ورجاوند قائم مقام «وزارت فرهنگ و هنر» وقت برای مقابله با این جریان طی نامه ای حضرت امام (ره) را به کمک طلبید:
« قائم مقام فرهنگ و هنربعد ازظهردیروز درگفتگویی باخبرنگاران هشدار داد، فرصت طلبان و عوامل اشرف وپسرش شهرام و صهیونیست ها با سرقت اشیاء عتیقه و آثار باستانی کشور به میراث فرهنگی و نمودارهای تمدن های گذشته کشور صدمات حیران ناپذیری می زنند. ... قائم مقام فرهنگ و هنر در این گفتگو اعلام کرد پس از انقلاب [اسلامی] گروهی فرصت طلب و عده ای از ایادی اشرف و پسرش شهرام که در کار قاچاق اشیاء عتیقه بودند و همچنین صهیونیست ها شروع به تجاوز اموال منقول و غیر منقول عتیقه و آثار باستانی در مناطق مختلف کشور کرده اند. وی در مورد جلوگیری از اقدامات این گروه گفت: در این زمینه نامه ای برای امام خمینی فرستاده ایم و تقاضا کرده ایم در این زمینه پیامی دهند.»

احسان نراقی یکی از مشاوران نزدیک محمدرضا وهمسرش فرح درکتاب خاطرات خوددرباره غارت اشیای عتیقه ایران توسط اشرف وپسرش شهرام می نویسد:

«مهندس محسن فروغی که از متخصصان آثار عتیقه ایرانی است، برایم تعریف کرد که ده سال قبل روزی پرویز راجی، منشی مخصوص هویدا به من تلفن زد وگفت نخست وزیر مایل است در اسرع وقت با او ملاقات کند، طی (این) ملاقات رئیس دولت به او می گوید ... مأموریت شما این است که: شهرام پسر اشرف بطور غیر قانونی عتیقه هایی ازکشور خارج ساخته است و طرف سه هفته آینده میخواهد در حراجی آنها را به فروش برساند ... فروغی پس از بازگشت از توکیو به هویدا اطلاع می دهد که ارزش این مجموعه حدود شش میلیون فرانک است، هویدا می گوید شهرام برای [بازگشت] آن دوازده میلیون می خواهد.»

اشرف به وسیله ایادی و اذتاب خود درنخست وزیری وسازمان برنامه و دیگر وزارتخانه ها وسازمان های دولتی، از فرصت ها وموقعیت هایی که برای سوء استفاده وجود داشت، با خیر می شد. به عنوان مثال رئیس سازمان برنامه او را ازطرح های بزرگ و نان و آبدارمطلع میساخت و تنی چند از تدوین کنندگان بودجه، تبصره هایی را که برای گرفتن وام تصویب شده بود، اطلاع می دادند .

دولت از اواخر دهه 1340 برنامه هایی برای ایجاد شرکت های کشت و صنعت اجرا کرد و برای تأسیس این گونه شرکت ها وام های بسیار هنگفتی معین نمود. اشرف برای بهره گیری از این وام ها اقدام به تأسیس یک شرکت کشت و صنعت به نام «گله» کرد و از این طریق صدها میلیون تومان وام کم بهره دراز مدت از وزارت کشاورزی گرفت. بر اساس مدارک موجود، شرکت کشت و صنعت گله در سال 1335 توسط اشرف پهلوی تأسیس شد و پس از آن اقدام به اجاره 4010 هکتار از اراضی زیر سد دز در ناحیه ای بین دزفول و شوش کرد. به موجب یکی از اسناد این شرکت پس از پیروزی انقلاب اسلامی، صاحب موجودی بانکی به شرح زیر بوده است:

« 1- بانک صادرات دربند، جاری 220، مبلغ 056 / 542 ریال

2- بانک صادرات شوش و دانیال، جاری 777، مبلغ 909 / 128 ریال

3- بانک صادرات شوش و دانیال، جاری 771، مبلغ 420 / 42 ریال

4- بانک ایران و هلند، جاری 3020827، مبلغ 386 / 806 / 1 ریال

5- بانک شهریار، 20168، مبلغ 990 / 14 ریال

احمد رئیس روحانی

سرپرست سازمان ملی خدمات بانکی اشرف

انبوه سازی مسکن و ایجاد شهرک های حاشیه ای و اقماری از مواردی بود که اشرف پهلوی به مدد آن می توانست اعتبارات دولتی و وام های تبصره های ذیل بودجه های عمرانی و تسهیلات کم بهره و دراز مدت بانکی را به سوی خود کانالیزه نماید. اما او برای آغاز این فعالیت نیاز به ده ها هکتار زمین در حاشیه شهر تهران داشت و خرید زمین با این حجم و گستردگی در کنار تهران، سرمایه ای هنگفت طلب می کرد و اشرف به هیچ وجه قصد سرمایه گذاری در این عرصه را نداشت. او تنها به سودی که این رهگذر نصیبش می کرد، می اندیشید. به همین سبب دست به کار گرفتن زمین ارزان قیمت از دولت شدو باهمین هدف با چند تن از وزیران به گفتگو پرداخت و خبردار شد که مهندس منصور روحانی وزیر کشاورزی میلیون ها متر از اراضی متعلق به این وزارتخانه را به صورت رایگان در اختیار بنیاد پهلوی گذاشته است. اشرف فوراً دست به کار شد و با کمک جعفر شریف امامی که افزون بر ریاست مجلس سنا، مدیر عامل بنیاد پهلوی هم بود، صدها هزار متر از این زمین را به قیمتی فوق العاده ارزان و ناچیز به صورت نسیه و با اقساط 20 ساله خریداری کرد. احسان نراقی مشاور ارشدشاه در این باره مینویسد: «والا حضرت اشرف در این هنگام شرکتی ساختمانی تأسیس کرد که سرمایه اصلی آن از فروش تعدادی از این زمین ها - که با نرخی ارزان از بنیاد [پهلوی] خریداری و با قیمت روز فروخته شده بود - تأمین گردید. همین شرکت قرار دادهایی با یک شرکت ایتالیایی منعقد کرد که سه هزار مسکن بسیار لوکس بسازد و در همان حالی که هنوز به صورت نقشه هستند، به قیمت گزافی به فروش برساند. آن هم بدون این که در قبال خریداران خود را منعقد احساس کند.»

شرکتی که اشرف پهلوی برای این کار ایجاد کرده بود، «مهستان» نام داشت که آگهی های بلند بالا و چندرنگ و یک صفحه ای آن در سالهای آخر حیات رژیم پهلوی در جراید چاپ می شد که گروه زیادی از مردم آپارتمان ها و خانه های لوکس و گران قیمت آن را پیش خرید کردند، اما اشرف با اینکه صدها میلیون تومان هم از بانک های مختلف وام گرفت، هرگز به تعهدات خود عمل نکرد. نراقی می افزاید: «تا اینجا والا حضرت [اشرف] با استفاده از زمین هایی که به طور نامشروع به دست آورده اند چند میلیونی منفعت کرده و این درحالی است که از تحویل این ساختمان ها که هنوز به روی نقشه باقی مانده اند خبری نیست ... و پس از این که با تردستی و نیرنگ زمین هایی را که قیمتشان در بازار آزاد بسیار زیاد بود، به دست آوردند و پول خریداران آینده را نیز به جیب های خود ریختند، موفق شدند اعتبارات خاص را هم از بانک های مختلف دریافت دارند.»

این گونه اقدامات سود جویانه و رسوایی های اخلاقی اشرف موجب شد تا مأمورین اطلاعاتی و جاسوسی سفارت آمریکا، در گزارش های خود او را برجسته ترین فاسد در خاندان پهلوی ارزیابی کنند: «در خاندان شاه بسیاری از خویشاوندان فاسد از نظر مالی وجود دارند که مهم ترین آنها خواهر دوقلوی وی، اشرف است که ماهیها طماع و دارای تمایلات جنون آمیز زنانه می باشد.»

سوء استفاده اشرف پهلوی تنها به زمین های غرب تهران محدود نمیشود. وی ده ها هکتار از اراضی ساحلی و اراضی جنگلی شمال کشور را نیز تصرف کرده و آنها را به قیمت های گزاف به خریداران میفروخت. یکی از موارد سوءاستفاده و غصب اراضی توسط اشرف پهلوی مربوط به اراضی خوزستان بود. این ماجرا که با دستیاری علی رضایی مالک کارخانجات نورد و لوله اهواز صورت گرفته بود، در بین مردم بویژه اهالی خوزستان انعکاس وسیعی یافت. اما وزارت اطلاعات و ساواک، مطبوعات را از پیگیری این ماجرا و درج اخبار مربوط به آن بر حذر داشت. پس از پیروزی انقلاب، میر شمس شهنشاهی دادستان وقت خوزستان که به عنوان یک مقام قضایی در جریان این زمین خواری بزرگ بود و به افشای آن پرداخت و جزئیات آن را برای خبرنگاران تشریح کرد:

«در سال 42، اطلاع پیدا کردم که مقداری از اراضی زرگان اهواز از طرف سازمان تعاون و روستا به شخصی گمنام به نام سنافی خواه به مبلغ ناچیزی فروخته شده است. بلا فاصله از دفتر خانه مربوطه استعلام شد و سندی در اختیار دادسرای اهواز قرار گرفت که نشان میداد مقدار 827 هکتار از اراضی دولت به سنافی خواه از قرار متری 5/1 ریال فروخته شده است. در بررسی بعدی معلوم شد که دفتر خانه میر اسکندری در تهران نیز در این سند سازی دخالت دارد. پس از استعلام از این دفترخانه روشن شد اراضی در این دفتر خانه به اشرف پهلوی و سناتور علی رضایی، منتقل شده است. بلافاصله از طرف دادسرا پرونده های ثبتی و پرونده سازمان تعاونی روستایی اهواز گرفته شده و موضوع تحت بررسی «جلال کارگر» بازپرس دادسرای اهواز قرار گرفت. سنافی خواه در تحقیقات اقرار کرد که تمام اقدامات این معامله را شخصی به نام افشار و با مداخله سناتور علی رضایی و اشرف پهلوی انجام داده است. وی گفت من فقط 6 میلیون ریال در این ماجرا پول گرفته ام. در تحقیقات بعدی مدیرکل تعاونی روستایی وعده ای از کارمندان و کارشناسان این سازمان که در این ماجرا دخالت داشتند، دستگیر و زندانی شدند. در تحقیق از مدیر کل تعاون روستایی و کارمندان فاش شد که عبدالعظیم ولیان، وزیر وقت تعاون و امور روستاها نیز مرتکب سوء استفاده هایی شده و دستوراتی صادر کرده است و روی معامله مربوط به اشرف صحنه گذاشته است.

علی رضایی برای ادای توضیحات به دادسرا احضار شد، اما نمایندگان اشرف و علی رضایی که یکی از آنها محمود نیک پور بود، شروع به اعمال نفوذ کردند و پرونده را از دادسرای اهواز به دیوان کیفر متصل کردند. در مراجعات نماینده اشرف پهلوی و سناتور رضایی تذکر داده شد که تنها راه حل قضیه بازگشت اراضی به دولت است. بر سر همین مقاومت، من و بازرس پرونده را به تهران منتقل کردند...»

تفرعن و تکبر یکی از بارزترین رذایل اخلاقی اعضای خاندان پهلوی بود. آنان خود را از زمین و زمان طلبکار می دانستند و به هر جا که میرفتند انتظار داشتند تا مردم به خاک بیفتند و جای پا و قدم این مجسمه های بلاهت را بیوسند و گلباران کنند. آنان خود را تافته جدا بافته میدانستند. اما در میان آنان اشرف پهلوی واقعا عجوبه ای از وقاحت بود و تمام کسانی که در دوران افتدازمحمد رضا پهلوی به دربار رفت و آمد داشتند، اشرف را سمبل خودخواهی و خود محوری معرفی می کردند.

اشرف که خواهر دوقلوی محمدرضا پهلوی بود، سلطنت را حق خود می دانست و بر این باور بود که فقر فرهنگی مردم ایران مانع ازدستیابی و تکیه زدنش بر اربکه پادشاهی شده است. وی مدعی بود که بیشتر از تمام خواهران و برادرهایش، خلقیات رفتاری مثل خشونت، بیرحمی، سفاکی و دیگر ویژگی های روحی و شخصیتی پدرش را به ارث برده است و به همین سبب خود را برتر از آنها می پنداشت و اعتقاد داشت که تمام آنان باید نسبت به او کرنش کنند و با تعظیم و تکریم با وی مواجه شدند.

اشرف با رجال و دولتمردان طراز اول کشور هم رفتاری خشن و تحقیر آمیز داشت و آنان را با نهایت غرور، تویخ و تهدید میکرد. در میان اسناد مربوط به اشرف پهلوی به نمونه های متعددی از برخورد خشن و رفتار تحقیر آمیز او با رجال و دولتمردان طراز اول کشور برخورد می کنیم. رفتاری که ریشه در تفرعن و تکبر بیش از حد اشرف پهلوی داشت و از آبشخور فرومایگی و بی شخصیتی این رجال سیراب می شد. یک نمونه از این اسناد نامه ای است که اشرف پهلوی خطاب به حسین علا، وزیر دربار وقت، نوشته است و او را به این سبب که در یکی از مراسم یک قدم جلوتر از وی راه رفته مورد بازخواست و شماتت و تهدید قرار می دهد. این نامه افزون بر نشان دادن تفرعن و تکبر اشرف پهلوی مؤید این نکته است که برخی از رجال و دولتمردان عصر پهلوی به سبب بی شخصیتی و جاه طلبی، تن به هر گونه تحقیر و شماتت می دادند و برای حفظ مقام و موقعیت خود هر گونه رفتار نامناسب و توهین آمیز را تحمل میکردند. با هم نامه اشرف خطاب به حسین علا را مرور کنیم:

« جناب آقای علا؛

مدتهاست می خواستم بعضی از مطالبی رو که جناب عالی چه در محیط و چه خارج دربار راجع به من میزید گوشزد کرده و دلیل پخش این گونه صحبت ها رو سؤال کنم. در همه موقع در حضور من هم شما کمال بی احترامی را به جا آورده اید تادر روز تشریف فرمایی اعلیحضرت همایونی به فرودگاه که بی احترامی را به حد اکثر رسانیده و در جلوی خود [ی] و بیگانه تمام طول راه در جلوی من می رفتید. بدون این که متوجه شوید که من در عقب شما و نخست وزیر هستم. خواستم برای یک مرتبه دلیل این گونه رفتار رو از شما سؤال کنم یا عمده است و یا غیرعمده. اگر عمده است دلیل می خواهم، اگر غیر عمده است از شما که وزیر دربار شاهنشاهی هستید وظیفه شما حفظ مقام سلطنت است، بعید است که با این گونه رفتار زنده باعث توهین به یک فرد مستقیم از فامیل سلطنت که من نماینده آن هستم، شوید. در هر حال امیدوارم که دیگر از اینگونه سوء تفاهات روی ندهد و از حرفهایی که در خارج گفته می شود، خودداری کنید والا مجبورم مراتب رو به عرض پیشگاه مبارک برادر تاجدارم برسانم تا معظم له به مطالب و حقایق رسیدگی فرمایند.

اشرف [پهلوی] »

ذکر این نکته ضروری است که حسین علا در دوران حیات سیاسی اش دوبار نخست وزیر، چهار بار وزیر دربار شاهنشاهی و چندین مرتبه سفیر کبیر ایران در آمریکا و انگلستان و اسپانیا و کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی شد و بارها ریاست هیئت نمایندگی ایران را در مجامع بین المللی برعهده داشت.

فساد اشرف به روایت «سیا»

در حالی که اشرف کوشش داشت تحت لوای اقدامات بشر دوستانه و عام المنفعه ای چون « سازمان خدمات شاهنشاهی»، « کمیته پیکار با بی سوادی» و سازمان ملل، افکار عمومی را به هر نحو ممکن از فسادهای مالی و اخلاقی اش منحرف سازد، کارشناسان و تحلیلگران سازمان «سیا» در سفارت آمریکا در تهران در سال 1971 درباره او چنین می نویسند:

«خواهر دوقلوی شاه، یعنی شاهدخت اشرف به خاطر روش های فساد آمیزش یکی از مهمترین عوامل ورشکستگی این خاندان است ... دیگر اعضای خاندان [پهلوی هم] همیشه مایه شرمساری شاه و لکه دار شدن حیثیت خانواده سلطنتی می باشند.»

در ادامه این گزارش کارشناسان «سیا» درباره اشرف می نویسند:

«شاهدخت اشرف، شاید نزدیکترین عضو خانواده به شاه باشد، وی که فردی است نیرومند و باهوش، در زمینه امور زنان و نیز در سازمان ملل نقش های مهمی را عهده دار است ... علی رغم این استعداد ها وی در داخل و خارج کشور به عنوان فردی فاسد مشهور شده است. عدم برخورد قاطع شاه با او، مردم را معتقد ساخته است که او تا حدود زیادی بر شاه اعمال نفوذ می کند و وجهه مردمی [!!!] او را لکه دار می سازد.»

در میان اسناد به دست آمده از لانه جاسوسی آمریکا، سندی وجود دارد که حکایت از باج ستاندن اشرف از شرکت های دارویی دارد. بدین ترتیب معلوم می شود که حتی شرکت های دارو سازی هم از دست باج خواهی های اشرف در امان نبوده اند:

«از منبع کنترل شده آمریکایی (CAC)

سری

غیر قابل رؤیت برای بیگانگان - فقط برای استفاده داخلی تاریخ 10 فوریه 1965 - 21 / 11 / 43

موضوع: مشکلات کسب مجوز تولید دارو

طی دو یا سه هفته اخیر جمشید آموزگار، وزیر بهداشتی، چندین مجوز جهت تولید اقلام مختلف دارویی را به شرکت «دارو پخش» که توسط بنیاد شاهنشاهی خدمات اجتماعی و بنیاد پهلوی مشترکا تاسیس گردیده اعطا نموده است ...

... اظهار نظر: منبع اظهار می داد که شایعه ای وجود دارد - این مطلب از گزارشی که در بالا به صورت یک حقیقت آمده واضح است - مبنی بر اینکه اخیراً توسط شرکت دارو بخش چهار میلیون تومان به حساب بانک شاهزاده اشرف واریز شده است. «
در یکی دیگر از اسناد لانه جاسوسی به حمایت اشرف از فرخ روپارسای، وزیر بهایی «آموزش و پرورش» کابینه هویدا اشاره شده است:
«خیلی محرمانه

فرخ روپارسا وزیر آموزش و پرورش

... وزیر جدید در مدارس دخترانه تهران 20 سال تدریس نموده و در گرد همایی های متعدد بین المللی در موارد آموزشی و وضعیت زنان شرکت نموده است. وی باهوش، سخت کوش و جاه طلب و با دامنه گسترده ای از تماس ها (از جمله خواهر دوقلوی شاه، شاهزاده اشرف) میباشد. «
این سند مبین روابط نزدیک و گسترده اشرف با سرکرده های محفل بهائیت در ایران است.

همچنین احسان نراقی یکی از مشاوران ارشد محمدرضا و فرخ ویکی از مقریین به خاندان سلطنتی در کتاب خاطرات خود درباره اشرف اینگونه به داوری می پردازد:

«والاحضرت اشرف نفوذی کاملاً مغایر با شهبانو بر برادرش داشت، او که املاکی در پاریس، سواحل جنوب فرانسه و نیویورک داشت، بخش عمده وقت خود را در خارج از کشور سیری می ساخت. علاوه بر این، علاقه وافرش به قمار بازی و خوشگذرانی های پر سر و صدا او را به شدت پر خرج نموده بود، یک روز که بطور خصوصی با هویدا ناهار می خوردم، تلفن اتاق ناهارخوری زنگ زد، اشرف بود که از جنوب فرانسه تلفن می کرد ... فوراً متوجه شدم که قضیه پول است و دل به دریا زدم و پرسیدم: «یک باخت بزرگ در کازینو؟» رئیس دولت، از جای در رفت و گویی منفجر شده باشد، گفت: خانم، مبلغ زیادی از من طلب می کند، آن هم قبل از آنکه شب شود.»
و این تنها بخش کوچکی بود از کتاب فطور فساد اشرف و سایر اعضای خاندان پهلوی.

فصل سوم: دخالت در کودنای 28 مرداد

خروج از ایران

با شناخت ویژه ای که از نقش اشرف پهلوی در رابطه با آژانس های جاسوسی بیگانه وجود داشت و با اطلاعات موثقی که از ابتدای دهه 1320 درباره دخالت اشرف پهلوی در ایجاد کانون های بحران در محافل مطرح بود، مصدق پس از رسیدن به نخست وزیری، در شمار اولین اقدامات خود، خواستار خروج اشرف پهلوی به خارج از کشور شد.

در تابستان 1331، مصدق به طور غیر رسمی از شاه می خواهد که به هرنحوم ممکن اشرف پهلوی و دیگر اعضای خاندان سلطنتی را به خارج از کشور بفرستد؛ زیرا بیم آن می رفت که به دلیل اظهار من الشمس شدن، فسادها و زد و بندهای اقتصادی و سیاسی آنها، حضورشان در کشور تبعاتی منفی در میان افکار عمومی داشته باشد، بدین ترتیب شاه در جهت حفظ سلطنت خود، آنها را راهی سفر فرنگ نمود، در این میان در هنگام اقامت اشرف و دیگر اعضای خاندان سلطنتی در ترکیه، روزنامه «اکسپرس» چاپ استانبول ضمن چاپ عکسی از اشرف که او را در حال رقص مکزیک می نشان می داد، نوشت:

«هفته گذشته ملکه تاج الملوک و والا حضرت اشرف پهلوی مادر و خواهر شاه ایران با کشتی نیو آمستردام هلندی عازم نیویورک شدند تا پس از توقف مختصری در این شهر به طرف کالیفرنیا عزیمت نمایند، در موقع حرکت کشتی جمع کثیری از خبرنگاران حراید و خبرگزاری ها برای کسب اطلاع از اوضاع ایران و مصاحبه با تبعید شدگان دربار ایران اجتماع کرده بودند. ولی خواهر و مادر شاه ایران مهر سکوت را از لب برداشتند و با زحمت از چنگ مخبرین سمج نجات یافتند.

فقط مخبر یکی از حراید بلژیک موفق شد در عرشه کشتی چند کلمه با خواهر حضرت پادشاه ایران صحبت کند، والا حضرت اشرف در جواب سؤالات این مخبر گفت: من با دکتر مصدق، نخست وزیر ایران هیچگونه اختلافی ندارم و افسانه تبعید من از ایران دروغ محض است، ولی موقعی که خبرنگار بلژیکی پرسید چه وقت به ایران بر می گردید «اشرف گفت تا اوایل سال 1953 (سه ماه دیگر) یا ما به ایران مراجعت می کنیم یا شاه نزد ما به آمریکا می آید.»

اکسپرس همچنین درباره اوضاع سیاسی کشور می نویسد:

«تبعید افراد خانواده سلطنتی ایران یکی پس از دیگری ادامه دارد و دکتر مصدق پس از اینکه والا حضرت اشرف و ملکه مادر را وادار به خروج از ایران کرده و مقدمات خروج شاهپور علیرضا و چند نفر دیگر از افراد خانواده سلطنتی را فراهم ساخته بود، ... فقط با باقی ماندن شاه و ملکه و دو برادر دیگر شاه؛ شاهپور غلامرضا و شاهپور عبدالرضا در ایران موافق است. ولی گفته می شود ملکه ثریا نیز به زودی به اتفاق والدین خود موقتاً ایران را ترک خواهد گفت و برای استراحت به سوئیس و آلمان خواهد رفت.

سه خواهر شاه ایران اشرف شمس و فاطمه پهلوی فعلاً در آمریکا اقامت دارند از برادران شاه شاهپور حمیدرضا و شاهپور محمودرضا در خارج از ایران به سر می برند و پس از خروج ملکه مادر چنانچه ملکه ثریا و شاهپور علیرضا نیز از ایران خارج شوند از کلیه افراد خانواده سلطنتی ایران فقط شاه و دو برادرش عبدالرضا و غلامرضا در تهران خواهند ماند.»

علت واقعی اخراج اشرف پهلوی از ایران که در شهریور ماه 1331 صورت گرفت، به دست آمدن اطلاعات و مدارکی از مداخلات و دسیسه کاری های او و مادر محمدرضا پهلوی در امور سیاسی و به حضور پذیرفتن نمایندگان مخالف دکتر مصدق در مجلس، دیدار با نمایندگان سیاسی و مأموران آژانس های اطلاعاتی و جاسوسی انگلستان و آمریکا و تحریک و تشویق افسران و درجه داران ارتش به مخالفت و رویارویی با اقدامات دکتر مصدق بود. یکی از مدارک مهمی که در این عرصه کشف شد، مدرکی بود که نشان می داد در جریان حوادث 23 تیر ماه 1330 که حزب نوده به مناسبت ورود اورل هریمن - نماینده ویژه رئیس جمهور آمریکا - به تهران تظاهراتی بر پا کرد، اشرف و مادرش پولهایی را بین عده ای از طرفداران دربار تقسیم کرده بودند تا نظم تظاهرات علیه نماینده آمریکا را بر هم بزنند و این مراسم را به خون و آتش بکشاند و از این طریق آمریکایی ها را وادار به قبول این نظریه کنند که دولت دکتر مصدق دولتی ضعیف، بی اراده و ناتوان از برقراری نظم و امنیت کشور ایران در معرض سقوط به دامان کمونیسم جهانی قرار دارد.

در آذرماه 1330 دکتر مصدق تصمیم به استعفا گرفت و در نامه ای به حسین علا وزیر دربار شاهنشاهی، علت استعفا خود را ملاقات های

اشرف پهلوی با مخالفان دولت در خارج از کشور و جلسات محرمانه در دربار و مذاکره با میدلتون کاردار سفارت انگلیس در تهران بیان کرد. به دنبال این هشدار شاه و مادر و خواهرش رابط خود را با میدلتون قطع کردند و این موضوع را به عامل زمان سپردند تا شاید به فراموشی سپرده شود.

در سال 1331، به ویژه پس از گشایش دوره هفدهم مجلس شورای ملی، موقعیت دکتر مصدق رو به ضعف گذاشت و به سبب به نتیجه نرسیدن مذاکرات نفت و قطع در آمد های ناشی از حق الامتياز، محاصره دریایی انگلیس و تحریکات و تشنجات این دولت، سرانجام مجلس شورای ملی به مخالفت با دکتر مصدق روی آورد و دسایس دولت انگلستان و اشرف پهلوی و مادرش باعث شد تا دکتر مصدق تصمیم به کناره گیری از مقام نخست وزیری بگیرد. علت استعفاي دکتر مصدق این بود که او اعتقاد داشت، ارتش به دلیل فرمان گرفتن از شاه، در امور داخلی و انتخابات دخالت می کند و به همین سبب باید پست وزارت جنگ برعهده نخست وزیر قرار گیرد. شاه این درخواست دکتر مصدق را نپذیرفت و او در روز 25 تیر 1331 از مقام نخست وزیری استعفا داد. به دنبال استعفاي مصدق، شاه، احمد قوام (قوام السلطنه) را به عنوان نخست وزیر انتخاب کرد و مجلس شورای ملی هم با اکثریتی بسیار ضعیف به احمد قوام رأی اعتماد داد. اشرف پهلوی در این روزها در کنار شاه قرار داشت و همراه مادرش حامی قوام السلطنه و مشوق او بودند و اعتقاد داشتند که دوران اقتدار و محبوبیت دکتر مصدق به پایان رسیده است. اما خیلی زود کاخ شیشه ای رؤیاهای آنان فروشکست و مردم در روز 30 تیر ماه 1331 به رهبری روحانی مجاهد، آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی به خیابانها ریختند و در یک تظاهرات وسیع و بی نظیر در مقابل گلوله های نظامیان ایستادند و فریاد «یا مرگ یا مصدق» سردادند و موجب شدند تا قوام السلطنه سریعاً استعفا دهد و از بیم خشم مردم مخفی شود و مصدق باردیگر بر اریکه زمامداری ایران بنشیند. پس از قیام 30 تیر دکتر مصدق که اشرف پهلوی و مادرش را از عوامل مهم کشتار مردم بی گناه میدانست، از شاه خواست تا اشرف و مادرش را از ایران خارج نماید و به این ترتیب اشرف پهلوی در شهریور ماه 1331 از ایران خارج شد و به پاریس رفت و سپس همراه مادرش با کشتی تفریحی و مجل « نیو آمستردام » عازم آمریکا شد. او در آمریکا موفق به ایجاد ارتباط با عوامل و ماموران آژانس های اطلاعاتی این کشور گردید و به توصیه آنها به اروپا برگشت و در اجرای کودتای 28 مرداد وظایف مهمی را بر عهده گرفت.

مصدق چون از ولخرجی ها و اعتیاد شدید اشرف به قمار بازی و باخت های کلانش خبر داشت، به مسئولان امور مالی دولت و وزارت دربار اجازه داده بود تا همه ماهه مبلغ معینی که تکافوی هزینه زندگی روزمره و عاری از تشریفات زائد و ولخرجی او را بنماید، برایش به صورت ارز حواله کنند. این کنترل شدید دکتر مصدق و مخالفتش با ارسال ارز به صورت بی حساب و خارج از روال قانونی و تصویب شده و نیز ولخرجی های اشرف پهلوی و نیز باخت های کلانش در قمارخانه های پاریس و کان و مونت کارلو وی را با تنگناهای شدید مالی مواجه ساخت و موجب گردید که اشرف مقادیری از اشیاء گرانبها و فرش های نفیس و میلمان کاخ خود در تهران را به فروش برساند و مبلغ 30 میلیون فرانک جواهر و لباس و اشیاء عتیقه خود را برای فروش در اختیار دو کلاهبردار - که یکی فرانسوی و دیگری تبعه یوگسلاوی (سابق) بود - بگذارد، که آنها پس از تصرف و فروش این اشیاء از پرداخت پول آن به اشرف خودداری کردند. اشرف دریکی از نامه هایش خطاب به سپهبد فضل الله زاهدی به این موضوع اشاره می کند و می نویسد:

«غرض از این کاغذ این است که متأسفانه به واسطه نداشتن پول و احتیاج مبرم مقداری از جواهرات و فالی های خود را به دو نفر دادم که بفروشند. متأسفانه این اشخاص دزد از آب درآمدند و من مجبور شدم به محاکم رسمی رجوع کنم. البته در این موقع صلاح نیست که این موضوع به روزنامه ها، خصوصاً روزنامه های تهران برود. گو اینکه در پاریس اغلب روزنامه ها نوشتند. معزها خواستم مواظب باشید که در روزنامه های تهران راجع به این موضوع چیزی درج نشود. هرچه فریادزدم که من در اروپا در مضیقه هستم و ناچارم که قروضم را بدهم، کسی اهمیت نگذاشت تا اینکه کار به اینجا ها کشید ...»

اشرف در همین ایام برای پرداخت بدهی های حاصل از باخت های کلانش در قمارخانه ها مبالغ هنگفتی از چند ثروتمند ایرانی مقیم فرانسه قرض کرد که با پیروزی شاه در کودتای 28 مرداد 1332 و قدرت گرفتن دوباره محمدرضا، اشرف از پرداخت این قروض خودداری نمود. یکی از این طلبکاران «صابری» نام داشت و در پاریس به کار تجارت فرش مشغول بود. او در دوران نخست وزیری سپهبد زاهدی برای وصول طلبش از اشرف پهلوی اقدام کرد، اما دستش به جایی نرسید.

اشرف در نقش رابط کودتا

زمانی که اجرای طرح « تی . پی آزاکس » در دستور کار دولت های انگلستان و آمریکا قرار گرفت، همکاری محمدرضا پهلوی با کودتاگران به صورت یک امر الزامی مطرح شد. اما محمد رضا به دلیل ترس ذاتی و فقدان شجاعت، از مشارکت در اجرای این طرح و همکاری و دیدار با تی چند از سرکردگان و کارگزاران ارشد کودتا خودداری می کرد. به همین سبب اعضای ستاد مدیریت کودتا در آمریکا و انگلیس تصمیم گرفتند تا اشرف پهلوی را به یاری بطلبند و از وجود او در جهت اجرای کودتا و رساندن پیام خود و یک نامه «به کلی سری» به شاه استفاده کنند. «در آن بعد از ظهر گرم یکی از روزهای ژوئیه سال 1953 ... زنگ تلفن او را از خواب ناز بیدار کرد. کلمات فارسی یک ایرانی که اشرف او را «ب» معرفی می کند، وی را به خود آورد. «ب» پس از ساعتی به ویلا آمد و گفت که ایالات متحده آمریکا و انگلستان نگران اوضاع ایران هستند، آنها طرحی تهیه دیده اند تا بحران ایران را پایان بخشند و امنیت شاه را تامین کنند، آنها به همکاری صمیمانه والا حضرت نیاز دارند. اشرف با شگفتی و خوشحالی پرسید: من!؟

«ب» گفت: دو نفر آمریکایی و انگلیسی می خواهند با شما ملاقات کنند، ولی من اجازه ندارم نام آنها را بگویم، آنها توضیحات لازم را به شما خواهند داد.

- وظیفه من در این میان چیست ؟

وظیفه شما رساندن یک پیام به شاهنشاه برادران است ... برادر تاج داران را ملاقات می کنید، حرف هایتان را می زنید و بی درنگ از کشور خارج می شوید.

- چطوری ؟

این را دو نفر دوستان من به شما خواهند گفت ... اگر می توانید به پاریس برگردید و در آپارتمان تان در خیابان کنتس مونتس یان گوش به

زنگ تلفن باشید.

اشرف به پاریس بازگشت... 24 ساعت بعد تلفن زنگ زد، این بار تلفن کننده یک سرهنگ آمریکایی بود...

من دوست آقای «ب» هستم مادام شفیق .

بله منتظر تلفن شما بودم .

لطفا ساعت چهار بعد از ظهر فردا در رستوران کاسگاد در بولوار بولونی حضور داشته باشید مادام، با کمال تشکر!»

اشرف پس از دیداری کوتاه با این دو چهره مرموز آمریکایی در رستوران مزبور به یکی از آپارتمان های امن «سیا» هدایت می شود .

«در آنجا مرد آمریکایی خود را کلنل مامور به وزارت خارجه و نماینده تام الاختیار جان فاستر دالس، وزیر خارجه آمریکا معرفی کرد، درحالیکه در اصل از کارمندان آلن دالس رئیس سیا بود.

مرد انگلیسی هم گفت: من از جانب آقای وینستون چرچیل، نخست وزیر جدید بریتانیا ...سخن می گویم، در حالی که او نیز از کارکنان ام، آی، سیکس بود .

مرد انگلیسی لب به سخن گشود؛ وقت اقدام فرا رسیده است، پرنسس اشرف، شما باید به تهران بروید و پیام کتبی را به ایشان (شاه) برسانید و خودتان هم در دیدار با اعلیحضرت ایشان را قانع کنید که فرمان برکناری دکتر مصدق را صادر کند .»

بر همین اساس، نمایندگان دولت های آمریکا و انگلیس به فرانسه رفتند و در پاریس با اشرف پهلوی دیدار کردند و او خواستند تا برای جلب موافقت شاه با انجام کودتا در ایران به تهران برود:

«دو مامور CIA و Mi6 با اشرف (که در حال تبعید در فرانسه به سر می برد) تماس می گیرند و به وی مأموریت می دهند تا شاه را برای شرکت در یک کودتای مشترک ترغیب کند. ضمناً پاکتی حاوی پیامی به اشرف می دهند تا به شاه برساند .»

اشرف پهلوی که به دلیل خروج از ایران و کوتاه کردن دستش از دخالت در امور اجرایی و مسدود ساختن راه های سوء استفاده وی، از دولت مصدق ناراضی بود، این پیشنهاد را به شوق و علاقه مندی بسیار پذیرفت و بدون کسب اجازه از دولت و شاه در تاریخ سوم مردادماه 1332 با یک هواپیمای «ایرفرانس» و با نام «بانو شفیق» وارد فرودگاه مهرآباد شد و بایک تاکسی به کاخ سعد آباد رفت و در کاخ غلامرضا پهلوی اقامت کرد.

اشرف ادعا می کند اولین کسی که برای دیدن او به کاخ سعد آباد آمد، فرماندار نظامی تهران بود که قصد داشت وی را به فرودگاه مهر آباد برده و به فرانسه بازگرداند:

«هنوز نیم ساعت از ورودم نگذشته بود که خدمتکاری سراسیمه وارد اتاق شد و گفت که فرمانار نظامی تهران می خواهد مرا ببیند .

فرماندار نظامی وارد شد و سلام نظامی داد و گفت: والا حضرت، ورود شما به تهران به نخست وزیر اطلاع داده شده است. بدین سبب به هواپیمای ایرفرانس دستور داده شده است که برای بازگرداندن فوری شما از کشور در فرودگاه منتظر بماند.»

خبر ورود اشرف پهلوی موجب شگفتی دولت و دربار شد و به سرعت در سرتاسر ایران پخش گردید و عناوین اصلی روزنامه ها را به خود اختصاص داد. از جمله روزنامه کیهان در این مورد نوشت :

« ... مقارن ساعت 5/3 بعد از ظهر والا حضرت اشرف با نام «بانو شفیق» با هواپیمای ایرفرانس وارد فرودگاه مهر آباد شده و پس از انجام تشریفات گمرکی با یک تاکسی که در آنجا مسافر پیاده می کرده به تهران آمده و یکسره به کاخ والا حضرت غلامرضا در دربند رفته اند و پس از عزیمت ایشان مامورین متوجه شده اند که مسافر تازه وارد والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی بوده است.

آقای امینی کفیل وزارت دربار در این خصوص امروز به خبرنگار ما گفت: ورود والا حضرت برای همه غیر مترقبه بود و هنگامی که حضور اعلیحضرت رسیدم و جریان را معروض داشتم، خیلی عصبانی شدند که چرا والا حضرت بدون کسب اجازه اقدام به مراجعت به تهران کرده اند.» البته اشرف پهلوی هدف از سفر خود به تهران رارسیدگی به امور خانوادگی و فراهم کردن پول برای پرداخت هزینه های درمان پسرش عنوان کرد و گفت: «چون فرزندم به بیماری سل استخوانی مبتلا شده است و برای معالجه او احتیاج به پول دارم، به تهران آمدم تا با فروش اثاثیه

و اماک خود وسایل بهبودی او را فراهم کنم.» اما هدف واقعی او از آمدن به تهران، رساندن نامه و پیام محرمانه سران آمریکا و انگلیس به شاه بود. او این نامه را در یک فرصت و دور از چشم دیگران به ثریا پهلوی می دهد تا او به شاه برساند .

«خدمتکاری خیر آورد که ملکه ثریا بعد از ظهر به باغچه پشت خانه ای که محل اقامت من در سعد آباد بود، خواهد آمد. از پنجره بیرون را می پاییدم. به محض اینکه زن برادرم را دیدم، به خارج رفتم و به سرعت پاکتی را که با خود آورده بودم به او دادم و بی درنگ به درون خانه بازگشتم. هنوز نمی توانم این پاکت سرنوشت ساز را افشا کنم.»

البته ثریا پهلوی در خاطرات خود هیچگونه اشاره ای به گرفتن نامه سری از اشرف نمی کند اما در بخشی از کتاب خاطرات خود ضمن اعتراف به حمایت ابر قدرتها از محمد رضا پهلوی می نویسد:

«شاهدخت اشرف که خودسرانه با مجامع آمریکایی در سوئیس ارتباط برقرار کرده بود، به تهران بازگشت و برادرش را مصرتر ساخت بر این که بایستی خود را از شر پیرمرد [دکتر مصدق] خلاص کند و به او گفت که در این راه همه دنیا حمایت می کنند.»

دکتر مصدق پس از آگاهی از سفر اشرف پهلوی، ابوالقاسم امینی، کفیل وزارت دربار را به دفتر خود احضار کرد و ضمن خواستن توضیحاتی از او در این باره، پیامی فوری به شاه فرستاد و او خواست تا سریعا موحیات بازگشت خواهرش به خارج از کشور را فراهم کند. کفیل وزارت دربار پس از این ملاقات با شاه دیدار کرد و نظر نخست وزیر را به اطلاع او رساند و سپس اعلامیه وزارت دربار را به این شرح در صفحات اول جراید انتشار داد:

«نظر به اینکه والا حضرت اشرف پهلوی بدون اجازه از پیشگاه همایونی و اطلاع قبلی دربار شاهنشاهی دیروز بعد از ظهر به وسیله هواپیما به تهران وارد شدند، با کسب اجازه از پیشگاه مبارک همایونی به معظم لها ابلاغ شد که فوراً از ایران خارج شوند و از این پس نسبت به هر یک از افراد خاندان جلیل سلطنت که رعایت تشریفات و مقررات مربوط به وزارت دربار را که بستگی به حیثیت مقام شامخ سلطنت دارد، نمایند با سخت ترین ترتیب عمل مواجه خواهند شد.

کفیل وزارت دربار شاهنشاهی

ابوالقاسم امینی»

این سفراشرف پهلوی مجموعاً ده روزه طول انجامید و اوبا بدرقه حمید رضا پهلوی وهمسر وی با یک هواپیمای خطوط هوایی «اس،آ،اس» متعلق به دولت سوئد، تهران را ترک کرد.

24 روز پس از خروج اشرف، با وقوع کودتای 28 مرداد، اشرف پهلوی که در شهر «کان»، واقع در جنوب فرانسه و در حوزه حاکم نشین «مونت کارلو» بود، به سرعت خود را به ایتالیا و شهر رم رساند و با شاه دیدار کرد و در ملاقات با خبرنگاران گفت که تا یک ماه دیگر به ایران باز خواهد گشت. این خبر سریعاً توسط خبرگزاری های بین المللی به تهران مخابره شد و موجب شد تا حسین علا - که پس از کودتا به عنوان وزیر دربار معرفی شده بود در مورخه 2 / 6 / 1332 طی نامه ای به محمد رضا پهلوی با این امر مخالفت کند و از شاه بخواهد که اجازه ندهد خواهرش به این سرعت به تهران برگردد. نامه حسین علا به شاه که نشان دهنده موقعیت نامناسب اشرف در این ایام و دخالت او در توطئه های گوناگون بر ضد مردم است، به این شرح بود:

«شنیده شده که علیا حضرت ملکه مادر [تاج الملوک] و والا حضرت اشرف قصد دارند بزودی به ایران مراجعت نمایند. چون والا حضرت از رویه قدیم خود دست بردار [نیستند] و یقیناً باز آن بساط مداخله در امور سیاسی و جمع کردن دور خود عناصر بدنام را، از قبیل شاهنده، بیوک صابری، نصرتیان، جمال امامی، پیراسته و غیره تجدید خواهد کرد، صلاح اعلیحضرت در این است که اجازه نفرمایند به ایران مراجعت نمایند و اگر آمدند در تهران نباشند.»

و محمدرضا پهلوی که بهتر از دیگران خواهر خود را می شناخت، پیشنهاد حسین علا را پذیرفت و طی نامه ای از خواهرش خواست تا فعلاً از آمدن به ایران خودداری کند. در نامه محمدرضا پهلوی خطاب به خواهرش آمده است:

«مراجعت آن خواهر عزیز در چنین موقعی مخصوصاً با شروع شدن انتخابات هیچ مصلحت نیست. ممکن است بهانه به عده ای ماجراجو داده شود که شما را ناراحت کنند. اگر حالا بیایید مسلماً به شما خوش نخواهد گذشت. دیرتر بیایید، برای شما چه فرقی می کند؟»

باج خواهی از سران کودتا

اشرف وقتی در می یابد که شاه و مجموعه دولت کودتا می خواهند که او را در خارج از کشور نگهدارند و حضورش را در تهران مفید ارزیابی نمی کنند، در اندیشه بهره برداری از این وضعیت افتاد و در نامه های خود از آنان درخواست کمک های مالی کلان کرد و بالحنی باج خواهانه آنان را تهدید نمود که اگر به این خواست او توجه نکنند و برای وی پول به اندازه کافی ارسال نکنند، به تهران بازخواهد گشت. لحن باج خواهانه اشرف در نامه ای که برای امیر اسدالله علم - دوست بسیار نزدیک شاه - می فرستد کاملاً هویداست:

«آقای علم، الان که علیا حضرت مادرم و خواهرم به تهران برمی گردند، دیگر کسی در اروپا جز من نمی ماند و خوب می توانید از سهمیه دربار پنج هزار دلار برای من بفرستید. من که نمی خواهم در اروپا بمانم ولی اگر بنا باشد اینجا بمانم [باید] وضعیت زندگی من را مرتب کنید، والا به هر قیمتی هست به تهران بروا هم گشت. من گناهی نکردم که باید این همه ناراحتی و زجر بکشم. مراتب را به عرض همایون معروض دارید که در غیر این صورت مجبورم به تهران برگردم، در هر حال من با شما اتمام حجت می کنم. خواهش مندم به عرض مبارک هم برسانید که اگر در ماه مرتب پنج هزار دلار برای من فرستاده نشود به تهران بروا هم گشت، چون چاره ای دیگر ندارم.»

اشرف پس از کودتا

اشرف پهلوی در نامه ای دیگر خطاب به « فضل الله زاهدی » ادعا میکند که انتخاب زاهدی به عنوان رهبر کودتاجیان و سپس نخست وزیری او با مشاورت وی انجام شده است و در پایان مطابق معمول خواستار ارسال پول شده است. بخشهایی از نامه وی خطاب به زاهدی چنین است:

« دوست عزیزم

الان نامه شما رسید و از اینکه بحمدالله سلامتی حاصل است، بی اندازه خوش وقت شدم. اگر از حال من بخواهید زیاد تعریفی ندارد چون زمین خوردم و قسمت تختانی ستون فقراتم شکسته و بسیار در عذاب هستم. خدا شاهد است با وجودی که در طهران نیستیم ولی آنی نیست که از خیال مملکت و شاه و شخص شما غافل باشم. وضعیت بسیار بغرنج و بار بی نهایت سنگین است و همانطور که گفتید کس دیگری جز شما نمی تواند این بار سنگین رو بدوش بگیرد. اگر روزی شما رو دیدم شرح تمام قضایای کودتا را برایتان خواهم داد: لابد شما خودتان هم وارد هستید ولی شاید نه به اندازه من. اظهار این مطلب برای این است که به شما بگویم تا چه اندازه شخص من نسبت به شما اطمینان دارم میان چندین اسم پیشنهادی شما را انتخاب و گفتم جز برای ایشان برای هیچ کس دیگر قبول و اقدام و باری نمی کنم. بحمدالله آن طور شد که دیدید و خداوند ما را از خطر حتمی و شاهنشاه و مملکت را از سقوط نجات داد... و اما آنچه که مربوط به شخص من است هر چه بگویم چقدر در زحمت و ناراحتی هستم کم گفتم. نه مسکنی دارم و نه مأوی، زندگی با ناخوشی پسر و دو اولاد دیگر خیلی سخت است و خرج این سه فقط برای من ماهی سه هزار دلار تمام می شود. بعد می ماند مخارج خودم مثل لباس، غذا. این مبلغ که در ماه می فرستید به هیچ وجه کفاف مخارج مرا نمی دهد... از شما چند خواهش دارم و اصرار هم دارم که این دو موضوع عملی شود. چه اهمیتی دارد اگر یکی از پست های خارج را به احمد [شوهراشرف] بدهید ولو اینکه پر باشد. آقای انتظام چه لزومی دارد هم سفیر کبیر باشد و هم نماینده ما در خارج. من حتماً یا سفارت کبری آمریکا و یا فرانسه را برای احمد می خواهم. دوم اینکه سعی کنید که منزل من رو حتماً به آمریکایی ها بفروشید و از همه واجب تر و فوری تر مقدار شش هزار دلار مخارج ماهیانه و مرتب سر هر ماه به اسم من بفرستید. این هرسه منوط و بسته به شما است و اگر درست نشود کوتاهی کردید و آن وقت از شما خیلی خواهم رنجید. چه کاری می توانید به احمد بدهید. به علاوه بعد از آن افتضاحی که سر او در آوردند دیگر حاضر به کاری در طهران نیست. خلاصه من این چیزها را نمی فهمم و از شما

می خواهم که زندگی مرا تامین کنید و بیش از این راضی نشوید که من در ناراحتی زندگی کنم. اینکه درست نیست که من در دوره مصدق هم ناراحت باشم و در دوره تبعیدی شما هم به همچنین. امیدوارم که خداوند همیشه حافظ شما بوده و شما رو برای مملکت و شاه سلامت بخشد. منتظر جواب مثبتی از شما هستم.

دوست شما اشرف»

اشرف پهلوی از جمله کسانی بود که پس از کودتای 28 مرداد خود را طلبکارمی دانست و از زاهدی خواستار توجه بیشتر بود. او حتی شوهر مصری اش، احمد شفیق را به تهران فرستاد تا بخشی از وجوهاتی که توسط دولت آمریکا برای توزیع بین عوامل کودتا در اختیار سرلشگر زاهدی قرار گرفته بود، به وی داده شود. اشرف به این سبب که در اجرای طرح کودتا با آمریکا وانگلیس همکاری کرده و برای گرفتن موافقت محمدرضا پهلوی به ایران سفر کرده بود، خود را طلبکار می دانست. متن نامه اشرف پهلوی به سبهد زاهدی به این شرح است:

«دوست عزیزم؛

24 دسامبر

تا به حال چندین کاغذ به شما نوشتم و جز دو نامه از شما بیشتر نداشتم. امیدوارم که دلیلی جز کثرت مشغله و کار فراوان نباشد ... در این دوره دو ساله که از هر کسی بیشتر به من صدمه خورد، به طوری که در نتیجه الان روحا و جسمای خیلی کسل هستم ولی از آنجایی که هیچ وقت در دنیا به شخص خودم اهمیت زیادی ندادم [نداده ام] این است که با هر مشکلی روبرو شده [ام] و صبور هستم تا خداوند چه بخواهد. همانطور که قبلا هم نوشتم احمد[شفیق] برای اوایل ماه ژانویه عازم تهران است. البته نزد شما خواهد آمد. از شما خواهشی که دارم این است که اگر مطالب یا کاری یا کمکی لازم داشته مضایقه نکرده و اسباب سهولت و گشایش در کارهایش را فراهم سازید.... در خاتمه خواهشمندم که در موضوع دلار ماهیانه که برای من می فرستید تجدید نظر کرده و کمتر از پنج هزار دلار نباشد. شما می توانید که تصویب نامه جداگانه ای برای فرزند ناخوش و پسر بزرگم که مدرسه می رود بگذارید و گمان نمی کنم در این صورت اشکالی باشد. چون که پولی را که دربار می فرستد از بودجه خود دربار است و شما می توانید که بودجه علی حده برای بچه ها از وزارت فرهنگ یا بهداری برای بچه هابفرستید ... خواهش دیگری که از شما دارم این است که با رئیس اصل چهار شخص صحبت کنید که منزل شهری من رو به نرخ رسمی دلار اجاره کنند. آنها [آمریکایی ها] قبول کردند که منزل من رو [را] به 10 هزار تومان اجاره کنند، من خواهش دارم که عوض ریال به من دلار به نرخ رسمی بدهند، یعنی به مبلغ 3 هزار دلار. یا این که مجلس سنا آنها را خریداری کند. قرار بر این بود ولی دیگر خبر ندارم که چه شده، البته اگر شما موافقت کنید حتما زودتر این عمل انجام خواهد گرفت. آقای ابتهاج رو فراموش نکنید. از وجود ایشان می توانید خیلی استفاده کنید.

سلامتی و سعادت شما رو از درگاه خداوند مسئلت می نمایم و امیدوارم که هر چه زودتر شخصا شما را دیده و مثل سابق مراتب دوستی و مودت فی مابین ادامه پیدا کند.

اشرف پهلوی»

اشرف با اینکه زمینه ساز نخست وزیری «فضل الله زاهدی» پس از کودتا شده بود، در نامه هایی نیز از بی تفاوتی زاهدی گلایه می کند و این در حالی بود که «زاهدی» پس از کودتا، خود را مرد اول سیاست ایران میدانست در برخی موارد نسبت به شاه و خانواده اش بی تفاوتی پیشه ساخته بود و شاید به همین دلیل بود که اسباب سرنگونی او پس از چهار سال فراهم آمد:

«جناب آقای نخست وزیر

این کاغذ را توسط شفیق می فرستم. امیدوارم که وجود عزیزتان سلامت است و کسالت بکلی مرتفع شده باشد. بواسطه خستگی زیاد مدتی است به سوییس آمدم و بنا به تجویز دکترها باید مدتی در نقطه خوش آب و هوا بمانم. چون خیلی ضعیف شدم و حتما تقویت لازم دارم. تا به حال چندین کاغذ به شما نوشتم و کم و بیش شما رو از وضعیت خرابی که در مدت این دو سال با آن دست به گریبان بودم

مستحضرتان کردم. مناسبانه مثل اینکه چندان اهمیتی ندادید و به هیچ یک از خواهش های من ترتیب اثری ندادید، با وجود چند پست خالی به احمدپستی ندادید. الان هم پست آمریکا وهم پست لندن خالیست. بالاخره شخصا احمد روفرستادم بلکه با مذاکرات خودش باشما بالاخره به نتیجه برسیم. از قرار معلوم من فقط برای موقعی خوب بودم که باید وضعیت تغییر می کرد، یک کسی لازم بود که از خود گذشتگی و جانفشانی کند. ولی بعد از این که آنها از آسیاب ها ریخت [افناد] و اوضاع تغییر کرد و من هم جزو تغییرات فراموش شدم تا به حال هر پیشنهادی کردم مورد قبول واقع نشده ... چون مجبورم در سوییس بمانم و مخارج زیاد دارم ماهیانه مرتب شش هزار دلار حواله کنید و تانیا منزل شهری رو هر طوری که شده به آمریکایی ها به دلار اجاره و یا بفروشید و در غیر این صورت دولت ب رای مجلس سنا خریداری کرده و اجاره بدهد که من این مبلغ را بتوانم مال التجاره خارج کنم. خواهشمندم که در این موضوع با اعلیحضرت همایون صحبت کنید و ببینید چه دستوری می فرمایند. در هر حال امیدوارم که با آمدن احمد به طهران و مذاکراتی که شخصا با شما خواهد کرد، ترتیبی خواهید داد که اسباب راحتی خیال را فراهم کنید. چون تصور می کنم که دولت مصدق به اندازه کافی به ما صدمه زدو توقع ندارم که در دولت شما به همان اندازه ناراحتی داشته باشم. در غیر این صورت میترسم خدای ناکرده حرف های مردم صورت حقیقت به خود بگیرد و واقعا شخصا خود شما با کمک به وضع من مخالفتی داشته باشید. اما چون یقین دارم که غیر از این است و شما از هیچگونه کمکی مضایقه نخواهید کرد، این است که با آمدن احمد امیدوارم که تمام مشکلات برطرف و روزگار بهتری در پیش باشد. من هر طوریکه شده بایدیک منزل در اروپا ابتیاع کنم چون زندگی در هتل غیر مقدور است. از خداوند متعال سلامتی و موفقیت شما رو همیشه خواستارم.

اشرف پهلوی»

لازم به یاد آوری است علی رغم مطالب مندرج در نامه اشرف در ایام پس از کودتا پول های خود را در قمارخانه های اروپا حیف و میل میکرد. گزارش ساواک شاهد بر این مدعاست:

«گزارش 20 فروردین ماه 1336

شب 15 ماه جاری والا حضرت اشرف پهلوی به اتفاق یک نفر از همراهان در یکی از قمارخانه های پاریس مبلغی در حدود سیصد و پنجاه هزار ریال باخته اند. منبع خبر کاملا موثق - ارزش خبر - تأیید شده.»

بر اساس اسناد و مدارک موجود اشرف پهلوی تا مدتها پس از کودتای 28 مرداد اجازه ورود به خاک کشور را نمی یابد. او به دلیل این که در زمان زمامداری دکتر مصدق به اروپا تبعید شده بود و به سبب نقشی که در همکاری با کودتاگران داشت، خود را طلبکار می دانست و این

موضوع را در نامه های متعدد خود به رخ زمامداران بعد از کودتا می کشید:

«... در این دوره دوساله [دوران زمامداری مصدق] که از هرکسی بیشتر به من صدمه خورد، به طوری که در نتیجه الان روحاً و جسماً خیلی کسل هستم . ولی از آنجایی که هیچوقت در دنیا به شخص خودم اهمیت زیادی ندادم ... با هر مشکلی روبرو شده و صبور هستم ...»
اشرف در این ایام انتظارداشت که تمام دستوراتش اجرا شود . او در درجه اول خواستار پول بیشتر و افزون بر سهمیه ارزی که همه ماهه برایش ارسال می شد، بود و در هر نامه بر این امر تأکید می کرد:

« ... خواهشمندم که در موضوع دلار ماهیانه که برای من می فرستید، تجدید نظر کرده و کمتر از پنج هزار دلار نباشد. چونکه واقعا به مخارج مریضخانه و مدارس بچه ها، به هیچ وجه غیر از این مقدورم نیست ...

او حتی خواستار دوبرابر شدن میزان دلارهای مقرر ماهیانه اش بود و به طور تلویحی پیشنهاد می کرد که دولت با گذراندن یک تصویبنامه ویژه، این سهمیه ارزی را در شمار بودجه وزارت آموزش و پرورش یا بودجه وزارت دارایی قلمداد نماید و آن را افزون بر وجوهات و ارزهای که همه ماهه از طریق وزارت دربار برایش ارسال می شد به وی پرداخت نمایند:

« شما می توانید که تصویبنامه جداگانه ای برای مخارج مریضخانه فرزند ناخوش و پسر بزرگم که مدرسه می رود بگذارانید و گمان نمی کنم در این صورت اشکالی باشد. چونکه پولی را که دربار می فرستد از بودجه خود دربار است و شما می توانید که بودجه علی حده برای بچه ها از وزارت فرهنگ یا بهداری برای بچه ها بفرستید ...»

اشرف این زیاده خواهی ها را حق مسلم خود می دانست و اعتقاد داشت که حالا و دوران اقتدار دولت کودتا، او باید به استراحت پردازد و از وی قدردانی شود. اشرف در نامه های متعددی به این موضوع اشاره می کند:

«گمان می کنم که این مدت دو سال دوره مصدق کافی بود، حالا دیگر موقع استراحت است ...»
و در نامه ای دیگر می نویسد:

«در این دو سال واقعا زندگی و هستی من به باد رفت و خیلی از این موضوع به من صدمه خورد ...»

اشرف همانگونه که در صفحات پیشین هم بیان شد در هر نامه خود مقداری خرده فرمایش هم صادر می کرد و اجرای آنها را از نخست وزیر و مسئولین کشور میخواست. یکی از این خرده فرمایش ها درباره دادن شغل و مقام به شوهرش احمد شفیق بود او در این باره، نامه های متعددی به سپهبد زاهدی نخست وزیر کودتا نوشت. در یکی از آن نامه ها چنین آمده است:

«مطلب دیگری که می خواهم از شما خواهش کنم موضوع احمد [شفیق] شوهر من است . شما خوب می دانید، یعنی هر ایرانی می داند که این مرد چطور با جان و دل به این آب و خاک خدمت کرد. البته اجر او را که می دانید چگونه دادند؟ او دیگر حاضر به کار دولتی نیست ولی اگر پست خارجی داشته باشد، خیلی خوب خواهد بود ...»

و در نامه ای دیگر می گوید:

«از شما چند خواهش دارم و اصرار هم دارم که این دو موضوع عملی شود. چه اهمیتی دارد که یکی از پست های خارج را به احمد بدهید ولو اینکه بر باشد ... من حتماً یا سفارت کبرای آمریکا و یا فرانسه را برای احمد می خواهم ...

ذکر این نکته ضروری است که احمدشفیق پس از ازدواج با اشرف، به دستور شاه به ریاست سازمان هوایی کشور و معاونت وزیر راه منصوب شد. اما دکتر مصدق پس از رسیدن به نخست وزیری، او را از کار برکنار کرد و دلیل آن دخالت احمد شفیق در توطئه علیه دولت بود. در زمان پیش از کودتا نامه های اشرف پهلوی به مقامات مختلف از بیم نظارت دولت مصدق، با پست عادی فرستاده نمیشد، بلکه به وسیله شوهرش احمد شفیق و توسط خلبان های مورد اعتماد او که هر هفته چند بار به اروپا رفت و آمد داشتند ، انجام می گرفت .

اشرف پهلوی تا مدت ها پس از کودتا در اروپا بود و محمد رضا پهلوی به او اجازه نمی داد تا به ایران برگردد. اوسرانجام این اجازه را به دست آورد و در آخرین روزهای سال 1332 به ایران برگشت:

صبح امروز والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی به اتفاق آقای احمدشفیق همسر خود که برای استقبال تا رم رفته بودند، به تهران بازگشتند. برای استقبال از اشرف تدارک وسیعی دیده بودند. او با تشریفات رسمی وارد فرودگاه شد:

«از ساعت 5/9 صبح آقایان وزیران، روسای دربارشاهنشاهی عده ای از نمایندگان مجلسین، روزنامه نگاران، رجال و معارف روسای شهربانی، ژاندارمری، فرماندار نظامی تهران، بانوانشان در فرودگاه حضور یافته بودند. دوشیزگان آموزشگاه پرستاری و کارمندان سازمان شاهنشاهی نیز در فرودگاه آمده بودند .

ساعت 10/10 دقیقه والا حضرت شمس پهلوی و والا حضرت فاطمه پهلوی و والا حضرت شاهپورها به اتفاق همسرانشان در فرودگاه حضور یافتند ...»

اشرف از همان روز اول ورود تکاپوی وسیعی را برای پر رنگ نشان دادن حضور خود در کشور آغاز کرد و طی یک برنامه از پیش تدوین شده به دیدار از موسسات خیریه و درمانگاه ها و بیمارستان ها رفت و مصاحبه های تبلیغاتی با جراید وابسته و مزدور را آاز کرد . اشرف اینک مقتدر تر از سال های قبل از کودتا به ایران برگشته بود:

«بعد از 28 مرداد اوست که خادمین و خاتنین را جدا می کند. دفتر او مرکز زد و بندهاست. هر شب در جایی از کشور در خانه کسانی دعوت دارد که اطرافش چون شمع می چرخند. او بزودی احمد شفیق را هم دور می اندازد، آزاد است و بی هیچ واهمه ای از نام و ننگ، به هر کار که می خواهد دست می زند. بیشتر سال را با گروه دوستان نه چندان خوشنام خود در سفر است و در هر یک از این سفرها، کسانی از تحصیلکرده ها و برجستگان ایرانی را به تور می اندازد و در تهران بر سر کار می گمارد و از این طریق بر ... نفوذ خودمی افزایش میدهد. بزودی با دور شدن ثریا اسفندیاری از دربار، بار دیگر یکه تاز می شود. مانع، خواهر بزرگ شمس است وگرنه معتقد است که زن ومرد مساوی هستند و آن کلمه «ذکور» را باید از قانون اساسی حذف کرد. شاه نه می تواند و نه می خواهد او را از کارها دور کند.»

سالهای باقی مانده دهه سی، سال های قدرت اشرف است. دکتر اقبال در مقام نخست وزیری منصوب اوست و بزودی یک باند جوان متمایل به آمریکا با نام «کانون مترقی» به سرکردگی حسنعلی منصور در اطرافش شکل می گیرد که به مدد او به کاخ نخست وزیری راه می یابند و همچنین دار و دسته او در بخش خصوصی، امکانات گسترده ای پیدا می کند. او در سن 40 سالگی دیگر به عنوان «والا حضرت» فنانج نیست و می کوشد تا در عرصه بین المللی فعال شود و از رهگذر پول های حاصل از فروش نفت، روز به روز ثروتمند تر شود. او دیگر به سهمیه های

محدود و مستمری های ماهانه چند هزار دلاری قانع نیست و علناً از بول نفت سهم می خواهد و به سبب زاهدی، نخست وزیر کودتا پیشنهاد می کند که از هریشکه نفت مبالغی را به عنوان کمک به امور خیریه در اختیار سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی قرار دهند و به او پرداخت نمایند. مسعود بهنود به عنوان یکی از کارگزاران فرهنگی - مطبوعاتی وابسته به رژیم پهلوی که در زمان حاکمیت این رژیم علاوه بر سردبیری روزنامه صهیونیستی آیندگان، دبیری سرویس سیاسی رادیو - تلویزیون و ... را بر عهده داشت و به دلیل نزدیکی با دربار از بسیاری مسائل پشت پرده آگاهی دارد. وی زندگی اشرف پس از بازگشت از تبعید را این گونه روایت می کند:

«اینک جمعی از افراد میانه سال و جاه طلب به دور اشرف جمع شده بودند مسعودی ها، رشیدیان ها، ذوالفقاری ها، برادران امامی (خونی)، حسن اکبر و منوچهر تیمورتاش از اعضای ثابت میهمانی کاخ او بودند، کاخ اشرف چند ماهی پس از ورود او به تهران مجمع کسانی شد که آرزوی دیکتاتوری دیگر را در سر می پروراندند، بزودی نه فقط سیاستمداران و آزادیخواهان بلکه شاه و دولت ها نیز دریافتند که زبر فشار اشرف قرار دارند او... برای وزیران دستور صادر می کرد و آنها را به میهمانی های خود می خواند.»

اشرف که در حسرت انتقام جویی می سوخت، در صدد بود تا به هر قیمتی به کشور بازگردد، وی پس از بازگشت در قدم اول، کریم پور شیرازی را در آتش کینه تیزی خود سوزاند. امیر مختار کریم پور شیرازی که طی سال های 1329 تا 1332 روزنامه چهار صفحه ای خود را که شورش نام داشت، به پایگاهی جهت افشای چهره پلید اشرف و خواهران و برادرانش، تبدیل کرده بود. مسعود بهنود ملاقات اشرف و کریم پور شیرازی را چنین روایت می کند:

اشرف، همراه سرهنگ زیبایی و گروهیان ساقی در دفتر زندان بود، کریم پور را آوردند و وقتی که سیلی محکمی از اشرف دریافت کرد، زبانش باز شد، در لباس ژولیده زندان با آن خانم عطر زده و شیک معارضه می کرد، او را آتش زدند و مستحق گلوله و دار ندانستند با رسیدن خبر ... آشکار شد که رژیم را سر آشتی نیست.

و پس از این جنایت، اشرف در قدم دوم با مساعدت تیمور بختیار و برادرش محمد رضا، دکتر حسین فاطمی را با تن تب دار به جوخه اعدام سپرد، زیرا می خواست تا شادی بیمار گونه وی و برادرش تکمیل شود: «تن بیمار و تب زده دکتر فاطمی را نیز به میدان تیر بردند در آیین جشن تولد شاه و اشرف.»

باند بازی اشرف

اشرف پهلوی بلافاصله پس از وقایع سوم شهریور 1320 و فرو پاشی دیکتاتوری رضا خان تلاش برای غارت بیت المال و اعمال نفوذ در عرصه اداره کشور را آغاز کرد. اما به این سبب که قدرت برادرش - محمد رضا پهلوی - کامل نشده بود و نیز به دلیل مقاومت برخی از رجال و دولتمردان قدیمی و به سبب حضور فعال مردم در صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی در این عرصه با توفیق کامل مواجه نشد. اما پس از کودتای 28 مرداد و حذف مردم از صحنه تصمیم گیری و کنار گذاشته شدن رجال و شخصیت های متعهد و مسئول و سرکوب جراید و قدرت گرفتن روزنامه های چاپلوس و حیره خوار، حضور خود را در شئون مختلف اقتصادی و سیاسی پر رنگ تر کرد و برای توفیق هر چه بیشتر در این زمینه، باند و شبکه خود را گسترش داد.

اشرف پهلوی از اوایل دهه 1320 در عرصه باند بازی و سازماندهی شبکه های مزدور برای اجرای برنامه ها و تحقق اهداف خود و انجام فعالیت های دلخواه قدرت های استعماری فعال بود. بطوری که در اکثر آشوب و بلواهای دهه 1320 جای پای اشرف پهلوی بخوبی مشاهده می شود.

اشرف در سر تا سر دوران سلطنت برادرش همواره افرادی را در اطراف خود جمع می کرد و به لطایف الحیل آنها را به قدرت می رساند و سپس به بهره برداری از آنها می پرداخت. او در سالهای میانی دهه 1320 افرادی چون عبدالحسین هزیر، احمد دهقان، جهانگیر تفضلی، خسرو هدایت، لطفعلی معدل شیرازی، خسرو اقبال " و دکتر منوچهر اقبال را در اطراف خود جمع کرد و پس از سازماندهی آنان به صورت یک شبکه و باند فعال به بهره برداری از آنان روی آورد و برای استفاده بیشتر تنی چند از اعضای این باند را به مقامات مهم کشوری رساند. اشرف در سال 1327 یکی از اعضای همین باند به نام عبدالحسین هزیر را - که مسئله روابط نامشروع وی با اشرف زبانزد خاص و عام بود - به نخست وزیر رساند و دو تن دیگر از آنان، یعنی جهانگیر تفضلی و معدل شیرازی را به معاونت نخست وزیر منصوب کرد. بر اساس مدارک و اسناد موجود، عبدالحسین هزیر فاسق اشرف پهلوی نیز بود.

جهانگیر تفضلی در خاطرات خود به صراحت از نقش اشرف پهلوی در انتصاب خود به مقام معاونت سیاسی نخست وزیر یاد می کند و می نویسد: «روزی والا حضرت [اشرف پهلوی] مرا احضار کرد. وقتی به کاخ رفتم، لطفعلی معدل شیرازی را دیدم ... آن روز [اشرف] از ما دونفر درباره معاونت وزارتخانه هایی که وزرای آنها را در نظر گرفته بودند، نظر می خواست. من به خاطر ندارم که معدل چه کسانی را معرفی کرد، [اما] من دو نفر برای معاونت وزارت دارایی پیشنهاد کردم. یکی جلال شادمان که مورد علاقه هزیر بود و دیگری حسین خواجه نوری که اگر من هم پیشنهاد نمی کردم خود هزیر صد در صد شادمان و تقریباً هشتاد درصد خواجه نوری را انتخاب می کرد. والا حضرت به معدل گفت که شما هم باید معاون اداری هزیر شوید و به من نیز گفتند که شما باید معاون سیاسی او بشوید ... روز بعد در دفتر روزنامه بوم که کشاورز صدر از مجلس تلفن کرد و شغل مرا تبریک گفت ... من مات و مبهوت شدم ... روز بعد به نخست وزیر ... رفتم و به هزیر گفتم: اگر کسی بخواهد یک درشکه چی انتخاب کند باید به او بگوید تا لباس مناسب این کار را بپوشد. دلایلی را که برای والا حضرت گفته بودم، برای هزیر هم گفتم. گفت: والا حضرت خیلی ناراحت خواهد شد. زیرا به اعلیحضرت گفته است ... گفتم من اصولاً لباس هم ندارم و این کار برای شما خیلی ضرر خواهد داشت ... در آخر کار هزیر گفت باید امروز بعد از ظهر شما را به اعلیحضرت معرفی کنم. گفتم من ژاکت ندارم. گفت از یکی بگیر و من ژاکت [احمد] آرامش را که برای من خیلی گشاد بود، با شلوارش که تا بالای سینه ام می آمد و کلاه آن را گرفتم که هیکل و ریخت دلفک های سیرک را پیدا کرده بودم. بعد از ظهر آن روز به شاه معرفی شدم ...»

جهانگیر تفضلی بعدها و از رهگذر عضویت در شبکه اشرف پهلوی به مقام های مهمی دست یافت. او سالها دبیر شورای مشاوران عالی شاه که به «شورای تعقل دربار» شهرت داشت، رسید و پس از کودتای 28 مرداد در حالی که حتی یک بار هم به شهرستان زابل نرفته بود، به عنوان نماینده مردم این شهر به مجلس شورای ملی راه یافت.

از دیگر افرادی که از رهگذر عضویت در شبکه و باند اشرف و نیز به مدد روابط آلوده و غیر مشروعی که با وی داشتند، رشد کردند، باید به دکتر منوچهر اقبال، اشاره کرد. اشرف برای نخستین بار دکتر اقبال را اواسط دهه 1320 به عنوان معاون وزیر بهداشتی به کابینه قوام السلطنه فرستاد. اقبال آنچنان روابط گسترده و نزدیکی با اشرف داشت که در سال 1327 زمانی که اشرف تصمیم به گرفتن پست نخست وزیری برای هژیر داشت، به رفاقت با هژیر پرداخت و تلاش کرد تا نظر اشرف پهلوی را تغییر دهد و خود به نخست وزیری برسد. اشرف پس از ترور عبدالحسین هژیر توجه بیشتری به دکتر اقبال معطوف داشت و در سال 1334 وی را به مقام وزیر دربار رساند و شرایط را به گونه ای فراهم ساخت که شاه در فروردین 1336 پس از برکناری دولت علا، دکتر منوچهر اقبال را به نخست وزیری منصوب کرد. بسیاری از رجال ودولتمردان روزگار محمد رضا پهلوی، نخست وزیر شدن دکتر اقبال را محصول علاقه و حمایت اشرف از اومی دانند. از جمله ارتشید فردوست که از کودکی در دربار پهلوی بزرگ شده بود، با صراحت به این علاقه و حمایت اشاره می کند و در معرفی دکتر اقبال می نویسد:

«منوچهر اقبال بسیار جاه طلب بود. او کارش را از شرکت نفت شروع کرد و به وزارت رسید و سپس با حمایت اشرف نخست وزیر شد.» خسرو هدایت هم از کسانی بود که به سبب عضویت در باند اشرف پهلوی و از رهگذر داشتن روابط غیر مشروع با وی به مقامات عالی کشور دست یافت. جهانگیر تفصلی در خاطرات خود در این باره می نویسد:

«... خسرو هدایت به روابط ویژه با اشرف شهرت داشت و عوامل او محسوب می شد. در مجلس پانزدهم نماینده تهران شد و در دولت حسین علا (1334) به معاونت نخست وزیری رسید در زمان نخست وزیری منوچهر اقبال با حمایت از اشرف کلیه امتیازات سازمان برنامه به نخست وزیر انتقال یافت و به درخواست اشرف، خسرو هدایت به سمت قائم مقام نخست وزیری در سازمان برنامه و همچنین وزیر مشاور منصوب شد...»

منوچهر گنجی وزیر آموزش و پرورش در کابینه امیر عباس هویدا یکی دیگر از افرادی بود که از رهگذر عضویت در باند اشرف پهلوی، به مقام های مهم کشوری، از جمله وزارت آموزش و پرورش رسید.

در یکی از اسناد به دست آمده از لانه جاسوسی آمریکا به رابطه اشرف و منوچهر گنجی این گونه اشاره شده است:

«محرمانه

... او فردی سختکوش و دلباخته قدرت است و در کارش ابتدا با حمایت خواهر دوقلوی شاه، شاهزاده اشرف ... پیشرفت کرده است.» اشرف پهلوی بعدها افراد تازه ای را به شبکه و باند خود راه داد که از آن جمله می توان به مجید رهنما، غلامحسین جهانشاهی عبدالرضا انصاری غلامرضا گلسترخی و ایرج امینی اشاره کرد. کلیه این افراد از رهگذر عضویت در همین باند و حمایت اشرف پهلوی به مقام های وزارت دربار و سفارت رسیدند و چند تن از آنان نیز مشاور و رئیس دفتر و پیشکار او شدند.

ایرج امینی ریاست گروه مشاوران اشرف پهلوی را برعهده داشت. او که فرزند دکتر علی امینی نخست وزیر معروف دوران محمد رضا پهلوی بود، علیرغم مخالفت ظاهری و تاکتیکی پدرش با شاه و خاندان پهلوی، رابطه ای نزدیک با شاه و اشرف داشت و کلیه متن های سخنرانیهای اشرف را وی می نوشت. ایرج امینی افزون بر ریاست گروه مشاوران اشرف پهلوی و مشاور مخصوص او دارای عنوان سفیر کبیر سیار شاه بود و با بهره گیری از این عنوان و با استفاده از امکانات پست دیپلماتیک برخی از محموله های هروئین متعلق به اشرف پهلوی را در سطح جهان جابجا می کرد. در یکی از گزارش های ساواک به فعالیت ایرج امینی در جابه جایی هروئین با استفاده از پست دیپلماتیک اشاره شده است. ایرج امینی، سرپرست روابط بین المللی اشرف پهلوی نیز بود و بسیاری از هزینه های اشرف پهلوی در خارج از کشور، از طریق او به اشرف رسانده می شد.

ایرج امینی با مهارت تمام، همکاری خود با دربار را از افکار عمومی پنهان میکرد و تا هنگام پیروزی انقلاب و افشای اسناد محرمانه، کمتر کسی تصور می کرد که تنها پسر علی امینی - که خود را مخالف شاه قلمداد می کرد - به عنوان مشاور خصوصی اشرف پهلوی فعالیت داشته است و کلیه مشاوران وی زیر نظر ایرج امینی اداره می شوند. او در بهمن 1357 به تهران آمده بود تا ظاهراً در کار مبارزه با رژیم پهلوی با مردم همگام باشد. اما مردم مسلمان ایران هوشیارانه او و پدرش را از صحنه راندند و آنها شکست خورده از ایران گریختند. همچنین حسین فردوست در کتاب خاطرات خود به نام «ابوالحسن ابتهاج» نیز اشاره می کند و اینکه اشرف و ابتهاج در عموم زد و بند های سازمان برنامه دست داشته اند.

غیر از افرادی که روابط فساد آلودی با اشرف پهلوی داشتند، گروهی از رجال نیز در خدمت باندوشبکه اشرف قرار می گرفتند. این قبیل افراد عمدتاً از میان مقامات مهم و با نفوذ کشوری و لشکری بودند و هدف اشرف پهلوی از جذب آنها کسب منافع مالی و غارت هر چه بیشتر بیت المال بود. در شمار این قبیل افراد می توان از جعفر شریف امامی رئیس مجلس سنا که دو بار هم به نخست وزیری رسید، یاد کرد. مامورین سفارت آمریکا در تهران در این باره چنین گزارش می کنند:

«جعفر شریف امامی رئیس مجلس سنا و نخست وزیر اسبق و طاهر ضیایی سناتور با نفوذ و رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن نیز گویا در چند زمینه تجاری با اشرف شریک بوده و بدشان نمی آید که با حمایت از او منافع خود را حفظ کنند. ژنرال نعمت الله نصیری، رئیس ساواک به اشرف بسیار نزدیک است ... کریم پاشا بهادری، رئیس دفتر ویژه ملکه، سرپرستی عده ای درباریان را برعهده دارند که توسط اشرف ... به اینجا فرستاده شده اند تا به جای کمک به او مراقب جریان اطلاعات و اخبار به سوی او نیز باشند. مهم ترین دوستان وی [اشرف] عبارتند از: خانواده رشیدیان که در زمینه ی بانکداری و عمران زمین سرمایه گذاری های هنگفتی کرده و بیش از 40 سال است که از نفوذ زیادی برخوردارند. علی رضایی، صنعتگر ثروتمندی است که از اشرف حمایت خواهد کرد، چون [اشرف] از رضایی هنگامی که متهم به دریافت رشوه در معاملات ملکی خوزستان شد، حراست کرده بود.»

مامورین مستقر در سفارت امریکا بخش عمده ای از رشد امیر اسدالله علم، نخست وزیر دربار محمد رضا پهلوی را هم ناشی از حمایت اشرف پهلوی می دانند و در گزارش خود به واشنگتن می نویسند:

«اشرف پهلوی با اظهار لطف نسبت به بسیاری از افراد جوان از جمله اسد الله علم در سال های 1943 شهرت بسیاری برای خود دست و پا کرد و بسیاری از آنان نیز به مقام های مهمی رسیدند. بطور مثال پرویز راجی دستیار نخست وزیری هویدا است. به این ترتیب اشرف کسانی را در دولت به کار گماشته که می توانند در صورت لزوم اطلاعات و نفوذ مورد نیاز را در اختیار وی قرار دهند.»

اشرف پهلوی در تمام دوران اقتدار و سلطنت برادرش مترصد بود تا جایی برای سوء استفاده پیدا کند و سپس با بهره گیری از موقعیت خود

به عنوان خواهر دوقلوی شاه و یاری اعضای با نفوذ باند و شبکه اش و نیز سوء استفاده از عناصر چابکس و افراد مرعوب، تا سر حد امکان بر ثروت خود بیفزاید. سازمان برنامه یکی از سازمانهایی بود که به طور کامل در اختیار اشرف پهلوی و دیگر برادران و خواهرانش قرار داشت. او از رهگذر به خدمت گرفتن مدیر و سرپرست این سازمان از طرح های عمرانی و چگونگی میزان بودجه وامیاز آنها با خبر میشد و آنها وی و شرکت های وابسته به او را برنده مناقصه طرح هایی که انتخاب کرده بود اعلام می کردند و پس از انجام تشریفات واگذاری این طرح ها، دلالان و واسطه های او با شرکت های بزرگ مقاطعه کاری و ساختمانی تماس می گرفتند و پروژه هایی که به اشرف واگذار شده بود، با گرفتن حد اقل 20 درصد سود خالص به آنان می دادند بدون اینکه دیناری در این مورد سرمایه گذاری ویا لحظه ایی بر روی این گونه پروژه ها کار کرده باشند. ارتشید فردوست به این مناسبت که ریاست سازمان بازرسی شاهنشاهی را بر عهده داشت، بیشتر از هر کسی در جریان چگونگی سوء استفاده های اشرف پهلوی بود و در خاطراتش به موارد متعددی از این گونه سوء استفاده ها اشاره کرده است. او مینویسد: « در زمینه مالی کارهای عجیب اشرف دست کمی از مسائل جنسی او نداشت. او به هیچ چیز بیشتر از مرد و پول علاقه نداشت و در این راه تا بدانجا رفته بود که علنا سر برادرش (محمد رضا) کلاه می گذاشت. اشرف رسماً پول می گرفت و شغل می داد. از وکالت تا وزارت و سفارت و هیچ ایایی نداشت. یکی از منابع مهم در آمد اشرف بلیت های بخت آزمایی بود که ماهیانه 5-4 میلیون حق و حساب می گرفت ...» اشرف پنجه های اختاپوسی خود را بر تمام شئون اقتصادی و مالی کشور گسترده بود و می کوشید تا از هر طریق ممکن این سرزمین و ثروت های مردم ستمدیده ایران را غارت کند. مشارکت ظاهری در بسیاری از موسسات ثروتمند بخش خصوصی و نیز تاسیس شرکت های واهی بازرگانی یکی دیگر از راه های سوء استفاده اشرف پهلوی بود. او از طریق تاسیس این گونه شرکت ها که اکثر آنها بر روی کاغذ وجود داشتند، از تهسیلات تبصره های ذیل بودجه کشور و تسهیلات بخصوص و کم بهره بانکی و کمک های بلا عوض بانکی استفاده می کرد و یا از رهگذر مشارکت اجباری در شکت های تجارتي بزرگ صرفنظر از اینکه در سود سالانه آنها شریک می شد، با سوء استفاده از موقعیت و نفوذ خود برای آنها وام ها و تسهیلات کلان اخذ می کرد و پورسانت های هنگفت می گرفت. البته وی هیچگاه برای مشارکت در یک شرکت بازرگانی یا تولیدی پولی پرداخت نمی کرد. بلکه ایادی او علنا با صاحبان و سرمایه گذاران عمده واصلی آنها تماس می گرفتند و اجباراً از آنها می خواستند تا بخشی از سهام ممتاز مؤسسات و شرکت های خود را به نام اشرف پهلوی کرده و آن سهام را به دفتر او بفرستند. صاحبان این شرکت ها نیز به امید بهره گیری از موقعیت اشرف و امکانات دفتر وی مقداری از سهام خود را به او می بخشیدند. میزان این سهام از یک تا چند میلیون تومان بود. درباره این بخش از سوء استفاده ها و سوداگری های اشرف پهلوی اسناد بسیار فراوانی وجود دارد. نمونه ای از این گونه اسناد را با هم می خوانیم:

«شرکت مریخ، یعنی سود آور [مالک این شرکت] به من عریضه نوشته که وزارت دارایی آنها را خیلی اذیت می کند و از آنها 40 میلیون تومان پول می خواهد، تصدیق کنید که پرداخت این وجه برای یک شرکتی [شرکت] غیر ممکن است ... من در تمام آلمان یک چندر غازی دارم که آن را هم در این شرکت گذاشتم.

البته خودتان می دانید، در این صورت این سرمایه هم از دست خواهد رفت ...»

تردید نیست که اشرف پهلوی با ارسال این نامه می خواهد تا 40 میلیون تومان مطرح شده را از دولت تخفیف بگیرد.

بیان این نکته ضروری است که شرکت مریخ نماینده انحصاری اتومبیل های گرانیقیمت مرسدس بنز در ایران و مالک کارخانه های مونتاژ کامیون خاور در تبریز و چند کارخانه دیگر در نقاط مختلف کشور بود و مالکیت این کارخانجات متعلق به خاندان «سود آور» بود و آنها برای بهره برداری از رانت دربار و نفوذ اشرف پهلوی، چندین میلیون تومان از سهام این شرکت را به اشرف پهلوی بخشیده بودند و هر سال سود این سهام را به وی پرداخت می کردند.

یکی دیگر از این گونه سندها نامه ای است که اشرف برای جمشید آموزگار می نویسد و با صراحت از وی می خواهد تا به هر صورت به پیشبرد امور و کارهای مربوط به این شرکت کمک کند. لحن این نامه حکایت از این دارد که اشرف خواستار کمک های خلاف قانون برای این شرکت بوده است:

«لابد شما از تقاضایی که شرکت BBC سوئیس از پیشگاه اعلیحضرت کرده و به شما رجوع فرمودند مستحضرید، ولی شاید اطلاع نداشته باشید که این امر مربوط به شخص من است و شاید هم نباید به شما می گفتم. ولی از آنجایی که شما را به خودم خیلی نزدیک می دانم و به صداقت ما اطمینان دارم، خواستم خاطر نشان بشوم که بدانید و در پیشرفت این کار آنچه ممکن است کمک کنید که فردا انجام گیرد. من آن روز درست با شما نتوانستم صحبت کنم ولی وضع زندگی من خیلی درهم و خراب است و این امر ممکن است باعث شود که یک کمی بار زندگی سبک تر شود. لذا خواهشمندم آنچه که می توانید برای پیشبرد این کار مضايقه نکنید. البته این موضوع را شما می دانید و من و خودتان به همین دلیل خواهشمندم این نامه را بعد از خواندن فوراً پاره کنید ...»

مالکان بزرگ اراضی اطراف تهران و شهرک سازان و انبوه سازان مسکن نیز برای از بین بردن مشکلات ناشی از آئین نامه های شهرداری و قوانین وزارت مسکن و آبادانی و با این هدف که موانع خرید و فروش زمین هایشان را که در خارج از محدوده شهر تهران قرار داشت از بین ببرند و یا از رهگذر ایجاد شهرک های حاشیه شهر به سودهای نجومی برسند، بخشی از اراضی خود را به اشرف پهلوی می بخشیدند. به یک سند در این مورد نگاه می کنیم:

«برابر اطلاع واصله در سال گذشته امیر حسین عسکری کامران، یکی از مالکین شهرک آریا شهر یک دانگ مشاع از شش دانگ زمین قطعه یک تفکیکی 40 سابق از پلاک 6556 آریا شهر را که حدود 60 هزار متر می باشد به والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی واگذار نموده است. نظریه: صحت خبر مورد تأیید است، ضمناً مراتب استحضاراً معروض می گردد.»

داوود معنوی - یهودی بهایی شده - زمینخوار بزرگ و مالک اراضی داوود به تهران و قلعه حسن خان جاده کرج نمونه ای از مالکینی است که بر اساس مدارک موجود، یک دانگ از اراضی متصرفی یا خریداری شده خود و یا ساختمانهایی را که در نقاط مرعوب تهران بنا می کرد، به نام اشرف پهلوی می نمود. که در این مورد اسناد متعددی در میان مدارک و اسناد مربوط به اشرف پهلوی مشاهده می شود. در یکی از این اسناد به برخی از املاک داوود معنوی که با اشرف شریک بوده است، اشاره شده است:

«1- خیابان ایتالیا، جنب بیمارستان میثاقیه، پلاک 13 ...

2- خیابان خردمند شمالی، جنب بانک ملی ایران و هلند، ساختمان کمیته جهانی مبارزه با بیسوادی، مربوط به معنوی و اشرف (پهلوی).

3. خیابان کورش (شریعتی) ساختمان میل فرشاد، مربوط به معنوی واشرف.

4- خیابان ساسان، گروه فرهنگی بامداد، مربوط به معنوی و اشرف.

5- خیابان بین دروازه دولت و لاله زار نو، ساختمان 609 .

6- سه راه شاه [جمهوری کنونی]، مقابل فروشگاه بزرگ ایران، پارکینگ و ساختمان جنب آن ...»

زمانی که سپهبد صیعی به عنوان وزیر منابع طبیعی و تولیدات کشاورزی منصوب شد، بخش های وسیعی از اراضی ساحلی دریای خزر و قطعاتی از جنگل های شمال کشور را به رایگان و یا با قیمت های بسیار نازل در اختیار درباریان و مقامات و عناصر با نفوذ و شخصیت های کشوری و لشکری گذاشت. در این بذل و بخشش، قطعات وسیع و مرغوبی از اراضی ساحلی و مناطق جنگلی شمال کشور در اختیار اشرف پهلوی قرار گرفت و او با بهره گیری از این فرصت به غارت انفال دست زد. یکی از کارشناسان تاریخ معاصر، به نام مرحوم حسین ملکی (ح.م. زاوش) اسناد این غارت را در یکی از کتاب های خود افشا کرده است.

اشرف این گونه اراضی را که به رایگان به دست آورده بود، با بهای گزافی به فروش می رساند. در یکی از گزارش های ساواک چنین آمده است: «احمد پیشه وری بازرس ارشد سازمان برنامه و عضو دفتر امور بین الملل، ضمن مذاکره خصوصی اظهار داشت ... در مازندران زمین های کنار دریا را اشرف پهلوی می فروشند متری هزار تومان ...»

دلالتی برای شرکت های بزرگ داخلی و خارجی و خریدهای مهم و کلان دولت و گرفتن پورسانت از شرکت های فروشنده هم از کارهای اشرف پهلوی بود. او غیراز معاملات اسلحه و جنگ افزارهای نظامی که پورسانت از آن متعلق به محمدرضا پهلوی بود، شرکت در سایر معاملات را حق خود می دانست.

خرید برای تأسیسات اتمی و نیروگاه های تولید برق کشور و خرید مایحتاج غذایی و مورد نیاز مردم از قبیل گندم و گوشت و شکر و روغن و تخم مرغ از کشورهای خارجی از جمله مواردی بود که اشرف در آنها دخالت می کرد و پورسانت های کلان می گرفت:

«موقعی که مورد خرید مراکز اتمی پیش آمد، ما خود را تحت فشار دائمی والا حضرت اشرف احساس کردیم که می خواست پیشنهاد یک گروه آلمانی را بپذیریم، در حالی که مبلغ این پیشنهاد یک میلیارد فرانک بیشتر از سایر مؤسسات خارجی بود. چند روز پیش از آن آموزگار که نخست وزیر بود [اکبر] اعتماد [رئیس وقت سازمان انرژی اتمی ایران] را به دفتر خود احضار کرد و به او متذکر شده بود که نظر والا حضرت حتما باید نامین گردد.»

موضوع دخالت اشرف در کار خرید مایحتاج عمومی کشور راز پنهانی نبود. این موضوع بارها در مطبوعات خارجی منعکس می شد. از جمله روزنامه فرانسوی «لوموند» در سال 1972 به موضوع دخالت اشرف و سوءاستفاده و اختلاس در وزارت بازرگانی، بویژه در معامله خرید شکر اشاره کرد و نوشت:

«در معامله خرید 150 هزار تن شکر به قیمت حدود هر تن هزار دلار که پای معاونان وزارت بازرگانی به دادگاه کشید، اشرف پهلوی از قرار هر تن 200 دلار حق العمل گرفته بود و تیرنه دو نفر از معاونان وزارت بازرگانی و نیز مطرح نشدن نام فریدون مهدوی، وزیر بازرگانی وقت از همین جا ناشی می شود.»

فصل چهارم: همکاری با مافیا

اشرف در نقش قاچاقچی بین المللی

دخالت اشرف پهلوی در قاچاق مواد مخدر مسأله ای پنهانی نبود و همگان در سطح جهان بر این امر واقف بودند و می دانستند که او یکی از مهمترین اعضای مافیای جهانی مواد مخدر است و هر بار که به سفر می رود با استفاده از مصونیت دیپلماتیک خود، چندین کیلو مواد مخدر، بویژه هروئین را جابه جا می کند زیرا به سبب داشتن گذرنامه سیاسی، در هیچ مرز و فرودگاهی جامه دان ها و لوازم و وسایل همراه وی را تعینش نمی کردند.

حسین فردوست متولی امور امنیتی و جاسوسی رژیم محمدرضا پهلوی در بخشی از خاطرات خود با عنوان «شیطانی به نام اشرف» به موضوع دخالت اشرف پهلوی در قاچاق مواد مخدر در سطح ایران و اروپا اشاره می کند و می نویسد:

«اشرف قاچاقچی بین المللی بود و به طور مسجل عضو مافیای آمریکاست. او به هر جا که می رفت در یکی از چمدان هایش هروئین حمل می کرد و کسی هم جرات نمی کرد آن را بازرسی کند. این مسئله توسط بعضی از مأمورین به من گزارش شد و من نیز به محمدرضا اطلاع دادم که اشرف چنین کاری می کند. محمدرضا دستور داد که به او بگویند این کار را نکنند. همین ...»

«پروین غفاری» هنر پیشه معروف سینما و یکی از معشوقه های محمدرضا پهلوی در خاطرات خود ضمن اشاره به نقش «اشرف پهلوی» در قاچاق مواد مخدر می نویسد:

«در حدود سالهای 1333-1334 خورشیدی، منزل ما در خیابان چاله هرز و نزدیک کلوب آمریکایی ها بود ... خلبانی آمریکایی به نام «جک» سخت عاشق و شیدای من شده بود. او گاهی به منزل ما می آمد و من نیز در اکثر مجالس آمریکایی ها در آن کلوب شرکت می کردم، جک آنقدر مرا دوست داشت که عکس قاب شده ای از مرا به دیوار اتاقش نصب کرده بود، همین عکس پای مرا به ماجرای کشاند که روح من از آن خبر نداشت. قضیه بدین قرار بود که روزی از روزها جسد جک را در حالی که پیشانی اش با گلوله ای سوراخ شده بود در اتاقش یافتند، علوی مقدم، رئیس شهربانی وقت و (سرهنگ صیرفی) رئیس انگشت نگاری با دیدن عکس من در اتاق جک، مرا به عنوان مظنون به شهربانی برده و در نهایت به دلیل فقدان مدارک آزاد شدم. بعدها از غلامرضا (پهلوی) شنیدم که در شب بازجویی من در محل شهربانی، شخص اشرف با علوی مقدم ملاقاتی داشته و سفارشات لازم را به او صیرفی کرده است تا برعلیه من پرونده سازی کند. قصد اشرف از این پرونده سازی این بود که هم کینه دیرینه اش را نسبت به من خالی کند و هم اینکه پرونده به نوعی لو ت گردد، چرا که طبق اطلاع، جک با زنی به نام «نلی» که چشمان سبزی داشت و مهماندار هواپیما بود، مبادرت به آوردن کوکائین و هروئین به ایران می کردند و اشرف نیز که در این قبیل امور بد طولایی داشت در یک رقابت مافیایی دستور قتل جک را صادر کرده بود و قاتلین با کمین کردن و پنهان شدن در پشت پرده اتاقش به محض

اینکه وی وارد اتاق شده بود با تنگی کوتاه و از پشت پرده به پیشانی او شلیک کرده بودند.»

ادعاهای غفاری به عنوان فردی صاحب نفوذ در دولتمردان رژیم پهلوی مبین این نکته است که «اشرف» پس از سرنگونی دولت دکتر «محمد مصدق» و کودتای 28 مرداد به نحو افسار گسیخته تری در امر قاچاق موادمخدر فعال بوده است. و پس از بازگشت به کشور بلافاصله با مافیای بین المللی قاچاق مواد مخدر رابطه برقرار کرده است.

نام اشرف پهلوی از سال 1335، یعنی بعد از تصویب قانون منع کشت خشخاش، در عرصه قاچاق مواد مخدر مطرح شد. با اجرای این قانون که توسط دکتر جهانشاه صالح وزیر بهداری کابینه حسین علا تهبه و به مجلس پیشنهاد شد، ایران که در شمار کشورهای صادر کننده تریاک قرار داشت، بزودی به یکی از وارد کنندگان مهم مواد مخدر مبدل شد و چون این کالا به صورت قاچاق و دور از نظارت دولت وارد و توزیع می گردید، سود فراوانی را نصیب قاچاقچیان می کرد، اشرف پهلوی هم که در تمام عمر و بویژه پس از کودتای 28 مرداد به دنبال منفعت شخصی بود و برای به دست آوردن پول سر در هر سوراخی می کرد، به فعالیت در این عرصه روی آورد و به قاچاق مواد مخدر در سطح کلان پرداخت.

اشرف اندکی بعد به فعالیت خود گسترش همه جانبه ای داد و در عرصه تولید و توزیع مرفین و هروئین در سطح جهان فعال شد. او برای بهره برداری هر چه بیشتر در این زمینه با افرادی همچون فیلیکس آقایان و برادر کوچک او و امیر هوشنگ دولو و سپهبد اویسی - فرمانده وقت ژاندارمری کل کشور - رابطه برقرار کرد.

فیلیکس آقایان و برادر کوچک او از سران مافیای مواد مخدر جهان بودند و اشرف از نفوذ اقتدار جهانی آنان برای ایجاد و تسهیل در کار تولید و توزیع مواد مخدر در سطح جهان سود می برد. ارتشید فردوست در این باره می نویسد:

«در دوران محمد رضا تبلیغات پر سر و صدایی علیه قاچاق مواد مخدر به راه افتاد و عده ای قاچاقچی خرده پا اعدام شدند. این در حالی بود که بارها و بارها اقدامات اشرف در زمینه قاچاق مواد مخدر پخش می شد و در مطبوعات خارجی انعکاس می یافت. در زمان وزارت بهداری جهانشاه صالح طرح مبارزه با کشف مواد مخدر در ایران به اجرا در آمد و حال آنکه این یک طرح آمریکایی به سود ترکیه و افغانستان بود که یکی از منافع سرشار در آمدشان (به خصوص ترکیه) از فروش تریاک است ...»

دکتر جهانشاه صالح نیز از افرادی بود که اشرف را در امر قاچاق مواد مخدر یاری می کرد. در یکی از گزارشهای ساواک، درباره همکاری وی با اشرف پهلوی آمده است:

«شماره 2-3-2349

تاریخ: 7 / 6 / 38

موضوع: حمل و نقل قاچاق

یکی از بازپرسان دادسرای تهران به طور خصوصی به یکی از دوستان خود اظهار داشته والا حضرت اشرف پهلوی بزرگترین باند قاچاقچیان تریاک و مواد مخدره ایران را سرپرستی می کند و آقای دکتر جهانشاه صالح وزیر سابق بهداری نیز با مشارالیه ها همکاری و معاونت دارند و به همچنین جهت دستگاههای قضایی و انتظامی قادر به تعقیب شدید قاچاقچیان و دستگیری مؤثرترین آنها نمی باشند...»

آنچنان که از اسناد بر جا مانده از «ساواک» بر می آید، باندهای مخوف قاچاق مواد مخدر همیشه با خاندان پهلوی مشارکت داشته و حق حساب اعضای خاندان سلطنتی - حتی ملکه مادر - را هم به صورت نقدی و هم به صورت تحویل مواد مخدر به آنها پرداخت می کرده اند، در یکی از این اسناد که به زمان سیطره « تیمور بختیار» نخستین رئیس ساواک شاه و تاریخ وقوع آن به سال 1337 باز می گردد می خوانیم:

«یداله کرمانشاهی که از قاچاقچیان معروف تریاک و هروئین می باشد، به یکی از همکاران خود اظهار داشته، مشارالیه ماهیانه مقدار زیادی تریاک و هروئین و مرفین به تیمسار سرلشکر بختیار رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور و تیمسار ارتشید هدایت ریاست ستاد کل و چند نفر از اعضای خاندان جلیل سلطنت بخصوص ملکه مادر به طور رایگان تقدیم می کنند و درازای آن در صورت لزوم از حمایت نامبردگان برخوردار خواهد شد. گوینده افزود: اعلیحضرت همایون شاهنشاه، تیمسار سرلشکر بختیار و تیمسار ارتشید هدایت و اکثر امرای ارتش معتاد بوده و سایر همکاران او و قاچاقچیان معروف دیگر به چند نفر از رجال سهمیه ای از مواد مخدر تقدیم می کنند.»

بدین ترتیب قاچاق مواد مخدر در میان اعضای خاندان سلطنتی نه تنها مذموم شمرده نمی شد که در میان دربار به امری عادی تبدیل گردیده بود، چنانکه حتی اعوان و انصار آنها نیز در این زمینه فعالیت داشتند.

فردوست، فیلیکس آقایان را یکی از بزرگترین قاچاقچیان مواد مخدر بین المللی و برادر کوچکش را رئیس مافیای مواد مخدر آمریکا معرفی می کند و می نویسد:

«بدون تردید دکتر فیلیکس آقایان بزرگترین قاچاقچی ایرانی مواد مخدر و یکی از مهم ترین قاچاقچیان بین المللی بوده و هست و فیلیکس آقایان در حد عجیبی از مسائل ایران و سیاست بین المللی و تشکیلات خفیه سیا و اف. بی. آی و مافیا اطلاع داشت. زیرا در رده های بالای این سازمان ها بهترین رفقا را به ضرب پول های کلان به دست آورده بود و در تشکیلات سری آمریکا در بالاترین رده دست داشت ... فیلیکس عضو بلند پایه مافیای آمریکاست. او در قاچاق مواد مخدر روی دست اشرف زده ولی رد [حای پا] به هیچ فردی (نشان) نمی داد. برادر کوچک فیلیکس جزو هیئت رئیسه توزیع مواد مخدر در آمریکای مرکزی و جنوبی است. او از فیلیکس خیلی جوانتر و خطرناک تر است. او رادر میهمانی هایی که فیلیکس برای محمدرضا پهلوی ترتیب میداد، درخانه فیلیکس دیده ام. این خانه که بسیار مجلل بود در خیابان شمالی سفارت شوروی قرار داشت.

همسرفیلیکس، نینو دختر اسد بهادر بود که زمانی می خواست طلاق بگیرد، ولی اشرف [پهلوی] نگذاشت ... [فیلیکس] بزرگترین سازمان مخفی گانگستری را در ایران اداره می کرد و از کاباره های تهران و آبادان و خرمشهر و غیره حق و حساب میگرفت ... او همیشه گارد محافظ مفصلی داشت و بدون تردید درک اره های مخفی اشرف و فرح دخالت دارد ... ازهر نظر با اشرف جور در می آمد، با این تفاوت که اشرف در مقابل او همیشه بازنده بود ...»

ارتشید فردوست در مورد ارتشید غلامعلی اویسی و دخالت او در امر قاچاق مواد مخدر می گوید:

«[اویسی] زمانی که فرمانده ژاندارمری بود، سهم خود را از تریاک های وارده از افغانستان و ترکیه برمی داشت. او تریاک های مشکوفه را نیز بلند می کرد و می فروخت. گاه روزنامه ها می نوشتند که مثلا در زیر سازی یک نفتکش یک تن تریاک کشف شده است. قاعدتاً باید این

تریاک های مشکوفه به سازمان خاصی در دادگستری تحویل می شد، ولی اویسی آن را عوض می کرد و جایش ماده ای که مخلوطی از چند گیاه است تحویل می داد که رنگ و بوی تریاک داشت. باید بگویم که تریاک های موجود در دادگستری تریاک نبود و دو سوم آن هم از همین مخلوط بود که یک کیلو آن یک ریال هم ارزش ندارد. اویسی از این طریق طی چند سالی که در ژاندارمری بود حداقل 5 میلیارد تومان دزدید و همه را دلار کرد و به خارج برد ...»

در اواخر دهه 1340 پس از اینکه محمد رضا پهلوی قانون منع کشت خشخاش را مجدداً لغو کرد و ضمن آزاد ساختن کشت آن در مزارع، دستور داد تا کلیه داروخانه های کشور وظیفه توزیع تریاک بین معناتان را برعهده بگیرند، اشرف پهلوی بر حجم فعالیت های خود در حوزه قاچاق مواد مخدر افزود. او اینک به صدها تن تریاک مرغوب و ارزان قیمت دسترسی داشت و همه ساله بخش عظیمی از تریاک های محصول ایران را از بنگاه دارویی کشور و سازمان انحصار تریاک می گرفت و یا به طور مستقیم و در کنار مزارع بزرگ، تریاک ها را از کشاورزان خریداری میکرد و پس از تبدیل این تریاک ها به هروئین خالص ضمن تأمین نیازهای داخل کشور، ده ها تن از آن را به خارج از کشور میفرستاد. اشرف پهلوی برای ارسال هروئین های تولیدی لابراتوارهای خود به خارج از کشور، تشکیلات وسیعی را سازمان دهی کرده بود و چون حامل گذرنامه سیاسی و عضو خاندان سلطنتی ایران بود و چمدان ها و وسایل مربوط به او در هیچ فرودگاهی بازرسی نمیشد، هر ماه برای خودش چندین سفر رسمی و غیررسمی را به بهانه های مختلف به خارج از کشور ترتیب میداد و در هر سفر ده ها چمدان بزرگ و جاسازی شده محتوی هروئین را با خود به نقاط مختلف جهان می برد و آنها را به دست عوامل و واسطه های خود میفرستاد. وی برای نقل و انتقال هروئین از سازمان هواپیمایی ملی ایران و نیز از هواپیماهای نیروی هوایی ارتش نهایت بهره برداری را میکرد و هر ماه تعدادی از این گونه چمدان ها را به خارج میفرستاد. بخشی از اسنادی که در رابطه با اشرف پهلوی به جای مانده است، مربوط به این گونه چمدان هاست که ظاهراً به عنوان چمدان های محتوی وسایل مورد نیاز اشرف به خارج ارسال می شد. در یکی از این اسناد که به تاریخ فروردین 1346 می باشد رئیس دفتر اشرف خطاب به وزارت دربار می نویسد:

«وزارت محترم دربار شاهنشاهی؛

والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی در مراجعت از سفر اخیر به سوئیس و فرانسه تعداد سیزده چمدان از سوئیس و شانزده چمدان از فرانسه لوازم شخصی مسافرت که به همراه برده بودند، به تهران ارسال داشته اند که اینک به گمرک مهر آباد رسیده است. خواهشمند است دستور فرمایند ترتیب ترخیص آن داده شود. ضمناً توضیح می دهد که از تعداد لوازم نامبرده بالا ده چمدان آن خالی می باشد.

رئیس دفتر والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی

علی ایزدی»

و در یک سند متعلق به هفت روز بعد چنین آمده است:

«در تاریخ 9 / 1 / 46 تعداد 22 چمدان رسیده از کشور آمریکا و ژنو ... با حضور اینجانب، بنایی، نماینده گمرک مهر آباد باز و محتویات آن به شرح زیر بود:

تعداد ده چمدان خالی

تعداد شش چمدان محتوی لباس های مستعمل ...»

همچنین برگه های ترخیص صندوق های مشروبات الکلی نیز در شمار یکی دیگر از اسناد بر جای مانده دفتر وی است، در یکی از برگه های مذکور آمده است:

«دفتر والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی - مورخه 28 / 8 / 1346 - شماره 1796

وزارت محترم دربار شاهنشاهی

تعداد 12 صندوق مشروب برای والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی از دانمارک رسیده است. استدعا دارم مقرر فرمایند ترتیب ترخیص آن داده شود.

رئیس دفتر والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی

علی یزدی

به عرض می رساند صندوق ها 12 عدد طبق معمول هر صندوق محتوی 12 بطری مشروب جمع مشروبات وارده 144 بطری می باشد. بر اساس اسناد و مدارک موجود، معمولاً اکثر محموله ها از چمدان های خالی و یا محتوی لباس مستعمل متعلق به اشرف پهلوی به فرودگاه مهرآباد میرسید که به عنوان نمونه در تاریخ 16 / 1 / 1346 سه محموله جداگانه از هنگ کنگ و سه محموله جداگانه از فرانسه و یک محموله از کشور ایتالیا به فرودگاه مهر آباد رسید همگی شامل چمدان های خالی و لباس های مستعمل بوده و توسط نماینده دفتر اشرف پهلوی ترخیص شدند.

ذکر این نکته ضروری است که این گونه بسته ها و چمدان های خالی یا حاوی لباس های مستعمل، چمدان هایی بود که برای نقل و انتقال هروئین مورد استفاده قرار می گرفت و چون این چمدان های بزرگ دارای جاسازی های ویژه بودند آنها را عودت می دادند در سرویس های بعدی از آنها استفاده شود.

موضوع دخالت اشرف پهلوی در عرصه تولید و توزیع مواد مخدر تا آن حد گسترش و ابعاد جهانی پیدا کرده بود که سفارتخانه ها و آژانس های اطلاعاتی خارجی در گزارش های خود به آن صریحاً اشاره می کردند. از جمله سفارت آمریکا در این مورد می نویسد:

«یکی از مهم ترین جنبه های فعالیت های اشرف پهلوی مربوط به قاچاق مواد مخدر توسط دولت ... [است].»

اشتهار اشرف پهلوی به فساد و دخالتش در خرید و فروش و حمل و نقل مواد مخدر موجب شد تا پرسنل پلیس بین الملل چند بار بدون توجه به مصونیت دیپلماتیک اشرف پهلوی، چمدان ها و وسایل همراه او را در فرودگاه های اروپایی مورد بازدید قرار دهند و هر بار که مأمورین دست به این گونه بازدیدها می زدند، مقداری تریاک یا هروئین در میان لوازم و چمدان های او پیدا می کردند. از جمله این گونه بازدیدها که منجر به رسوایی شد، میتوان به بازدید افراد پلیس بین الملل از وسایل و چمدان های اشرف پهلوی در فرودگاه زوریخ اشاره کرد. در جریان این بازرسی مقداری تریاک در میان لوازم و وسایل همراه اشرف کشف شد:

«اشرف در سال 1348 به این سبب که یک چمدان حاوی تریاک به اروپا حمل می کرد، در فرودگاه زوریخ بازداشت شد. اما پس از اینکه پلیس

فرودگاه دانست او با گذرنامه سیاسی سفر می کند و خواهر شاه ایران است، وی را آزاد کردند...»
همچنین در تاریخ 21 فوریه 1971 برابر با 2 / 12 / 1349 در فرودگاه پایتخت سوئیس و در پی بازداشت حسن فریسی و لو رفتن امیر هوشنگ
علامیردولو، آجودان کنشوری شاه و شریک اشرف در معاملات مواد مخدر، رخ داد و موجب شد تا برخی از جرایم سوئیس و فرانسه، گزارش هایی
در پیرامون آن انتشار دهند. روزنامه «تریبون دوژنو» در این مورد نوشت:

«همه چیز دال بر این است که شاه ایران قرار است برای افتتاح مجمع عمومی سازمان بین المللی کار به ژنو بیاید، علاقه مند است که این
جریان با سرعت ممکن خاتمه پذیرد...»

پس از کشف تریاک در چمدان همراه اشرف پهلوی مقامات ارشد دربار ایران تلاش های وسیعی را برای مسکوت گذاردن ماجرا انجام دادند و
اسداله علم دستور داد تا گروهی از وکلای نام دار جهانی به دفاع از اشرف پردازند و تلاش هایی برای دادن رشوه و نمک گیر کردن مقامات
قضایی سوئیس آغاز شد. در یکی از اسناد بر جای مانده در این باره چنین آمده است:

«از ژنو

جناب آقای علم وزیر محترم دربار شاهنشاهی؛

متن خبری که در روزنامه تریبون دو ژنو امروز، 6 آوریل 1972 منتشر شد، ذیلاً به عرض می رسد:

آقای فرنان هیسلی به ما اطلاع می دهد که والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی، قویاً موضوع رابطه ایشان [را] با جریان فرودگاه [کوانترن]
زوریخ در نوامبر 1971 مربوط به مواد مخدر، تکذیب می فرمایند. در 2 مارس جریان را که از طرف یکی از همکاران یادآور شده بود به طور سریع
تحقیق کردم و تکذیب رسمی سفیر ایران در برن و همچنین اظهارات متفق گروه مواد مخدر پلیس بین الملل در برن و رئیس امنیت وقت ژنو
و همچنین رئیس ششمین ناحیه گمرک را ارائه می دهیم.

امروز والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی به وسیله آقای هیسلی به نوبه خود تکذیب فرموده که چندین کیلو هروئین در اناتیه خود در فرودگاه
ژنو کوانترن پیدا کرده بودند و علیه این اظهارات که به حیثیت ایشان لطمه میزند، اعتراض فرمودند. معظم له ها اظهار می دارند که این اتفاق
اصلاً صورت نگرفته بود.

با عرض احترام - خوانساری»

دقت در محتوای یکی دیگر از همین اسناد مربوط به این ماجرا، موید این نکته است که دربار شاهنشاهی ایران مبالغی به مقامات قضایی
سوئیس رشوه داده و چند تن از آنان را برای گردش و تفریح به ایران دعوت نموده است:

«دربار شاهنشاهی؛

تاریخ: 21 / 9 / 1350

کشف رمز، جناب آقای خوانساری از ژنو

جناب آقای امیر متقی معاون وزارت دربار شاهنشاهی، شخص مورد نظر مبلغ چهل و پنج هزار فرانک سوئیس در اختیارمان گذارد که
طبق نظر جناب آقای علم وزیر محترم دربار شاهنشاهی پرداخت گردد. طبق مذاکرات تلفنی شب گذشته با جناب عالی از این محل مبلغ سی
و هفت هزار فرانک به شرح زیر: آقای نیکله مبلغ سی هزار فرانک، آقای مستوفی مبلغ دو هزار و پانصد فرانک، آقای دکتر فورنت مبلغ چهار
هزار و پانصد فرانک، پرداخت گردید.

به آقای نصیری گفته شد که امروز در موقع ملاقات نیکله که قرار است بعد از ظهر انجام گردد و محموله او را بدهد، سه بلیط درجه اول برای
روزنامه نگارانی که قرار است به تهران بیایند، در اختیار ایشان بگذارد و صورت حساب مربوطه با حساب های قبلی را جمعاً تعیین نماید.

همچنین به آقای نصرتیان اطلاع دهند تا آنچه از این بابت طلبکار است صورت دهد تا مبلغ هشت هزار فرانک بقیه به ایشان پرداخت گردد و
آنچه پیش بینی می شود، حساب های هواپیمایی ملی در حدود بیست و پنج هزار فرانک می شود. خواهشمند است مراتب را تایید فرمایید.
خوانساری»

روزنامه های «لوموند» و «نوول ایزواتر» نیز در شمار جرایمی قرار داشتند که ماجرای بازگشت اشرف پهلوی در ارتباط قاچاق مواد مخدر را
به طور مبسوط تانشر دادند. همین امر موجب گردید تا اشرف پهلوی پس از مشورت با کارشناسان امر و مشاوران خود علیه این جرایم شکایت
کند که چندین سند مربوط به شکایت علیه این دو روزنامه برجای مانده است. مهدی بوشهری، شوهر سوم اشرف پهلوی، در این ماجرا خیلی
فعال بود و به طور دائم با وکلای اشرف تماس داشت و ضمن مشورت با آنان می کوشید تا به طریقی روزنامه ها را مورد تعقیب قرار دهد.
برای تعقیب هر یک از جرایم فرانسوی یک وکیل استخدام شد و به هر یک مبلغ 30 هزار فرانک به عنوان حق الوکاله پرداخت شد که در سند
ذیل به تاریخ اردیبهشت ماه سال 1351 به این نکته اشاره شده است:

«کشف رمز سفارت شاهنشاهی - پاریس

جناب آقای اسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی

مبلغ سی هزار فرانک فرانسه و اصل و به آقای لامبار وکیل والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی پرداخت گردیده است. مراتب با ارسال این
رسید مأخوذه طی نامه محرمانه شماره م / 1/3/65 مورخه 1 / 2 / 51 به نخست وزیر هم اعلام شده است.

پاکروان»

در حاشیه این سند اسدالله علم هم دستور داده است:

«خیلی خیلی مهم و فوری

محرمانه

یک پرونده جداگانه مربوط به تعقیب روزنامه لوموند باز کنید و تمام مکاتبات و تلگراف های رسیده و صادره به محل را که مربوط به این موضوع
می باشد، در این پرونده جداگانه بایگانی شود...»

پس از آن مهدی بوشهری در مورخه 7 / 1 / 1351 طی تلگرافی به اسدالله علم - نخست وزیر وقت - نتیجه مذاکراتش با دو وکیل اشرف را
شرح داده و در نهایت نظر اشرف را اینگونه بیان می کند:

«... نظر والا حضرت این است که چون این اتهام ناروا، نه فقط به فامیل سلطنتی ایران بلکه در مرحله دوم [به] شخصیت بین المللی ایشان

نیز لطمه بزرگی میزند و ناراحتی هایی از نظر ادامه مسئولیتها و وظایف ایشان در مجامع بین المللی به وجود می آورد، روزنامه مذکور تعقیب قرار گیرد تا تکذیب این افترا ثابت شود و به این اتهام برای همیشه خاتمه داده شود...»

البته بیان ماجرای بازداشت اشرف پهلوی در ارتباط با قاچاق مواد مخدر به روزنامه «لوموند» محدود نمی شد و سایر جرایم از جمله هفته نامه "NOUVEL OBSERVATEUR" درباره فعالیت های اشرف در امر مواد مخدر مطالبی را چاپ کردند.

از طرف دیگر اشرف و حامیان وی، برخی از جرایم آن دوره را اجیر کردند تا ضمن رفع اتهام از اشرف پهلوی، وی را در این قضیه بی گناه و مظلوم جلوه دهند. به عنوان مثال هفته نامه نامعتبر «ایسی پاری» - چاپ پاریس (که گویی نمک گیر شده بود) طی مقاله ای با عنوان «اتهام بی شرمانه که از شاه هنگ حرمت می کند. پای خواهر او بیهوده در یک ماجرای مواد مخدر به میان کشیده شد!...» را به چاپ می رساند و ضمن داستانی ساختگی از وی رفع اتهام کرده و می نویسد:

«این باردشمنان خونین شاه ازبست ترین وسائل استغاده کردند تا او را در نظر دربار و ملت ایران کوچک کنند. دشمنان وی خواهر او والا حضرت اشرف را مورد حمله قرار داده و او را متهم به قاچاق مواد مخدر کردند!

این اتهام بر اساس «اعترافات» اخیر یک بازرگان ایرانی در ژنو انجام گرفته بود که پلیس در مورد قاچاق مواد مخدر نسبت به او ظنن بود. مأمورین پلیس سوئیس با تعجب شنیدند که بازرگان مزبور میان نام اعضای دسته قاچاقچیان و مشتریان آنان نام خواهر توأم شاه ایران، والا حضرت اشرف را می آورد.

وی باشهامتی حسارت آمیز سعی داشت مأمورین را با یادآور شدن یک داستان قدیمی چندین ساله گمراه سازد. در آن زمان در جامه دانهای یک بانوی اشرافی ایرانی حدود ده بسته هروئین پیدا کرده بودند. روزنامه ها این «ماجرای» را بازگو کردند و به طور مبهم و نامفهوم این تصور در میان مردم به وجود آمد که بانوی مسافری که نام او فاش نمی شد، خواهر شاه بود...»

در نهایت با پی گیری های مداوم مهدی بوشهری و همفکری و راهنمایی های وکلای اشرف، قرار شد روزنامه سوئیس «Lesuisse» تحت تعقیب قانونی قرار گیرد. چرا که این روزنامه اولین نشریه ای بود که ماجرای دستگیری و بازداشت اشرف در ارتباط با مواد مخدر را به چاپ رسانده بود تا جایی که حتی روزنامه های فرانسه نیز این روزنامه سوئیس را به عنوان منبع خود برای چاپ این مطلب بیان کرده بودند.

اسدالله علم در این رابطه طی نامه ای به محمود اسفندیاری، سفیر وقت ایران در پاریس می نویسد:

«جناب آقای محمود اسفندیاری سفیر شاهنشاه آریا مهر - برن همانطور که استحضار دارید اخیراً متعاقب مطالب و مقالات توهین آمیزی که علیه ایران در بعضی از روزنامه های اروپا درج شده است نسبت های نادرستی هم این روزنامه ها به والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی داده اند که معظم له ها پس از کسب اجازه از پیشگاه مبارک شاهنشاه آریامهر تصمیم به تعقیب قضایی این روزنامه ها اتخاذ فرمودند.

روزنامه ای که در مراجع قضایی سوئیس تعقیب خواهد شد Lesuisse می باشد.

چون روزنامه های فرانسه نیز این مطالب را درج و منبع خود را روزنامه سوئیس مذکور عنوان نموده اند. خواهشمند است دستور فرمائید فوراً تمام بریده ها و مطالب و اسناد مورد لزوم را تهیه و در اختیار آقای فرهاد سپهبدی رایزن سفارت شاهنشاهی در پاریس که با وکلای مدافع والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی در تماس است بگذارند و نتیجه را به این جانب اطلاع دهند.

اسدالله علم - وزیر دربار شاهنشاهی

در پی شکایت اشرف پهلوی از این روزنامه، آژانس تلگرافیک سوئیس، اعلامیه ای به شرح زیر منتشر کرد:

«حضور محترم جناب آقای امیر متقی معاون محترم وزارت دربار شاهنشاهی.

تهران

دوست عزیز

راجع به والا حضرت اشرف پهلوی

آژانس تلگرافیک سوئیس اعلامیه زیر را منتشر کرده است

دولت فدرال هیچ چیز نمی داند

برن- 17 ماه مه - دولت فدرال روز چهارشنبه اعلام کرد که مقامات صلاحیت دار سوئیس هیچ اطلاعاتی درباره اینکه خواهر شاه ایران را ناچار کرده اند چمدانهای خود را که محتوی مواد مخدر بوده در فرودگاه زنو در اختیار بازجویی قرار دهد ندارند. در سوال کوتاهی آقای زیگلر عضو مجلس نمایندگان (سوسیالیست ژنو) کسب اطلاع نمود که آیا شایعات مربوط به این مطلب که در روزنامه های سوئیس [و] فرانسه منتشر شده صحیح است یا نه؟ دولت فدرال پاسخ داده و اشاره کرد که درباره این امراخبار مطبوعاتی که نوشته اند مأموران گمرک والا حضرت اشرف را در فرودگاه زنو بازداشت و چمدانهای ایشان را بازجویی کرده اند بدون اساس می باشد.

مقامات ذی صلاحیت کاملاً از چنین واقعه ای بی خبر هستند. من نمی دانم به چه علتی اعلامیه «سوئیس» تاخیر شده است، زیرا شرط راه حل همان انتشارات اعلامیه بود.

با عالی ترین احترامات دوستانه

ریموند نیکوله»

در پی انتشار این اعلامیه، روزنامه لوموند متنی به شرح ذیل منتشر کرد:

«دولت سوئیس تکذیب کرده که والا حضرت اشرف در جریان مواد مخدر خالتی داشته است ... دولت سوئیس این تکذیبیه را در جواب سوالی که توسط یک نماینده سوسیالیست ژنو آقای زیگلر مطرح شده بود منتشر ساخت.»

به این ترتیب روزنامه لوموند نیز خبر گذشته خود مبنی بر بازداشت اشرف در ارتباط با قاچاق مواد مخدر را تکذیب کرد و پرونده بازداشت اشرف پهلوی با لطایف الحیل بسته شد.

البته در برخی مطبوعات غربی نیز اخباری که حکایت از همدستی «محمدرضا پهلوی» و «تاج الملوک» [ملکه مادر] با «اشرف پهلوی» در راه قاچاق مواد مخدر اشاره، درج شده بود. مدارکی که محتوای مجلات خارجی را بازتاب می دهد و از رسوایی بین المللی خاندان پهلوی پرده

بر می دارد. گزارش زیر نمونه ای از اقدامات ساواک در جهت مقابله با آن است:

«موضوع: مطبوعات خارجی 26 / 11 / 1337، شماره 2-3-5251 در محافل مطلع مطبوعاتی تهران شایع است که شماره های اخیر مجله تایم

که به ایران ارسال شده تماماً از طرف سازمان اطلاعات و امنیت کشور سانسور و دو صفحه وسط آن بریده شده است. ... مندرجات این دو صفحه که توسط یک مخبر آمریکایی تهیه شده بود مربوط به قاچاق مواد مخدر و باند قاچاقچیان هروئین و کوکائین در ایران بوده و والا حضرت اشرف پهلوی و اعلیحضرت همایون شاهنشاه و علیا حضرت ملکه مادر به ترتیب از گردانندگان باند فروشندگان مواد مذکور در خاور میانه و ایران معرفی شده اند. در این مجله ذکر شده [است] والا حضرت اشرف پهلوی به علت شناخته شدن در مسافرت هایی که برای حمل مواد مخدر می نماید، از طرف پلیس کشورهای اروپایی تحت نظر می باشد که اینک والا حضرت اصولاً حق ورود به خاک فرانسه را ندارد، زیرا در هر مسافرتی که معظم له ها می نماید، با استفاده از مصونیت خاندان سلطنتی مبادرت به حمل مقادیر زیادی مواد افیونی و هروئین به خاور میانه می نماید و حتی والا حضرت فاطمه پهلوی که دارای شوهر آمریکایی هستند، در آمریکا تحت مراقبت می باشند. « در کتاب «ارتش تاریکی» نویسنده ضمن اشاره به فساد خاندان پهلوی و بازداشت «اشرف پهلوی» در فرودگاه ژنو به جرم حمل مواد مخدر، حکایت فساد این خاندان را بی انتها می خواند و می نویسد:

«این داستانها پایانی نداشت، بازداشت اشرف پهلوی در فرودگاه ژنو با بیش از سی کیلو هروئین، کشتن زنی که از برادر شاه حامله شده بود و گوشه ای از هزاران داستان واقعی این دوره است. برای شرح آنچه در آن سالها میگذشت، نگارش یک دایره المعارف فساد لازم است.»

مافیا علیه اشرف

اشرف اکثر ایام سال را از کیسه بیت المال در خارج از کشور، بویژه در اروپا می گذارند و به کازینوها و قمارخانه های اشرافی می رفت. در یکی از همین شب ها و در راه بازگشت از یک کازینو بود که اتومبیل وی مورد هجوم یک گروه مافیایی مسلح قرار گرفت. پخش خبر حمله مسلحانه سه ناشناس نقاب دار در منتقه «آنتیپ» فرانسه، توسط رادیو «مسکو» باعث شد تا با دستور شخص شاه به سناتور «مصباح زاده» مدیر اسبق «کیهان»، این روزنامه به همین مناسبت شماره فوق العاده منتشر سازد و برای سرپوش نهادن بر این رسوایی بزرگ، این حادثه را به آدم ربایی به قصد اخاذی نسبت بدهد:

«توطئه ترور والا حضرت اشرف، می خواستند والا حضرت را برابند.»

روزنامه کیهان در ذیل این تیترهای درشت می نویسد:

«خبرگزاری فرانسه از آنتیپ در جنوب فرانسه گزارش داد بریشب والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی در معرض یک توطئه سوء قصد و ترور قرار گرفتند. در این توطئه هیچ گونه آسیبی به والا حضرت نرسید ولی یکی از همراهان والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی به نام فروغ خواجه نوری هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. به قرار اطلاع رسیده راننده والا حضرت نیز در آن توطئه سوء قصد زخمی شده است. والا حضرت اشرف پهلوی که در راه آمریکا در جنوب فرانسه به سر می بردند اینک در محل اقامت خود استراحت می کنند. هم زمان با اخبار خبرگزاری فرانسه، خبرگزاری پارس نیز گزارش داد که حدس زده می شود سوء قصد کنندگان، قصد ربودن والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی را داشته اند. پلیس فرانسه این واقعه را شدیداً زیر پیگرد قرار داده است.

بنا به گزارش دیگری از خبرگزاری فرانسه حادثه در «ریویرا» در جنوب فرانسه روی داده است. پلیس فرانسه اعلام کرد یکی دیگر از همراهان والا حضرت نیز از آسیب مصون مانده است. طبق گزارش آسوشیند پرس خانم فروغ خواجه نوری بر اثر اصابت گلوله به سرش کشته شده است. گزارش این خبرگزاری حاکی است که دونفر از همراهان والا حضرت مجروح شدند.

طبق گزارش خبرگزاری ها توطئه کران به طیانچه مسلح بودند و بعد از سوء قصد با یک اتومبیل [پژو 504] «سدان» فرار کردند. اتومبیل مذکور بعداً در چند کیلومتری محل حادثه پیدا شد. پلیس اظهار داشت هنوز از هویت توطئه کران اطلاعی ندارد اما احتمال می رود توطئه جنبه سیاسی داشته باشد.

شاهدخت اشرف پهلوی چند روز پیش به دنبال اجلاس یونسکو در پاریس برای گذراندن یک تعطیلات کوتاه مدت به آنتیپ در جنوب فرانسه رفته بودند. شاهدخت اشرف قرار است به زودی برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به نیویورک سفر کنند.

آخرین گزارش

خبرگزاری فرانسه در آخرین گزارشی که از پاریس مخابره کرد، تعداد مهاجمان و تروریست ها را سه نفر اعلام داشت. خانم همراه والا حضرت (فروغ خواجه نوری) کشته شد، راننده زخمی شد و نفر چهارم که یک بازرگان ایرانی بود آسیب دید. تروریست ها قبل از فرار به اتومبیل متوقف شده با طیانچه های کالیبر 43 / 11 میلیمتری آتش گشودند. آنها در یک اتومبیل پژو 504 سدان آبی رنگ سرفت شده در شاهراه 559 اتومبیل والا حضرت را متوقف کردند. کارآگاه زاک بسون در این مورد به خبرنگاران گفت اننده، محافظ والا حضرت نبوده است. وی گفت حمله انگیزه سیاسی داشته زیرا جنایتکاران معمولی که انگیزه آدم ربایی یا سرقت دارند هیچگاه به اتومبیل والا حضرت که در کنار متوقف شده بود، تیر اندازی نمی کردند.

کارآگاه مذکور اسامی همراهان والا حضرت را خانم فروغ خواجه نوری، نادر بیجارچی و امیر اعتمادیان گزارش کرده است. پلیس بلا فاصله در نواحی بین کان و ویلاهای نزدیک محل حادثه به تحقیق پرداخت. اتومبیلی که تروریست ها از آن استفاده کرده بودند چند ساعت قبل از حادثه از یک بازرگان ساکن کان ربوده شده بود.

امیر اعتمادیان که رانندگی اتومبیل والا حضرت را بر عهده داشت، به پلیس گفته است چند بار با اتومبیل به عقب اتومبیل سوء قصد کنندگان کوبیده است، اما آنها به سرعت فرار کرده و چند میل دورتر اتومبیل پژو بی شماره خود را رها کرده و ظاهراً با اتومبیل مسروقه دیگری رفته اند. وی گفت سوء قصد کنندگان ماسک زده بودند و دو نفر از آنها به تیراندازی پرداخته و جای گلوله ها بر بدنه اتومبیل والا حضرت باقیمانده است. چند ناشناس با تلفن به پلیس فرانسه مسئولیت حادثه را بر عهده گرفتند.»

روزنامه کیهان پس از انحراف قضیه به سمت آدم ربایی و یانرور سیاسی، در جهت جلب ترحم افکار عمومی، تصویری از «فروغ خواجه نوری» همنشین مجالس پر از فساد و تباهی اشرف، همراه با مصاحبه ای سوزناک با شوهر و افراد خانواده وی به چاپ می رساند، آن هم با این فضا سازی:

«بعد از ظهر امروز به محض اینکه دکتر علی اصغر همایونفر شوهر خانم فروغ خواجه نوری از ماجرای کشته شدن همسرش طی یک هجوم

مسلحانه با خبر شد، در حالیکه دچار ناراحتی قلبی شده بود، بلا فاصله با مقامات مسئول تماس گرفت و مقدمات مسافرت خود را به جنوب فرانسه آماده کرد.»

کیهان در ادامه این خبر پر از تناقض که از سوئی از جمله قلبی شوهرخواجه نوری خیر می‌ده و در همان حال وی را در حال عزیمت به فرانسه به تصویر می‌کشد. از قول شوهر وی - که سالها به صورت جدا از هم زندگی میکردند و هر یک سرگرم فساد های خود بودند و تنها در مجالس خصوصی اشرف به صورت اتفاقی یکدیگر را می‌دیدند و بیگانه وار از کنار هم می‌گذشتند - با لحنی پر سوز و گداز می‌نویسد: «وی که از این حادثه فوق العاده متأثر شده بود به خیر نگار کیهان گفت: همسر من بسیار مهربان بود و از حدود 38 تا 40 سال قبل خدمتگزار والا حضرت اشرف پهلوی بود. او سپس در مورد ازدواجش با خانم فروغ خواجه نوری گفت: حدود 13 سال قبل با خانم فروغ ازدواج کردم. از ایشان سه فرزند به نام های ژاله، مرضیه و علی باقی مانده است.»

و در پایان نیز از «اشرف پهلوی» تصویر انسانی آزاده و مبارز راه آزادی و پیکار با جهل ارائه می‌شود آنگونه که افکار عمومی به این سمت سوق داده شود که این حادثه، توسط تروریست های با گرایش چپ مثل گروههای «بریکارد سرخ» و «بدر مایهوف» که آن روزها در اروپا بسیار فعال بودند، برنامه ریزی شده است:

«والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی در اوایل ماه جاری برای شرکت در اجلاس ویژه کمیته جهانی پیکار با بیسوادی وابسته به یونسکو به پاریس سفر کردند در آن اجلاس والا حضرت نگرانی خود را از عدم پیشرفت مبارزه با بی سوادی در مقیاس بین المللی اعلام کردند. والا حضرت اشرف در سالهای اخیر فعالیت های دیپلماتیک گسترده ای داشته اند، ایشان ریاست کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد را بر عهده دارند.»

سپهبد پالیزبان یکی از ژنرال های سفاک شاه در کتاب خاطرات خود درباره فروغ خواجه نوری می‌نویسد:

«خواجه نوری با اشرف پهلوی شریک بود و به کلیه مالکین اراضی شرق تهران پارس و حتی برخی صاحبان خانه ها ابلاغ نموده بودند که املاک شما در طرح مجتمع ساختمانی قرار گرفته است و قیمت ملک شما ارزیابی و پرداخت می‌شود. معلوم نیست مطابق چه قانونی به این اجحاف دست زده بودند.»

در این میان دربار ایران، در جهت سرپوش نهادن بر این رسوایی بزرگ، به سیاق ماضی، با اجیر نمودن برخی از مطبوعات غیر معتبر خارجی آنان را به صحنه آوردند تا درباره این حادثه بنویسند:

«اروپا از نظر ناامنی به قرون وسطی بر می‌گردد زیرا تروریستها، آدم رباها و دیگر عناصر ضد اجتماعی در همه جا پراکنده اند ... در شبکه تروریستی کسانی که مدعی داشتن نظرات سیاسی هستند با آنهایی که برای پول آدم می‌کشند یا افراد را گروگان می‌گیرند متحد شده اند، این یک نسخه تازه از «مافیا» به شمار می‌ود که از ترور و آدم بایی به عنوان وسیله ای برای جمع آوری پول استفاده می‌کنند.» نویسنده در ادامه در جهت عادی جلوه دادن این حادثه یاد آور می‌شود:

«شخصیت های معروف را نباید تنها هدف های حمله تروریست ها دانست، در هلند صد ها کودک و زن نیز گروگان گرفته شده اند، در ایتالیا دو کارگر که حاضر نبودند در یک اعتصاب غیر قانونی شرکت کنند، از خانه خود روبروده شدند و بعداً اجساد آنها در یک کانال فاضلاب پیدا شد. در آلمان فدرال، کشیش یک روستای کوچک جزو قربانیان تروریست ها بوده است. در حال حاضر بسیاری از شخصیت های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی اروپا از بیم گروگان گرفته شدن زیر پوشش ارتش های کوچک خصوصی رفت و آمد می‌کنند.»

جالب اینکه اشرف پهلوی سه روز پس از این حادثه به ایران باز می‌گردد و مثل برادرش «محمد رضا» با وقاحت ادعا می‌کند که دست خداوند حافظ او بوده و هست:

«والا حضرت اشرف: قدرتی مافوق قدرت مافوق قدرت گلوله، حافظ ماست.»

بدین ترتیب برای مدتی شکرگذاری به درگاه خدا و نگارش مقاله های تملق آمیز در دستور کار کارگزاران و نشریات وابسته قرار گرفت، اما با وجود این صحنه سازی ها، روایت دیگری از این ماجرا در میان مردم کوچه و خیابان دهان به دهان می‌گشت تا این نکته به اثبات برسد که هجوم این همه تبلیغ دروغ در برابر مردم رنگ می‌بازد. مردمی که هیچ گاه دروغ پردازی های رژیم پهلوی را باور نکردند.

روایت حادثه

در اولین ساعات روز 21 شهریور ماه سال 1356، اشرف پهلوی به همراه ندیمه اش «فروغ خواجه نوری» و معشوق هایش «نادر بیجارچی» و «امیر اعتمادیان» و «روبن گل سرخیان» پس از مدتی ولگردی در قمارخانه های «کان» واقع در جنوب فرانسه، هنگامی که از فرط استعمال مواد مخدر و مشروبات الکلی روی پا بند نبودند، تصمیم گرفتند جهت استراحت به ویلای اشرف بروند.

خودروی اشرفی آنها - «رولز رویس» - به آرامی در جاده کنار دریا به سمت «ژوئن دپر» در حال حرکت بود. اشرف و همپالگی هایش نیز مدهوش و لایعقل مشغول رد و بدل کردن الفاظ رکیک به یکدیگر بودند. ناگهان یک پژو 504 آبی رنگ از آنها سبقت گرفت، وقتی مانور سبقت گیری به پایان رسید، خودروی حامل اعضای مافیای «رولز رویس» حامل اشرف را وادار به توقف کرد و پس از آن، دو تن از سرنشینان پژو، اشرف و همراهانش را به گلوله بستند. در این حادثه «فروغ خواجه نوری» به دلیل اصابت دو گلوله به مغزش درجا مرد. یکی از معشوق های اشرف نیز که رانندگی خودرو را برعهده داشت، زخمی شد. به گفته شاهدان اشرف که در این زمان در صندلی جلوی اتومبیل و در کناریکی از معشوق هایش به نام روبن گل سرخیان نشسته بود، جان سالم به در بردند. ندیمه اش فروغ خواجه نوری - که در صندلی عقب قرار داشت - کشته شد. خبر این حادثه همان روز به تهران رسید و روزنامه های خبری کشور، از جمله روزنامه کیهان همان گونه که بیان شد به این مناسبت شماره فوق العاده منتشر کردند.

شواهد و مدارک موجود نشان می‌داد که اشرف پس از بازگشت از یک قمار خانه در شهر «کان» واقع در امیر نشین مونت کارلو، مورد هجوم یک گروه از گانگسترهای که با اشرف پهلوی در مورد مواد مخدر اختلاف داشتند، قرار گرفته است.

اشرف در خاطرات خود در پیرامون چگونگی این حادثه می‌گوید:

«در تابستان 1356 با عده ای از دوستان در منزل در «ژوئن دپر» به سر می‌بردم. شبی در یکی از رستوران های مورد علاقه ام ... شام خوردم

. پس از شام به کازینوی بام پیچ ... رفتیم . نزدیک ساعت سه بامداد از کازینو خارج شدیم ... کناره راننده نشستیم ... ناگهان یک اتومبیل پژو سیاه با آخرین سرعت از ما سبقت گرفت و سپس به چپ پیچید و راه را بر ما سد کرد. آن گاه دو مرد مسلح از اتومبیل بیرون پریدند و شروع به تیراندازی کردند. راننده ... پایش را روی گاز گذاشت و با رولزرویس سنگین به عقب پژو زد ... درحالی که آماج تیرها بودیم، راننده دنده عقب زد و بار دیگر با سرعت رولزرویس را به پژو کوفت. من خودم را روی کف ماشین انداختم ... لحظه ای بعد فریادی از عقب اتومبیل به گوم رسید. یکی از دوستانم تیر خورده بود و خون از چشمهایش فوران می کرد ... زن زخمی را به بیمارستان رساندیم، پس از نیم ساعت خبر دادند که فوت کرده است. روز بعد که اتومبیل را دیدم متوجه شدم که نجات من به یک معجزه شبیه بوده است. چهارده گلوله شلیک شده بود و بیشتر آنها به طرفی که من نشسته بودم اصابت کرده بود ...»

پس از این حادثه رژیم پهلوی یک برنامه وسیع تبلیغاتی را سازمان داد و وزارت اطلاعات چندین روز پیاپی با ارسال مقالاتی به روزنامه ها می کوشید تا این حادثه را یک رویداد سیاسی جلوه دهد و آن را در ارتباط با موقعیت و جایگاه اشرف پهلوی به عنوان رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد و محصول حسادت کسانی که قادر به تحمل و دیدن رفاه و آسایشی که از رهگذر حکومت پهلوی و انقلاب سفید نصیب ملت ایران شده نیستند، قلمداد نماید. اما مردم فریب این تبلیغات را نمی خوردند و می دانستند که این حادثه به رابطه اشرف با مافیا باز می گردد و اکثریت مردم نام روبن گلسترخیان، فاسق اشرف که در آن شب همراه او بود را می دانستند و مرتب بر زبان می آوردند. در پاره ای از اداره ها و سازمان ها مراسم فرمایشی دعا و نیایش به مناسبت رفع خطر از وجود اشرف پهلوی برگزار شد. با اینکه اکثر کارکنان ادارات از حضور در این گونه مراسم خودداری می کردند، ولی وزارت اطلاعات اخباری بدون عکس از آن مراسم تنظیم می کرد و جراید را به چاپ آنها وادار می ساخت:

«به مناسبت رفع خطر از وجود والا حضرت اشرف پهلوی روز گذشته مراسمی به منظور نیایش و شکرگزاری در سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی برگزار شد. در این مراسم ابتدا... معاون مدیر عامل درباره حادثه سوء قصد ... مطالبی را ایراد کرد، سپس دکتر نصرت الله کاسمی، مشاور عالی سازمان، بیانات مفصلی در شرح سجایای اخلاقی والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی و تلاش خستگی ناپذیر والا حضرت در خدمات اجتماعی ... ایراد نمود.»

روایت دیگر ماجرا

گفته می شود که «اشرف پهلوی» در زمانی که تازه دستش در کار قاچاق باز شده بود، به دلیل موقعیت متزلزل برادرش «محمدرضا» در دوران اوایل سلطنتش، بارهبران مافیای بین المللی تهیه و توزیع مواد مخدر بر سر یک سفره نشسته بودند. در آن روزگار اشرف «حق دلالی» محموله های مواد مخدر خود را به خاطر پشتیبانی و توزیع آنها، به پدرخوانده های مافیا می پرداخت. آنها نیز سهم وی را به خاطر تأمین انواع مواد مخدر و ترانزیت از خاک ایران و حمل آنها با کامیون های دربار شاهنشاهی تا قلب اروپا، محفوظ می داشتند، اما در اواخر سلطنت «محمدرضا پهلوی» اشرف که برادر خود را قدرت بلا منازع و ژاندارم منطقه می پنداشت به توافق های خود با مافیای مواد مخدر، پشت پا زد و از پرداخت حق حساب به آنها امتناع ورزید، بدین خاطر پدر خوانده های مافیای جهانی مواد مخدر با ترتیب دادن نقشه گلوله باران خودروی حامل اشرف به او ضرب شست نشان داده و در عمل ثابت نمودند که حتی در قلب اروپای سرشار از آرامش هم می توانند او را بکشند. البته پس از این حادثه، «اشرف» حساب کار دستش آموه همکاری خود را با مافیا از سرگرفت، ورنه درسایه بلند پروازی های خود میخواست مافیا را از معادله خود حذف کند.

فصل پنجم: حضور در نهادهای بشر دوستانه!

راه یابی به سازمان ملل

محمد رضا پهلوی در طی دوران سلطنتش به برادران و خواهرانش اجازه دخالت در امور سیاسی و فعالیت های مملکت داری را نمی داد و همیشه آنها را سایه وار و در حاشیه قدرت قرار می داد. کارشناسان تاریخ معاصر ایران این امر را ناشی از احساس خطری می دانند که او همواره از ناحیه آنها می کرد و این وحشت را داشت که مبادا از سوی آنان کنار گذاشته شود. اما شاه هیچگاه چنین احساسی نسبت به اشرف نداشت. نگاهی به لیست مشاغل و عناوینی که اشرف پهلوی داشت، نشان دهنده این امر است. همانطور که در صفحات پیشین اشاره شد و به موجب اسناد و مدارک در دسترس، اشرف پهلوی از اوایل سلطنت برادرش تا سال 1357 دخالتی آشکار در امرکشور داشت و در برخی از وقایع دهه 1320 و از ابتدای آغاز نهضت ملی کردن صنعت نفت، اشرف پهلوی حضور آشکاری دارد، اقدامات اشرف پهلوی در اواسط این دهه و گرد آوری برخی از رجال سیاسی و نظامی و روزنامه نگاران در اطراف خود و سازماندهی باند و شبکه ای در اطراف خود، نمونه ای از تلاش های وی برای تأثیر گذاری بر مسائل سیاسی بود. با پیروزی کودتای 28 مرداد 1332 اشرف که دخالتی فعال در اجرای آن داشت، بر تلاش های خود برای ایفای نقشی پر رنگ تر در امورکشور افزود و از همان آغاز برای خود موقعیتی ممتازتر از دیگر خواهران و برادران مطالبه کرد.

تدارک مراسم و تشریفات به هنگام بازگشت اشرف از اروپا به ایران در پایان سال 1332 و حضور نخست وزیر، وزیران و مقامات لشکری در فرودگاه مهر آباد مؤید موافقت محمدرضا پهلوی با اعطای موقعیتی ممتاز تر از دیگر برادران و خواهرانش به اشرف بود. گروهی از کارشناسان معاصر ایران موافقت شاه با واگذاری نقشی پررنگ تر به اشرف را ناشی از همزاد و دوقلو بودن او با محمدرضا پهلوی میدانند. بی شک این همزاد بودن شاه و اشرف، علاقه و وابستگی عاطفی میان شاه و اشرف را افزون تر از دیگر خواهران و برادرانش میکرد. اما زن بودن اشرف در این امر تأثیری مهم تر داشت و موجب می شد که شاه به همین دلیل از جانب وی احساس خطر نکند. اصولاً محمدرضا پهلوی با خواهران تنی اش، یعنی شمس و اشرف روابط بهتری داشت و آنان را بیشتر از دیگران در مدار توجه قرار می داد. نگاهی به مسنولیت هایی که شمس پهلوی و اشرف پهلوی بر عهده داشتند، مؤید این نظر است. اشرف و شمس ده ها شغل و سمت

داشتند در حالی که به دو خواهر دیگر محمدرضا پهلوی، یعنی همدم السلطنه و فاطمه پهلوی هیچ مسئولیتی واگذار نشده بود به گونه ای که اکثریت مردم نمی دانستند که وی خواهری به نام همدم السلطنه دارد.

اشرف نیابت ریاست عالی سازمان خدمات اجتماعی، ریاست سازمان زنان ایران، سرپرستی کمیته ایرانی حقوق بشر، ریاست هیئت امنای دانشگاه جندی شاپور اهواز، ریاست هیئت امنای دانشگاه کرمان، ریاست هیئت امنای دانشگاه کرمانشاهان و ریاست هیئت امنای مجمع پزشکی بین المللی و چندین شغل و مقام تشریفاتی دیگر را بر عهده داشت.

اما این مشاغل تشریفاتی و نان و آب دار چنانکه باید و شاید روحیه جاه طلب اشرف پهلوی را ارضا نمی کرد. او خواستار نقشی کاملاً جدی بود و به همین سبب تلاش برای به دست آوردن چنین نقشی به تکاپو پرداخت و با کمک عوامل و افراد و عناصر با نفوذی که به عنوان یک باند در اطراف خود گرد آورده بود، برنامه ریزی در این عرصه را آغاز کرد.

اشرف خواستار یک مسئولیت سیاسی و با اهمیت در سطح بین المللی بود. این خواسته از زمانی که شاه همسرش فرح را به مقام نایب السلطنه منصوب کرد، در اشرف بیشتر تقویت شد. گماشتن اشرف به عنوان نماینده ایران در مجامع حقوق بشر موجب شد تا او خواستار مقام ریاست هیئت نمایندگی در سازمان ملل متحد شود.

در این سالها رژیم پهلوی در دنباله عنوان رژیم مستبد، خشن و سرکوبگر که هیچ گونه توجهی به اعلامیه جهانی حقوق بشروکوانسیون های الحاقی آن نداشت، شناخته شده بود. زندان های ایران پر از زندانیان سیاسی بود و رژیم پهلوی عناصر مبارز و آزادیخواه را در بدترین شرایط به بند کشیده بود و با غیر انسانی ترین روش ها و شکنجه های قرون وسطایی با آنان رفتار می کرد. آوازه رفتار غیر انسانی و دور از موازین حقوق بشر رژیم پهلوی در سرتاسر جهان پیچیده بود و محمدرضا پهلوی به عنوان پادشاه و رهبر یکی از پلیسی ترین و سرکوبگرترین رژیم های جهان شناخته می شد و هر سال صدها نفر از مبارزان در بیدادگاه های شاه حتی به جرم اندیشیدن و خواندن کتاب های ممنوعه به اعدام و حبس های طولانی محکوم می شدند. جوخه های اعدام رژیم مدام فعال بودند و هر سال چندین مورد اعدام فعالین سیاسی به کمسیون حقوق بشر گزارش میشدو جرایم و رسانه های جهان گزارش هایی از رفتار غیر انسانی مأموران ساواک را بدست چاپ میسپردند و ده ها موردخبر مرگ آزادیخواهان درزیرشکنجه به گوش جهانیان میرسید.هر گاه که خبر محاکمه گروهی از فعالین سیاسی پخش میشد، نامه ها و طومارهای متعددی از سراسر جهان و با امضای رجال و نویسندگان و هنرمندان و شخصیت های جهانی به ایران ارسال می شد و گروه های طرفدار حقوق بشر می کوشیدند تا از رهگذر اقدامات تبلیغاتی و ایجاد گروه های فشار، رژیم را تحت تاثیر قرار دهند و از این طریق شرایط محاکمه عادلانه تری را برای متهمان سیاسی ایجاد نمایند.

البته رژیم پهلوی هم در این میانه ساکت و آرام نبود و با مدد لابی قدرتمندی که در اختیار داشت و از رهگذر بذل و بخشش پول های کلانی که از طریق حراج منابع نفتی ایران به دست آمده بود، در میان روزنامه ها و مسئولین رسانه ها و چاپ رپرتاژهای رنگارنگ و اعطای کمک های بی حساب و کتاب و کشاندن مدیران و سردبیران جرایم معروف و رسانه های دیداری و شنیداری و نوشتاری به ایران و فراهم ساختن وسایل خوشگذرانی آنان، موجباتی را فراهم میساخت تا تبلیغات گروه های آزادیخواه را خنثی سازدو افزون بر آن سیمایی انسانی از خود در اذهان عمومی جهان ترسیم نماید.

برگزاری اجلاس جهانی کمسیون حقوق بشر در تهران نمونه ای از اقدامات لابی قدرتمند رژیم پهلوی و ثمره هزینه کردن میلیون ها دلار در این عرصه بود. در این اجلاس بود که شاه، خواهرش اشرف را به عنوان نماینده ایران معرفی کرد و کارشناسان و استراتژیست ها و عناصر قلم به مزد رژیم، نطق های کوبنده ای را برای اشرف فراهم ساختند و اشرف در کسوت یک عنصر طرفدار آزادی و منزلت انسان به ایفای نقش پرداخت و نطق های پر سر و صدایی را در این کمسیون ایراد کرد.

البته اشرف علاوه بر مشاغل نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد، ریاست سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و ریاست کمیته ملی بیکار با بیسوادی، نمایندگی زنان ایرانی را هم بر عهده داشت و همه ساله به مناسبت کشف حجاب زنان ایرانی که به زور سرنیزه سربازان رضا خان انجام گرفت، به سخنرانی می پرداخت.

و در همین ارتباط انبوه خبرهایی که با گرایش مثبت از اشرف در جرایم به چاپ می رسید، گزارش دیدار وی با اعضای کلوب زونتا نمونه ای از این دست خبرهاست:

«والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی ریاست سازمان عالی زنان ایران، بعد از ظهر دیروز اعضای کلوب زونتا[را] در کاخ سعد آباد به حضور پذیرفتند. در این شرفیابی.. ابتدا مهناز افخمی، دبیر کل سازمان زنان ایران، حوری مقدم رئیس هیئت مدیره کلوب زونتا را به حضوروالاحضرت معرفی کرد و آنگاه خانم حوری مقدم ضمن گزارش های کلوب مذکور، وابستگی کلوب زونتا را به سازمان زنان ایران از والاحضرت تقاضا کرد. والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی ضمن اشاره به لزوم همکاری و هم فکری و اتحاد بین گروه های مختلف زنان اوامری در جهت پیشبرد زن صادر فرمودند، در این شرفیابی آرم مخصوص کلوب زونتا به حضور والاحضرت تقدیم شد.»

طرفه آنکه «اشرف پهلوی» با وجود حضور صدها زندانی سیاسی در زندان های رژیم برادرش و همچنین تبعید، شکنجه و قتل ناراضیان و صد ها مورد دیگر در رژیم پهلوی، هیچ گاه در سازمان ملل متحد تحت عنوان موأخذه قرار نمی گرفت. زیرا آنچه برای آمریکا، اسرائیل و غرب مهم بود، غارت سرمایه های خدادادی این ملت بود و نقض شدن حقوق بشر که امروز توسط آنها مطرح میشود، صرفاً یک بهانه جویی است.

در کسوت دفاع از حقوق بشر

راهیابی به صحنه های بین المللی و ایفای نقش در سازمان های فرامرزی، بویژه نهادها و مجامع وابسته به سازمان ملل متحد از خواست های مهم اشرف پهلوی بود. این خواست از اواسط دهه 1340 که او به اوج اقتدار خود رسیده و به ریاست عالی چند سازمان و نهاد مهم کشوری منصوب شده بود، دامنه و شتاب بیشتری گرفت. اشرف در این سالها در کنار تلاش خستگی ناپذیرش برای کسب پول بیشتر و سوءاستفاده های گسترده تر، کوشش وسیعی هم برای دستیابی به این گونه مشاغل و مناصب را آغاز کردو از راه های مختلف درصدد جلب موافقت برادرش بود و اینگونه تلاش هایش کم و بیش با موفقیت همراه می شد.

اشرف در بهمن ماه 1345 در میان بحث و حیرت مردم به عنوان نماینده و رئیس هیئت نمایندگی ایران در کمسیون حقوق بشر سازمان ملل

متحد منصوب شد. اجلاسیه کمیسیون حقوق بشر قرار بود از روز اول اسفند ماه به مدت شش هفته در مقر اروپایی سازمان ملل متحد در ژنو آغاز به کار کند. او که آگاهی چندانی درباره کمیسیون حقوق بشر و اهداف و برنامه های آن نداشت، در نخستین اقدام دکتر منوچهر گنجی، عضو بریده از کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و از عوامل نفوذی سازمان سیا در آن مجموعه را به عنوان معاون نماینده ایران معرفی کرد و سپس همراه گروهی از مشاوران خود و عده ای از سیاستمداران و خبرنگاران فن عازم ژنو شد.

کارگزاران سازمان ملل و گروه های وابسته به دولت های امیر یالستی به دلیل غارت کشور در رژیم پهلوی، با انتصاب اشرف پهلوی به عنوان نماینده ایران در کمیسیون حقوق بشر مخالفتی نداشتند و پس از ورود اشرف به ژنو، نماینده رادیوی سازمان ملل با وی مصاحبه ای ترتیب داد و افزون بر پخش این مصاحبه، بخش هایی از آن به صورت خبر مکتوب و نوشتاری، در اختیار خبرگزاری ها و جراید بین المللی قرار گرفت. به بیان دیگر مجامع مذکور رضایت خود را از انتصاب اشرف پهلوی، با تبلیغ وسیع به سود او و تصمیم برای پخش سخنرانی وی به عنوان یک سند رسمی اعلام داشتند. روزنامه کیهان آن زمان نوشت:

«کمیسیون حقوق بشر تصمیم گرفت متن کامل بیانات والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی به عنوان یک سند رسمی پخش گردد.»

لحن سخنرانی اشرف در اجلاسیه بیست و سوم کمیسیون حقوق بشر در ژنو بسیار تند و بی پروا بود و به سخنان نمایندگان سازمان ها و دولت های انقلابی شباهت داشت. اشرف - در حالی که برادرش در دنیا به عنوان دیکتاتور سیفاک شهرت داشت - در بخشی از سخنان شعار آلود خود که از قبل برایش تهیه کرده بودند، شعار آزادی های فردی و اجتماعی سر داد و با وقاحت تمام گفت:

«اینجانب مدتهاست که با علاقه و جدیت در جریان کارهای این کمیسیون بوده ام. البته نه به عنوان یک نفر حقوقدان، بلکه به عنوان یک نفر انسان معمولی که به شایستگی ابناء بشر اعتقاد داشته و آرزوی استقرار عدالت و برابری و برادری را در میان افراد آدمی دارد. از شما چه پنهان که اینجانب از کندی پیشرفت اقدامات سازمان در مورد حمایت بین المللی حقوق بشر تاحدی متأثر و مأیوس بوده ام. اما تأثر و یأس من هرگز از جهت کار کمیسیون نبوده، بلکه مربوط به سیاست آن عده از دولت های عضو بود که به وظیفه خود در مورد همکاری با سازمان ملل برای اجرای مواد منشور به منظور تشویق و احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی برای همگان بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب احترام نگذاشته اند و در تحقق مستحق شمانت و سرزنش می باشند. وظیفه این کمیسیون تحقق بخشیدن و اجرای حقوق و آزادی های فردی است و هرگز نباید به چیزی کمتر از آن اکتفا شود... حیثیت دوران و تمدن ما به واسطه اغماصی که در برابر نقض حقوق بشر از خود نشان داده ایم لکه دار شده است. نسل های آینده و مخصوصاً فرزندان این انسانهای بی پناه هرگز این بی طرفی و بی اعتنائی ما را درباره چنین اهانت های وقیحانه ای که در جمهوری جنوب آفریقا، در جنوب غربی آفریقا، در رود زیا [زیمباوه کنونی]، در آنگولا، در موزامبیک، یا در سرزمینی که به غلط کینه پرتغال می نامند، نخواهد بخشید. اکنون برای ما زمانی رسیده است که ثمرات کارهای انجام شده را بر آورد کنیم. آنچه باید اکنون انجام شود این است که این لکه ننگ و شرمندگی را از صفحات تاریخ آینده برداریم...»

وی در تمام جلسات بعدی این کمیسیون اینگونه شعارهای عوام فریبانه را تکرار کرد و گفت:

«انظار جهانیان در سالگرد حقوق بشر متوجه اعمال ماست و باید تا فرصت باقی است تبعیض نژادی را در سراسر گیتی محکوم کنیم. پس از بازگشت اشرف پهلوی جراید و رادیو و تلویزیون کشور به تحلیل و تمجید از او پرداختند و با چاپ و پخش یک سلسله مطالب فرمایشی مدعی شدند که وی در مقام نماینده ایران حیثیت و اعتبار جهانی ویژه ای برای کشورمان کسب کرده است.

اشرف پهلوی یک سال بعد به ریاست هیئت نمایندگی ایران در شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد منصوب شد و به آمریکا رفت: «والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی به ریاست هیئت نمایندگی ایران برای چهل و دومین اجلاسیه شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد انتخاب گردیدند و دیشب به آمریکا عزیمت نمودند.»

این سفراشرف به آمریکا مدت 5 هفته به طول انجامید. او در طول این سفر در سه کنفرانس بین المللی شرکت کرد و چندین مصاحبه با حضور خبرنگاران جراید و خبرگزاری های بین المللی و نمایندگان رادیو و تلویزیون های آمریکایی و اروپایی ترتیب داد.

پس از اتمام این ماموریت و بازگشت اشرف به ایران، جراید و رسانه های داخلی که عموماً جیره خوار رژیم بودند، طبق معمول به تمجید و تحلیل از او پرداختند و سخنان او در جلسات کنفرانس را الهام بخش نمایندگان سایر کشورها دانستند!! در این مسابقه چاپلوسی روزنامه کیهان گوی سبقت را از دیگران ربوده و چنین نوشت:

«تا اینجا که از نوشته های مطبوعات خارجی و گزارشات خبرگزاریها بر می آید، نظرات مستدل و بیانات عمیق والا حضرت در این مجامع غالباً الهام بخش نمایندگان پاره ای از دول شرکت کننده برای اجرای برنامه های مشابه بوده و این بیانات پیوسته با تحسین و ستایش همگان توأم بوده است ... تردیدی نیست که شرکت والا حضرت در این قبیل مجامع بین المللی با توجه به شخصیت معظم لها و تجربیات و اطلاعات ذیقیمتی که در امور اجتماعی دارند، خود موجب کسب وجه و پرسنیز فوق العاده ای برای ایران می شود. همچنان که حضور والا حضرت در

بیست و سومین اجلاسیه کمیسیون حقوق بشر که چند ماه قبل در ژنو برگزار گردید، اثر و اعتبار خاصی برای کشور ما همراه داشت.» در تاریخ دوم اردیبهشت 1347 بنا به دعوت دولت ایران، اجلاس کمیسیون حقوق بشر در تهران برگزار شد و اوتانت دبیر کل وقت سازمان ملل متحد برای شرکت در جلسات آن به تهران آمد. شاه در جلسه افتتاحیه این کنفرانس حضور یافت و به نمایندگان شرکت کننده خوش آمد گفت و دبیر کل سازمان ملل متحد در مورد سالروز صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر سخنرانی کرد و اشرف پهلوی به ریاست جلسات تهران انتخاب شد:

«در جلسه امروز کنفرانس پس از سخنان اوتانت، جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد و بعد والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی- ریاست هیئت نمایندگی - ایران به ریاست جلسات کنفرانس حقوق بشر در تهران انتخاب شدند. والا حضرت در اولین جلسه کنفرانس که در ساعت یازده بامداد تشکیل گردید، طی نطقی که ایراد کردند، گفتند:

از اعتمادی که به من ابراز داشتید و مرا به ریاست این کنفرانس بین المللی بزرگ حقوق بشر انتخاب نموده اید سپاسگزاری می کنم...» اشرف پس از اشاره به اقداماتی که در کنفرانس اول حقوق بشر صورت گرفته و تصمیماتی که تا کنون اتخاذ شده در حالی که به صدایش حالتی هیجانی داده بود، گفت:

«کارهای انجام نشده بسیار است. تبعیضات نژادی که این همه بدبختی و بی عدالتی به دنبال می کشد، هنوز در بسیاری از نقاط جهان حکمفرماست و تبعیضات گوناگون دیگر، بسیاری از گروه های انسانی را از یکدیگر جدا می سازد و پرتگاه میان کشورهای غنی و ملل در حال

توسعه روز به روز فزون تر می گردد و بیش از یک سوم مردم جهان هنوز دستخوش گرسنگی و بیماری و جهل هستند.»
اشرف این سخنان را در شرایطی به لب می آورد و برای مردم ستمدیده اشک تمساح می ریخت که در چندصد متری محل برگزاری کنفرانس حقوق بشر در تهران، زندان های رژیم پهلوی ملامال از مبارزان و آزادیخواهان بود و هر روز ده ها بار اعلامیه جهانی حقوق بشر لگدکوب خودخواهی، ستم و دیکتاتوری خاندان پهلوی می شد، ضرب و شتم و شکنجه های فزون وسطایی هر روز تعدادی از مردم شریف ایران و بهترین فرزندان این ملت را روانه گورستان های بی نام و نشان می کرد. او در شرایطی از گرسنگان جهان سوم صحبت می کرد که در گودها و بیغوله های دروازه غار تهران و در حلی آبادهای حاشیه تهران دسته دسته مردم از بی غذایی و گرسنگی و نبود بهداشت و برخوردار نبودن از حقوق اولیه انسانی، تسلیم مرگ می شدند و پسران جوان به ورطه اعتیاد و تباهی و دختران و زنان به مرداب فحشا سقوط می کردند.
کنفرانس جهانی حقوق بشر در تهران بعد از ظهر روز 23 اردیبهشت 1347 به کار خود پایان داد و در آخرین جلسه آن «اعلامیه تهران» که هر گونه اعمال محدودیت و دست درازی به حقوق بشر را محکوم می کرد، به اتفاق آرا به تصویب رسید.

چند ماه پس از برگزاری کنفرانس حقوق بشر در تهران، اشرف پهلوی برای شرکت در اجلاس بیست و پنجم کمیسیون حقوق بشر به ژنورفت و بنا به پیشنهاد دولت فرانسه به ریاست این اجلاس انتخاب شد:

«والاحضرت شاهدخت شرف پهلوی دیروز در بیست و پنجمین اجلاس کمیسیون حقوق بشر که در ژنو افتتاح شد، شرکت کردند... در جلسه دیروز بنا به پیشنهاد فرانسه و تأیید نمایندگان یوگسلاوی و نیجریه و نماینده زلاند جدید به ریاست این اجلاس انتخاب شد.»

گزینش اشرف پهلوی به ریاست این اجلاس محصول شخصیت و منزلت اجتماعی و سیاسی وی نبود. بر اساس مدارک موجود این انتخاب از رهگذر یک بده و بستان پشت پرده و یک برنامه از پیش تدوین شده، به مدد لابی ایران در سازمان ملل و مذاکرات سری و پنهان محقق شد. اشرف در اجلاس بیست و پنجم هم مانند اجلاس های قبل یک سلسله شعارهای رونیایی داد و عدم اجرای مفاد اعلامیه حقوق بشر در کشورهای مختلف و بی توجهی به قطعنامه های کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل را به زیر مهمیز و شلاق انتقاد گرفت. در حالی که رژیم پهلوی، خود بزرگترین ناقض حقوق حقه انسان ها بود:

«ما چه می بینیم؟ از یک طرف پرونده قطور تجاوزات به حقوق بشری و رنج های بی شماری که از این تجاوزات برای برادران و خواهران ما در بسیاری از نقاط جهان ناشی می شود و از طرف دیگرانبوه متراکمی از قطعنامه ها و گزارش ها، آری آقای رئیس [...]. وقت آن رسیده است که از خود بپرسیم آیا این قطعنامه ها و گزارش ها، می توانند برای ایجاد تعادل وزنه ای باشند؟ بدیختانه نتایج حاصله هرچه باشد، جواب این سوال منفی است. من بدین نیستیم، اما اینک واقع بینی مرا به ملاحظه این حقیقت ناگوار مجبور میکند؛ البته این اجبار با غم و اندوه همراه است. در حالی که بیست سال از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر گذشته است، روزی نمی گذرد که ما شاهد تجاوزات جدیدی در حیثیت انسانی و حقوق او نباشیم ...»

تلاش برای تصاحب کرسی ریاست سازمان ملل

هیچ کس در هیچ گوشه ای از جهان حرف ها و سخنرانی های سراسر دروغ اشرف پهلوی، این عضو مافیای مواد مخدر و جرمومه فساد را جدی نمی گرفت و همگان می دانستند که وی در این عرصه صادق نیست و در کشور ایران، از رهگذر دیکتاتوری خاندان پهلوی هر روز بدترین و فجیع ترین جنایت ها انجام می شود و به طور مداوم حقوق بشر لگدکوب می گردد و در تهران این گونه سخنرانی های شعار آلوده اشرف پهلوی موجبات خنده و استهزای شاه و اطرافیانش را فراهم می آورد. امیر اسدالله علم وزیر دربار محمدرضا پهلوی، در خاطرات خود با اشاره به این نکته، می نویسد:

« والا حضرت اشرف اجازه خواسته اند روز دوم فروردین بنیاد خیریه خودشان را اعلام کنند. شاهنشاه فاه خندیدند و فرمودند: آخر به خواهرم بگو یک طرف بنیاد خیریه اعلام می کنی، یک طرف مثل دیوانه ها عقب پول هستی. از یک طرف نطق های آتشین در دفاع حقوق بشر می کنی، از طرف دیگر برای منافع خودت اگر باشد، پدر مردم را می خواهی در بیاوری.»

البته برخی از شخصیت های سیاسی و اجتماعی نیز با آگاهی از نقش ژاندارمی رژیم شاه برای آمریکا و غرب، به تمجید و تجلیل از اشرف پهلوی می پرداختند و انتخاب او را به ریاست کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد اقدامی اصولی و شایسته و محصول مجاهدت های وی در عرصه رسیدن به اهداف این کمیسیون دانستند. از جمله رنه کاسن برنده جایزه صلح نوبل 1967 و تهیه کننده طرح اعلامیه حقوق بشر در این باره گفت:

«انتخاب والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی به ریاست کمیسیون حقوق بشر روح تازه ای به کمیسیون دمیده و براهمیت آن بعنوان مرجعی که ریاستش با یک عضو خانواده سلطنتی است که در راه تأمین حقوق بشر تلاش می کند، افزوده است.»

و آقای بویل (Boyel) رئیس اجلاس قبلی کمیسیون حقوق بشر در سخنانی که به هنگام آغاز کار اجلاس بیست و پنجم ایراد کرد، گفت: «شایستگی و لیاقت و مراتب فداکاری و صمیمیت والاحضرت [اشرف] در جهت تأمین حقوق جهانی بشر مورد ستایش و تجلیل قرار دارد.» مطبوعات وابسته و حیره خوار داخلی و خارجی که بزرگنمایی خاندان پهلوی در صدر دستور کارشان قرار داشت، این گونه ترهات و چاپلوسی ها در مورد اشرف پهلوی را در صفحات خود چاپ کردند. از جمله روزنامه «لاسوئیس» نوشت:

«والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی همیشه در دفاع از حقوق زنان پیشقدم و پیشاهنگ و نمونه و سرمشق بوده اند... مساعی والاحضرت در سطح جهانی نیز از آنچه در سطح ملی می باشد کمتر نیست. والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی در دوران دشوار و شرایط سخت و پیچیده ای عهده دار ریاست و رهبری کنفرانس جهانی حقوق بشر در تهران شدند. کنفرانس جهانی حقوق بشر وقتی جلسات خود را در تهران تشکیل داد که سالروز جنگ های شش روزه اعراب و اسرائیل بسیار نزدیک بود و نمایندگان بسیاری از اسرائیل و دول عرب در تهران، در مقابل یکدیگر صف آرایی کرده بودند.»

انتشار این گونه اظهار نظرها ساختارمندانه شخصیت های سیاسی خارجی و چاپ مطالب و مقالات چاپلوسانه در جراید وابسته و مزدور خارجی و داخلی، امر را به اشرف پهلوی مشتبه ساخت و حس جاه طلبی او را بیش از پیش برانگیخت و موجب شد که وی خود را مناسب

ترین فرد برای ریاست مجمع عمومی سازمان ملل متحد و حتی دبیر کل این سازمان بداند.

اشرف پهلوی اندکی بعد یکی از این خواسته های خود را بصورت علنی ابراز کرد و خواستار دستیابی به مقام ریاست مجمع عمومی سازمان ملل متحد شد. اما ریاست مجمع عمومی سازمان ملل در حوزه اقتدار برادرش نبود که به آسانی بدان دست یابد. وی در این عرصه با رقبای قدرتمندی از کشورهای مختلف جهان مواجه بود. رقبایی که هر یک سالها نخست وزیر یا وزیر امور خارجه یک کشور و یا وزنه ای قدرتمند در صحنه سیاسی جهان بودند و همگی بر اساس منافع ملی کشورشان پای به این عرصه گذاشته بودند. در حالیکه او تنها برای ارضای حس جاه طلبی خود به میدان آمده بود.

اشرف پهلوی برای اعلام کاندیداتوری خود باید ابتدا به عنوان رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد منصوب شد. اما این مقام از ابتدای تأسیس سازمان ملل، در تیول و انحصار وزیران امور خارجه بود و در آن زمان فرد قدرتمندی چون اردشیر زاهدی، م قام وزارت خارجه را داشت که حاضر به چشم پوشی از مقام ریاست هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل و واگذاری آن به اشرف پهلوی نبود. او که تا قبل از این ماجرا سه دوره پیاپی بعنوان رئیس هیئت نمایندگی ایران به مجمع عمومی سازمان ملل متحد رفته بود، حاضر نبود که با حضور اشرف، به عنوان یک عضو ساده و زیر نظر او در جلسات مجمع عمومی شرکت نماید. به همین سبب مبارزه قدرت شدیدی بین او و اشرف پهلوی آغاز شد که سرانجام با دخالت شاه این مبارزه به سود اشرف پایان یافت. اسدالله علم در خاطرات خود به این مبارزه قدرت و چگونگی دخالت شاه در آن اشاره می کند و می نویسد:

«25 / 6 / 49 ... والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی رئیس هیئت نمایندگی ایران در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد شده اند. وزیر خارجه - زاهدی - فوق العاده ناراحت است و کار شکنی می کند. اردشیر زاهدی با والا حضرت شاهدخت اشرف فوق العاده دشمنی دارد، چون خیال می کند باعث طلاق والا حضرت شهنواز او والا حضرت اشرف بودند. جریان را به عرض شاهنشاه رساندم که من این محافظه کاری [را] نمی توانم بکنم. اگر به اردشیر مرحمت دارید، والا حضرت از این کار منصرف شوند و اگر برعکس است، اردشیر فضولی نکند. فرمودند به اردشیر بگو فضولی نکند و کارها را انجام دهد.»

بدین ترتیب و با دخالت شاه، اردشیر زاهدی مسند و مسئولیت ریاست هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل را بطور کامل به اشرف پهلوی واگذار کرد و از این زمان به بعد سازمان ملل متحد در قبضه قدرت باند اشرف قرار گرفت. اعضای شاخص باند اشرف در این سالها عبارت بودند از: فریدون هویدا (که جایگزین مهدی وکیل شد)، مجید رهنما، پرویز راجی، که تحت عنوان مشاور در کنار اشرف بود، ریاست گروه مشاوران او نیز برعهده ایرج امینی - پسر دکتر علی امینی نخست وزیر ایران در آغاز دهه 1340 - بود.

در ترکیب اعضای هیئت نمایندگی ایران تنها مهدی وکیل که عنوان سفیر ایران در سازمان ملل را داشت، با باند اشرف همخوانی نداشت. مهدی وکیل از دوستان نزدیک اردشیر زاهدی و از اعضای باند او بود و افزون بر اینکه زاهدی را در جریان مشروح کارها و زد و بندهای اعضای باند اشرف می گذاشت، در نهان خرابکاری هایی در راه برنامه های اشرف مرتکب می شد. پس از چندی اشرف برای یکدست کردن افراد زیر دست خود و اعضای هیئت نمایندگی ایران، خواستار تعویض مهدی وکیل شد. اما اردشیر زاهدی با این امر مخالفت کرد و به شاه گزارش داد که خواهش می خواهد خارج از کنترل وزارت امور خارجه و به دور از نظارت و رهنمودهای اعلیحضرت همایونی در سازمان ملل متحد فعال مایشاء باشد.

این گزارش تأثیر دلخواهی در شاه گذاشت و موجب شد تا اشرف را دیوانه خطاب کند و از او بخواهد یا از وزارت امور خارجه تمکین نماید و یا فوراً فعالیت در سازمان ملل متحد را رها کرده و به ایران بازگردد. به این ترتیب اشرف موفق به تعویض مهدی وکیل نشد و او چند ماه دیگر در این مسند باقی ماند. اما اشرف فکر تعویض او را رها نکرد و همچنان مترصد فرصت برای عملی کردن این نقشه خود بود. این فرصت 8 ماه بعد به دست آمد و اردشیر زاهدی از مقام وزارت امور خارجه کناره گرفت و با رفتن او مهدی وکیل نیز جای خود را به فریدون هویدا داد.

تلاش دولت برای انتخاب اشرف

بلافاصله پس از انتصاب اشرف به عنوان رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد، کارگزاران وزارت دربار و وزارت امور خارجه تلاش برای تحقق خواست اشرف پهلوی، یعنی ریاست مجمع عمومی سازمان ملل متحد را آغاز کردند. درباره این اقدامات اسناد متعددی وجود دارد. به موجب یکی از این اسناد، مجید رهنما در مهر ماه 1349 به ملاقات «اوتانت»، دبیرکل وقت سازمان ملل متحد می رود و نظر او را در مورد نامزدی اشرف برای ریاست مجمع عمومی جویا می شود. البته اوتانت با زیرکی هر چه تمام تر با این موضوع برخورد می کند و ضمن اینکه از اعلام کاندیداتوری اشرف استقبال می نماید، امکان عملی شدن آن را به این سبب که یک بار دولت ایران مقام ریاست مجمع عمومی سازمان ملل متحد را در اختیار داشته، بعید می داند و آن را منوط به موافقت سایر داوطلبان از دیگر کشورها می کند. لازم به ذکر است که در اواسط دهه 1320 نصرالله انتظام رئیس هیئت نمایندگی ایران به ریاست مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسیده بود. با هم گوشه ای از گزارش مجید رهنما درباره ملاقات با دبیر کل سازمان ملل را می خوانیم:

«... درباره امکان پیشنهاد کردن نامزدی والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی برای ریاست مجمع عمومی از طرف ایران، اظهار داشت، مسلماً اگر چنین پیشنهادی از طرف گروه آسیایی بشود، با استقبال فراوان گروه های دیگر روبرو خواهد شد، چون معظم لها در سمت های بین المللی گوناگونی که داشته اند، احترام زیادی در محافل جهانی برای خود به دست آورده اند و من هم شخصا بی اندازه خوشوقت خواهم شد که یک دوره زیر نظر والا حضرت کارکنم، ولی حتما باید پیشنهاد از طرف گروه آسیایی داده شود. البته به علت اشتیاقی که همه کشورها برای احراز این سمت دارند، هم اکنون سنتی برقرار شده که اولویت نامزدی به ممالکی داده شود که هیچ یک از اتباع آنها رئیس نشده باشد...» به این ترتیب اوتانت دبیر کل وقت سازمان ملل متحد، انتخاب اشرف به ریاست مجمع عمومی را به طور تلویحی غیر ممکن اعلام می کند. اما شاه برای برآورده ساختن آرزوی خواهش به دولت دستور می دهد تا برای جلب نظر گروه آسیایی تلاش نمایند:

«تلگراف رمز از تهران

جناب آقای رهنما

تلگراف شماره 219 جنابعالی از شرفعرض پیشگاه مبارک گذشت. امر و مقرر فرمودند که ببینید برای جلب نظر و موافقت گروه آسیایی چه می شود کرد و با توجه به نکاتی که خودتان و همچنین اوتانت گوشزد نموده اید، اقداماتی را که بایستی چه در تهران و چه در نیویورک و چه در پایتخت های کشورهای عضو گروه آسیایی نمود طرح ریزی نمایید و به وزارت خارجه نیز اعلام دارید تا مورد احترام قرار گیرد.

خلعتبری

« 49 / 7 / 26 »

پس از وصول این دستور، مجید رهنما با نماینده ژاپن دیدار می کند و موضوع نامزدی اشرف پهلوی برای ریاست مجمع عمومی را با وی در میان می گذارد. او هم با ارائه مشتی تعارفات، احراز مقام ریاست مجمع عمومی سازمان ملل متحد را حق کشورهای که تا کنون نماینده نداشته اند می داند:

« ... مشارالیه [نماینده دائم ژاپن در سازمان ملل] اظهار داشت که ظاهراً سوء تفاهمی پیش آمده، چون نماینده ما هیچگاه نگفته بود ژاپن خیال ندارد نامزد این پست باشد ... در حال حاضر کشورهای منطقه ما که تاکنون هیچگاه ریاست مجمع را نداشته اند، مشغول مطالعه هستند ... و اساساً نظر ما همیشه آن بوده است که باید به این گروه از کشورها حق تقدم داد...»

در همین ایام اندونزی مصمم بود که یکی از شخصیت های خوشنام خود در عرصه بین المللی به نام آدام مالیک را کاندیدای این مقام نماید. از آنجا که «آدام مالیک» سال ها وزیر امور خارجه اندونزی بود و در عرصه سیاسی جهان بسیار سرشناس و پر آوازه بود، اشرف پهلوی خواست تا غلامعباس آرام برای مذاکره به اندونزی اعزام شود تا او بتواند از طریق اعطای یک سلسله امتیازات سیاسی و اقتصادی، از این اقدام اندونزی جلوگیری کند:

«از یکی از سفرای اندونزی ... درباره ریاست مجمع عمومی سال آینده استحضار کردم. به طور خیلی خصوصی و محرمانه گفت که مقامات اندونزی در فکر آنند که یک شخصیت مهم کشور خود را که بتواند مورد قبول گروه واقع شود برای این سمت نامزد کنند... و ممکن است آدام مالیک وزیر خارجه فعلی را پیشنهاد نمایند، به نظر اینجانب شاید صلاح باشد که توجه خاص دولت به این موضوع هم به سفیر اندونزی در تهران و هم از طریق سفارت شاهنشاهی در جاکارتا به اطلاع مقامات ذی نفوذ اندونزی برسد ... به نظر والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی اگر قرار باشد علاوه بر اقدامات عادی سیاسی سفیر فوق العاده ای برای مذاکره با کشورهای خاور دور اعزام گردد... مقتضی باشد که نام جناب آقای عباس آرام به شرفعرض ملوکانه پیشنهاد شود.

رهنما

اشرف پهلوی که سودای ریاست مجمع عمومی را در سر می گذراند، خواستار اعمال نفوذ رسمی دولت ایران شد و طی یک تلگراف از اسدالله علم خواست تا با کسب اجازه از شاه، در سطح دولت تماس های مستقیمی با کشورهای گروه آسیایی برقرار شود و آنها را از معرفی کردن کاندیدا برای ریاست مجمع عمومی سازمان ملل منصرف نمایند. متن تلگراف اشرف پهلوی به این شرح است:

«رزم

جناب آقای علم وزیر دربار شاهنشاهی

غالب اعضای گروه آسیایی نسبت به امکان [انتصاب] من به ریاست آتی مجمع اظهار خوشوقتی می کنند و چنین استنباط می شود، اگر از کشورهای که تاکنون رئیس مجمع نداشته نامزدی [تعیین] نشود و ایران رسماً داوطلب شود، مورد تأیید گروه قرار خواهد گرفت. نتیجه مذاکرات و تماس های خصوصی [ای] که تا کنون بایشتر نمایندگان گرفته شده آن است که 27 عضو گروه آسیایی که تاکنون رئیس مجمع نداشته اند، غالب کشورها عدم تمایل خود را ... ابراز داشتند. نامزدی قبرس هیچگونه شانسی ندارد و از آنجا که ژاپن در شورای امنیت و شورای اقتصادی و اجتماعی امروز هم در کمیته سهمیه ها انتخاب شده است، می توان تصور کرد که حتی اگر نامزدی پیشنهاد کند، در حال حاضر مورد پشتیبانی قرار نخواهد گرفت. با این وصف تنها کشورهایی که اینک ممکن است نامزد داشته باشند و اگر پیش بیایند و مسئله اصلی انتخاب مجدد را به میان آورند شانس ما را ضعیف خواهد کرد. مالزی و تایلند و سنگاپور و بخصوص اندونزی است. همان طور که قبلاً به استحضار رسید، حتی ممکن است کشورهای آسیای شرقی دور یکدیگر جمع شوند و یک نفر را از میان خود به گروه آسیایی پیشنهاد کنند. از این رو شاید صلاح باشد که با کسب اجازه از پیشگاه مبارک ملوکانه در سطح دولت تماس های مستقیمی با کشورهای چهار گانه فوق گرفته شود تا آنها را از پیشنهاد احتمالی نامزد منصرف نمایند و هیئت نمایندگی را از جریان امر مستحضر فرمایند.

اشرف پهلوی

5 / 8 / 49 « 1 »

سرانجام تلاش برای انتخاب اشرف پهلوی به ریاست مجمع عمومی سازمان ملل متحد با این تلگراف به پایان می رسد:

«جناب آقای رهنما - نیویورک

از شرفعرض پیشگاه ملوکانه گذشت. اگر اندونزی جداً داوطلب است، بهتر است به نفع آنها کنار رفت، بخصوص که رسم نیست از یک کشور دومرتبه رئیس انتخاب شود.

اردشیر زاهدی

3 / 9 / 49 « 2 »

در سودای دبیر کلی سازمان ملل

جاه طلبی های اشرف پهلوی حد و مرزی نداشت. او به دلیل روحیه قدرت طلبی اش و نیز به دلیل این که در متن چاپلوسی های رایج دربار پهلوی بزرگ شده بود، خود را در شمار افراد بسیار بزرگ جهان تصور می کرد. به همین سبب از زمانی که به عنوان رئیس هیئت نمایندگی ایران به سازمان ملل متحد رفت و توان و قدرت دبیر کل این سازمان را از نزدیک مشاهده کرد، در اندیشه دستیابی به مقام دبیر کلی سازمان ملل افتاد. اسدالله علم در خاطرات خود رد این مورد چنین می نویسد:

« 49 / 10 / 26 ... ظهر در دفترم با والا حضرت شاهدخت اشرف نهارخوردم که مطالبی که دارنمایشونم و به عرض برسانم . والا حضرت خیال

دارند دبیر کل سازمان ملل در سال 1973 بشوند. حالا 1971 است. چقدر توفیق حاصل کنند، نمی دانم. دو ساعتی با ایشان مذاکره کردم.» اشرف برای رسیدن به این آرزوی خود تلاش وسیعی را مبدول می داشت. برای اینکه زمینه های لازم برای این انتخاب را فراهم آورد، بطور بی حساب و کتاب و گسترده ای ازبیت المال ملت مسلمان ایران هزینه می کرد. از جمله این اقدامات باید به تعهد دومیلیون دلاری وی برای کمیسیون زنان سازمان ملل و در خواست کمک چهل میلیون دلاری برای کنترل جمعیت جهان اشاره کرد. البته اینگونه جاه طلبی ها و آرزوهای اشرف موجب خنده شاه می شد. اسدالله علم در این مورد می نویسد:

«یکشنبه 8 / 10 / 53... عرض کردم والا حضرت اشرف استدعای شرف یابی دارند. عرایض زیادی دارند. من جمله این که ایران این همه دردنا به رژیم میلیتیر و اتوریتر معروف شده، شاهنشاه برای بعضی امور من جمله کنترل جمعیت توسط ایشان مبلغ چهل میلیون دلار در اختیار سازمان ملل متحد قرار دهد که این طور جنبه انسانی هم رعایت شده باشد. شاهنشاه خندیدند و فرمودند، خوب دیگر چه می خواهند؟ ما دو ماه قبل گفتیم دومیلیون دلار برای زن به ایشان بدهند. عرض کردم والا حضرت میخواهند کم انشاء... دبیر کل سازمان ملل بشوند و دارند زمینه را فراهم می کنند. شاهنشاه خیلی خندیدند...»

سوء استفاده مالی به بهانه سازمان ملل

انتصاب اشرف پهلوی به عنوان نماینده ایران در سازمان ملل فرصت ویژه ای برای سوء استفاده و غارت بیت المال در اختیار او گذاشته بود. اشرف به بهانه سفر به نیویورک و شرکت در مجامع و کمیسیون های سازمان ملل با انواع و اقسام تمهیدات، هر سال چندین مرتبه و هر بار مبالغ کلانی از دولت می گرفت. در میان اسناد موجود درباره اشرف پهلوی نمونه های متعددی درباره هزینه های کلان سفرهای اشرف به آمریکا برای شرکت در جلسات سازمان ملل متحد وجود دارد. او تا قبل از انتخاب به ریاست کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، ماهانه 50 هزار دلار به عنوان هزینه سفر دریافت می کرد:

« تاریخ : 8 / 10 / 1348

محرمانه، خیلی فوری

جناب آقای هویدا، نخست وزیر محترم؛

چون والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی از اوایل فوریه که کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل متحد تشکیل می گردد. به مناسبت اینکه ریاست این کمیسیون را بر عهده دارند، به آمریکا تشریف فرما خواهند شد و ناچار باید تا آخرین جلسه - روی هم رفته هشت هفته - در جلسات آن شرکت فرمایند. هزینه مسافرت معظم لها در دفعات گذشته گویا برای یک ماه پنجاه هزار دلار حواله می شده، این مرتبه به همان نسبت، چون مدت دوبرابر است مخارج سفر را دستور فرمایید، سپاسگزارم .

وزیر دربار شاهنشاهی - اسدالله علم «

چون پرداخت این گونه وجوه به اشرف پهلوی، خارج از دستور العمل بودجه مصوب دولت و افزون بر اعتبار تخصیصی برای هزینه های هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل و بودجه وزارت دربار بود، هیئت دولت برای قانونی جلوه دادن آن، برای هر مورد از این گونه پرداخت ها یک تصویب نامه خاصی تهیه و صادر می کرد.

اشرف برای وصول هر چه سریعتر این گونه وجوه، به صورت همزمان از سه طریق اقدام مینمود. وی ابتدا موافقت شاه را برای پرداخت هر فقره جلب می کرد، سپس وزیر دربار را وادار می نمود تا به صورت رسمی و مکتوب نظر شاه را ابلاغ کند و تصویب و پرداخت آن را از نخست وزیر بخواهد و چند روز بعد از طریق رئیس دفترش نامه ای به نخست وزیر می فرستاد و خواستار واریز وجه مورد نظر به حساب دلخواهش در خارج از کشور می شد.

اشرف پهلوی هر سال چندین مرتبه به خارج از کشوری رفت و ماه های متوالی را در آمریکا و کشورهای اروپایی سپری می کرد و با سوء استفاده از عنوان رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد، خواستار پرداخت هزینه سفر خود میشد. به دونهونه سند درباره پرداخت هزینه سفر اشرف در سال 1353 توجه فرمایید. به موجب این دو سند، نامبرده مبلغ 900 هزار دلار دریافت داشته است. نخستین سند به این شرح است:

«دربار شاهنشاهی

تاریخ 19 / 4 / 53

محرمانه - فوری

جناب آقای هویدا نخست وزیر

حسب الامر مبارک شاهنشاه آریا مهر برای تشریف فرمایی والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی به سازمان ملل متحد و چهار کشور اروپایی مبلغ چهارصد هزار دلار مورد نیاز فوری است. خواهشمند است مقرر فرمایید هم ارز ریالی مبلغ فوق را چک در وجه امور مالی دربار شاهنشاهی صادر و ارسال فرمایند.

وزیر دربار شاهنشاهی»

امیر عباس هویدا نخست وزیر در حاشیه این نامه چنین دستور داده است:

«جناب آقای هدایتی، فوراً اقدام شود و تصویب نامه بعداً به اسم دربار شاهنشاهی صادر شود.»

و در دومین سند که در بهمن ماه 1353 صادر شده است، چنین آمده است:

«30 / 11 / 1353

محرمانه - خیلی فوری

جناب آقای علم وزیر دربار شاهنشاهی؛

در اجرای اوامر مطاع مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریا مهر چک شماره 674001 به مبلغ سی و سه میلیون و هشتصد و هفتاد و پنج هزار ریال هم ارز ریالی پانصد هزار دلار جهت هزینه های مسافرت ... والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی به پیوست ایفا می گردد.

خواهشمند است دستور فرمایید وصول وجه را اعلام فرمایند.

امیرعباس هویدا»

اشرف که می دانست هیچگونه حساب و کتابی بر پرداخت های دولتی به او و دیگر اعضا و وابستگان خاندان سلطنت حاکم نیست و کلیه درخواست های مالی اش، توسط مقامات چاپلوس دربار و دولت قبول و پرداخت خواهد شد، به طور مرتب به میزان هزینه سفر درخواستی اش می افزود. او از همین طریق موفق شد تا میزان هزینه سفر خود به سازمان ملل و دیگرکشورها را که درسال 1348 ماهانه 50 هزار دلار بود، ابتدا به یکصد هزار دلار برساند و آن را از بهمن ماه سال 1353 به 250 هزار دلار برای هر سفر افزایش دهد. آخرین سندی که درباره پرداخت هزینه سفر اشرف پهلوی در اختیار ما قراردارد، مربوط به مرداد 1357 و دوران نخست وزیری جمشید آموزگار است، که بر اساس آن مبلغ 000/720/84 ریال به وی پرداخت شده است:

«والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی

پیشکاری

تهران - 22 مرداد 2537 [1357 شمسی]

شماره 3750

نخست وزیری، جناب آقای علی فرشچی، معاون محترم نخست وزیر، ضمن اظهار امتنان وصول مرقومه شماره 4-201 / مورخ 2 / 4 / 2537 [1357] و یک برگ چک پیوست آن به مبلغ 000/720/84 ریال بابت هزینه مسافرت های والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی را به استحضار می رساند.

پیشکاری والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی

محمود صدقی - مشاور حقوقی»

این مبلغ بابت مسافرت اشرف به فرانسه و آمریکای جنوبی و نیویوک پرداخت شده است و یک حساب سرانگشتی اثبات می کند که وی در آخرین ماه های اقتدار خاندان پهلوی بابت هر سفر مبلغ دومیلیون و 118 هزار تومان دریافت می کرده است.

سوء استفاده با پوشش خیریه

سوء استفاده اشرف نهایت نداشت. او حتی به سازمان های خیریه ای که زیر نظر و به اصطلاح با ریاست عالی او اداره میشد، رحم نمی کرد و بخش عمده ای از درآمدهای آنان را برداشت می نمود. سازمان خدمات شاهنشاهی وزارت اجتماعی یکی از این سازمان های خیریه بود که سرپرستی آن بر عهده اشرف پهلوی قرار داشت. این سازمان ظاهراً چند پرورشگاه و درمانگاه را زیر پوشش داشت. هزینه این سازمان از سوی دولت و از محل بودجه کشور پرداخت می شد و برای کمک به برنامه های به اصطلاح خیریه آن هر هفته یک سری بلیت لاتاری با عنوان بخت آزمایی منتشر می شد که هر هفته روزهای چهارشنبه فرعه کنشی انجام می گرفت و صدها هزار تومان جایزه نقدی و جنسی به بردگان این بلیت ها، پرداخت می شد. بلیت های بخت آزمایی یکی از منابع در آمد اشرف پهلوی بود و بر اساس نوشته ارتشید فردوست، اشرف هر هفته 4 تا 5 میلیون تومان از در آمد فروش بلیت های بخت آزمایی را برای خود برداشت می کرد. او افزون بر این برداشت غیرقانونی، بودجه دولتی این سازمان را هم مورد تعرض قرار میداد و به بهانه های مختلف بخش عمده ای از آنرا به حساب های بانکی خود واریز مینمود. در فروردین سال 1358، کارکنان سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، اعلامیه ای انتشار دادند و طی آن مواردی از سوء استفاده های اشرف پهلوی از بودجه این سازمان را افشا کردند. به طوری که در این افشاگری دیده میشود در سالهایی که سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی می بایست خدمات خود را به اجتماع و مردم محروم عرضه کند، این خدمات را فقط به اشخاصی نظیر، اشرف پهلوی و عوامل دست نشانده رژیم پهلوی عرضه می کرد. بر اساس صورتی که در این اعلامیه وجود دارد، در فاصله 1354 تا 1357، مبلغ 127 میلیون و 411 هزار و 151 تومان به حساب اشرف پهلوی واریز شده است.

در یکی از این اسناد که تاریخ 30 / 11 / 1356 را برپیشانی خود دارد، مدیر عامل سابق این سازمان - عبدالرضا انصاری - به امور مالی چنین نوشته است:

«آقای رحمانی، حسب الامر مبارک والا حضرت اشرف پهلوی مقتضی است مبلغ پنجاه میلیون ریال از محل ردیف مربوط به مسافرت ها، بابت بودجه سال آینده به حساب معظم لها واریز فرمایید.»

لیست مبالغی که به حساب اشرف پهلوی ریخته شده است همراه با شماره سند و سال صدور سند به شرح زیر است:

«- همه ساله مبلغ 80 میلیون ریال هزینه مسافرت (سند شماره 8 / 8 سال 56)

- حق بیمه هواپیمایی سسنا متعلق به اشرف مبلغ 626249 ریال (سند شماره 1014، سال 56)

- پرداختی بابت بهای اجناس بنیاد اشرف پهلوی مبلغ 1468323 ریال (سند شماره 1420، سال 1355)

- پرداخت وجه نقد به دفتر اشرف پهلوی مبلغ 35685859 ریال (سند شماره 820، سال 56)

- پرداخت وجه نقد به حساب اشرف پهلوی مبلغ 397037401 ریال (طی ده فقره سند از سال 54 تا 57)

- پرداختی بابت اقساط خرید دوفروند جت فالکن برای اشرف پهلوی مبلغ 83919929 (طی 4 فقره سند از سال 1354 تا 56).»

در اسفند ماه 1357، خانه مسکونی جعفر شریف امامی، نخست وزیر محمد رضا پهلوی مورد بازرسی مامورین کمیته قرار گرفت و اسناد موجود در این خانه به مسجد محمدیه در خیابان دولت، چهار راه رستم آباد انتقال یافت. به نوشته یکی از نویسندگان و خبرنگاران روزنامه کیهان که برای تهیه گزارش به این مسجد رفته بود. در لایبای این اسناد یک نامه اداری که طی آن غلامرضا گلسترخی پیشکار اشرف پهلوی درخواست پرداخت مبلغ یک میلیون 200 هزار دلار بابت هزینه اشرف پهلوی کرده بود، جلب توجه می نمود. بر اساس این نامه قرار بود اشرف از پاریس به آمریکا و برزیل برود و مجدداً به پاریس باز گردد. متن این سند در کیهان مورخه 9 / 12 / 1357، چاپ شده است.

سند دیگری که در میان نامه ها و مدارک کشف شده از خانه شریف امامی خود نمایی می کرد، تصویب نامه هیئت وزیران در مورد پرداخت 300 هزار دلار بابت هزینه سفر اشرف پهلوی به سوئیس و ناپلند بود:

«هیئت وزیران در جلسه مورخه 12 / 10 / 2536 [1356] به استناد ماده 48 قانون محاسبات عمومی ..تصویب نمودند... معادل سیصد هزار دلار در سال جهت هزینه مسافرت رسمی والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی به کشورهای سوئیس و تایلند ... در اختیار پیشکاری والا حضرت قرار گیرد.»
این تصویب نامه را جمشید آموزگار امضا کرده است.

نخستین مسئولیت رسمی اشرف

اشرف پهلوی با اینکه از نخستین روز پادشاهی برادرش در بسیاری از امور دخالت میکرد و جای پایش در بسیاری از بلوهای سیاسی اوایل دهه 1320 دیده می شد و همواره آرزو داشت تا در مسند سرپرستی و ریاست سازمان یا نهادی قرار گیرد و بتواند به صورت رسمی مقامهای مهمی را به دست آورد. این خواست اشرف در روز ششم اردیبهشت ماه 1326 تحقق یافت و محمدرضا پهلوی وی را به نیابت ریاست عالی سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی منسوب کرد. ریاست عالی این سازمان راشاه بر عهده داشت و گروهی از رجال و معاریف وقت عضو هیئت امنای آن بودند.

در شهریور 1320 زمانی که رضاخان مجبور به ترک ایران شد، کلیه املاک و مستغلاتی را که به نام او در دفاتر اسناد رسمی کشور ثبت شده بود، به پسرش محمد رضا بخشید. از آنجا که رضاخان کلیه این املاک را به مدد فرماندهان ارتش و به زور سرنیزه غصب کرده بود، انتقال آنها به پسرش موجب سروصدای بسیاری در جامعه شد و به موضوع مهم کشور بدل شد. تا جاییکه نمایندگان مجلس در نطق های خود به غصبی بودن این املاک اشاره می کردند و روزنامه های کشور تیرت اصلی خود را به آن اختصاص میدادند و حتی رادیو بی. بی. سی نیز که روزگاری حامی رضاخان بود، این املاک را یکی از بارز ترین دیکتاتوری رضاخان معرفی می کرد و از این طریق او را مورد سرزنش قرار می داد. زمانی که اعتراضات مردمی اوج گرفت، محمدرضا پهلوی قول داد تا آنها را به صاحبانش برگرداند و هیئتی را مامور بررسی ادعاهای افرادی که رضا خان املاک آنها را به زور گرفته بود، کرد و برای فارغ شدن از سر و صداها و اثرات منفی آن، در نخستین روزهای پس از انتصاب به سلطنت، این اموال را به دولت واگذار کرد و از دولت خواست تا کلیه درآمدهای ناشی از این املاک و مستغلات را صرف امور خیریه کند. اما این اقدام محمدرضا پهلوی فربیی برای گذر از بحران بود. او پس از این که احساس کرد به اندازه کافی مقتدر شده است، در اندیشه باز پس گرفتن این املاک و مستغلات افتاد و پس از بهره گیری از مشاوران خود در اردیبهشت ماه سال 1326 تشکیلاتی به نام سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را ایجاد کرد و طی فرمانی کلیه املاک و مستغلات موروثی اش را ازدولت پس گرفت و آنها را در اختیار سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی قرار داد و این سازمان را مامور ساخت تا بخشی از درآمدهای حاصله از این املاک و مستغلات را تحت لوای مصرف امور خیریه به حساب وی و خواهرش واریز نماید.

براساس این فرمان شاه شخصا ریاست عالی سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را برعهده گرفت:

«... نظر به اینکه بهبود وضع بهداشت و درمان بیماران و بینوایان و ترفیه حال مستمندان همواره منظور نظر ماست، لهدابه موجب این دستخط برای انجام این منظور سازمان مستقلی به نام سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تحت ریاست عالی شخص خودمان تأسیس و مقرر می داریم هیئتی که مطابق اساسنامه سازمان تشکیل می شود، وظایف محوله خود را به موقع اجرا بگذارد...»

و در قدوم دوم، شاه سرپرستی این مرکز را به فرد جاه طلبی همچون اشرف پهلوی سپرد. این سازمان از همان نخستین روزهای تأسیس به تشکیلاتی برای سوءاستفاده و وسیله ای برای غارت اموال مردم مبدل شد و به جای صرف درآمدها و عایدات خود در راه بهبود و ارتقاء سطح زندگی فقرای جامعه بعدها بساط لاتاری را گسترده و زیر پوشش بلیت های بخت آزمایی و اختصاص جوایز 25 هزار و 100 هزار تومانی به بردگان این گونه بلیت ها به تاراج هرچه بیشتر مردم مشغول شد.

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی مهم ترین وسیله و اهرم اشرف پهلوی برای گرفتن بودجه و اعتبارات ازدولت و وجوه و هدایای نقدی از مردم بود. اشرف از سالهای نخستین سال های تأسیس سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی بساط اخاذی را گسترده و از طریق جراید و تبلیغات و با بهره گیری از موقعیت خود، دولت را زیر فشار میگذاشت تا هرچه بیشتر از دولت بودجه و اعتبار بگیرد. با وجود آنکه این تشکیلات در آغاز کار، قرار بود از رهگذر در آمد املاک و مستغلات محمدرضا پهلوی به یاری فقرا بنشاند، با این همه اشرف چهارسال پس از تأسیس، طی یک مصاحبه مطبوعاتی از دولت تقاضای کمک کرد و طی مصاحبه ای مطبوعاتی که با حضور مدیران و خبرنگاران جراید معتبر آن ایام ترتیب یافته بود، گفت:

«چهار سال است که سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی خستگی ناپذیر، شبانه روزی برای این کشور کار می کند و بدون صدا و بدون هیچگونه تبلیغاتی تمام دردهای مردم را علاج کرده است ... من از تمام روزنامه نویسان خواستم بیایند و آنچه درباره این سازمان میل دارند بپرسند... من خوشحال میشوم که آنها رسیدگی کنند و آنچه را که فهمیده اند، با نوشتن مقالاتی در اختیار افکار عامه بگذارند. من ادعا میکنم که سازمان شاهنشاهی در این کشور تنها سازمانی است که به درد واقعی مردم می رسد تا آنجا که مقدورش است به این کشور خدمت می کند...»

اشرف در این مصاحبه به «وزارت بهداری» حمله کرد و مدعی شد که این وزارتخانه نمی تواند جوابگوی نیازهای مردم باشد و به وظایف خود نمی تواند عمل کند و سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را تنها سازمان و تشکیلاتی که به امر درمان و دارو و بهداشت مردم میپردازد، معرفی کرد و افزود:

«اگر وزارت بهداری می توانست آن طور که لازمه اش می باشد به امور بهداشتی مملکت برسد، چه بهتر، [چون] دیگر واقعاً این سازمان برای امر بهداشت لزومی نداشت. تا زمانی که وزارت بهداری درست نشده و به وظیفه ای که دارد نمی تواند عمل کند، نمی توان گفت که سازمان شاهنشاهی زاید است ... روزی که سازمان به وجود آمد، فکر اولیه اعلیحضرت همایونی این بود که با بخشیدن کلیه اموالشان به بهداشت و فرهنگ کشور، خدمت شود. الان برای سازمان شاهنشاهی پلان بزرگی کشیده ایم که در بیشتر نقاط کشور درمانگاه احداث شود. در نتیجه چهار سال خدمت و زحمت به این نتیجه رسیده ایم که بهترین نوع کمک به بهداشت این مملکت احداث درمانگاه ها است ... در نظر داریم این درمانگاه ها را اضافه کنیم ولی متأسفانه بودجه تکافوی نقشه وسیعی که داریم را نمی کشد [نمی کند] ... من از آقایان روزنامه

نویسان برای این دعوت کرده ام تا در این کار خیر تشریک مساعی کنند و کارهایی که سازمان شاهنشاهی کرده است [را] بنویسند تا مردم بفهمند تا پیش از پیش در خدمت به هم نوع موفق باشیم ...»

به این ترتیب اشرف پهلوی اخاذی از مردم و تجاوز و ثروتمندان و فشار به دولت را برای گرفتن بودجه آغاز کرد. اما مدت کوتاهی نگذشته بود که دکتر مصدق به نخست وزیری رسید و اشرف پهلوی را به همراه مادرش به خارج از کشور تبعید کرد و دکان سوءاستفاده او تعطیل شد. با کودتای 28 مرداد، سر و کله اشرف بار دیگر در صحنه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی پیدا شد و در مراسم بازگشت او به کشور در اسفند ماه 1332 تنی چند از مدیران و هیئت امنای این سازمان حضور یافتند و او مجدداً اخاذی را از سر گرفت.

غارت بیت المال به بهانه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی نهایت و پایانی نداشت. هر چه اسکناس به کام این هیولا ریخته میشد، پول بیشتری طلب می کرد. به طوری که سالانه 6 میلیون تومان از بودجه دولت و 600 هزار تومان از درآمد شهرداری تهران را به خود اختصاص می داد. در حالیکه این سازمان ظاهراً بنیادی خیریه و غیر دولتی بود و تخصیص بودجه از سوی دولت برای آن برخلاف اصول قانون اساسی ایران بود:

«با تأسیس این سازمان، دربار نقش اجرایی گسترده ای در امور کشور یافت و بر خلاف تصریحات متمم قانون اساسی بر بخش بزرگی از فعالیت های اجتماعی-که در عین حال سود آور بود و حیطه فعالیت های درمانی بهداشت دولت را تنگ تر و کم رنگ تر میکرد-دست گذاشت.» در هیئت مرکزی و امنای این سازمان 40 نفر از شخصیت های مهم کشور عضویت داشتند که همگی با فرمان شاه انتخاب می شدند و این امر یکی از ده ها عیوب آن بود، اما هرچه بردامنه فعالیت سازمان شاهنشاهی افزوده میشد، به همان مقدار از توانایی های وزارت بهداشتی کاسته می شد. در رقابت بین وزارت بهداشتی و سازمان خدمات اجتماعی، همیشه کفه ترازو و تعادل به سود اشرف پهلوی به هم می خورد و او را از رانت و قدرت خود به عنوان خواهر شاه برای سوءاستفاده هر چه بیشتر سود می برد. هیئت امنا و هیئت مدیره سازمان محلی امن برای استراحت و پاداش گرفتن و ثروتمند تر شدن مقامات و رجال چاپلوس دوران محمدرضا پهلوی بود.

این سازمان شبکه ای از مطبوعات حیره خوار را در اطراف خود داشت و از طریق درج آگهی های بلیت های بخت آزمایی به آنها کمک میکرد و ریاست روابط عمومی آن بر عهده فرهاد هرمزی بود. هرمزی برای انجام این کمک ها یک سازمان تبلیغاتی به نام فاکوفا ایجاد کرده بود و از طریق آن به روزنامه نگاران و جراید کمک مالی می کرد.

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، از ابتدای دهه 1340 بر حجم فعالیت هایش افزود و از طریق چاپ میلیون ها بلیت بخت آزمایی در طول هفته و اجاره و انحصار چاپ کتاب های درسی و پرداخت وجوهاتی به مقامات، اقدام به تبلیغ برای اشرف پهلوی می کرد. این گونه بذل و بخشش ها موجب شده بود تا مطبوعات کشور اشرف را موجودی رقیب القلب، مهربان و خوش قلب به مردم معرفی می کردند.

اشرف تنها از راه فروش بلیت های بخت آزمایی ماهانه 5 میلیون تومان از سازمان خدمات اجتماعی دریافت می کرد که این مبلغ در آن سالها رقم بسیار بالایی بود. با وجود آنکه در اوایل دهه 1350 فعالیت های بسیاری از درمانگاه های سازمان در شهرهای مختلف ایران متوقف شده بود و جمعیت شیر و خورشید سرخ - که ریاست آن بر عهده خواهر ارشد شاه شمس پهلوی بود - حضوری پر رنگ تر در این زمینه یافته بود.

تشکیل سازمان زنان ایران

اشرف پهلوی در تاریخ 19 مرداد 1345 طی پیامی که از شبکه سراسری رادیوایران پخش شد، تشکیل سازمان زنان ایران را اعلام کرد. او در این پیام چنین گفت:

«جنبش اجتماعی بانوان ایران که از سالها پیش با تشکیل گروه های مختلف و تخصصی آغاز شده بود، با به دست آوردن نتایج ثمر بخش و غیر قابل انتظار اینک مراحل تکمیل خود را طی می کند و این گروه ها در راه شناساندن مقام زن به جامعه نقش عمده ای را ایفا کرده اند.» به این ترتیب از فردای همان روز، اشرف پهلوی افزون بر عناوین مختلفی که داشت، به عنوان «ریاست عالی سازمان زنان ایران» مطرح شد و جراید و رسانه های مختلف دیداری و شنیداری کشور از او با این عنوان جدید یاد می کردند.

یکی از اولین اقداماتی که پس از تشکیل سازمان زنان ایران و زیر پوشش شعار تساوی زن و مرد انجام شد، اعزام دختران به خدمت سربازی و حضور بدون حجاب در پادگان ها بود.

رژیم پهلوی ترتیبی اتخاذ کرده بود که این برنامه از سوی سازمان زنان ایران و به عنوان یکی از اهداف و خواست های دختران و زنان کشور مطرح شود. به همین سبب اشرف پهلوی در سخنرانی نخستین اجلاس مجمع عمومی سازمان زنان ایران که در آبان ماه 1345 در تهران برگزار شد، به این امر پرداخت.

در قطعنامه پایانی این اجلاس از دولت تشکیل سپاه دانش و عمران با شرکت زنان ایرانی و اعزام آنان به روستاها خواسته شد. متعاقباً دولت با تدوین لایحه خدمات اجتماعی زنان ایرانی، خدمت سربازی برای دختران دیپلمه و لیسانسه و دکتر را اجباری کرد و سازمان وظیفه عمومی کشور آنان را به خدمت وظیفه احضار نمود و پس از 6 ماه آموزش نظامی در پادگان ها، آنان را به روستاها فرستاد. به موجب این قانون، ارائه گواهی پایان خدمت سربازی و یا معافیت از آن، در شمار یکی از مدارک ضروری برای استخدام زنان در ادارات و سازمان های دولتی و غیر دولتی قرار گرفت و کلیه سر دفتران نیز مکلف شدند تا از ثبت ازدواج دخترانی که به خدمت سربازی نرفته اند خودداری نمایند و این قانون تا بهمن ماه 1357 و پیروزی انقلاب اسلامی برقرار بود. اگر چه در زمان نخست وزیری شریف امامی، عملاً مسئله سربازی رفتن دختران منتهی شد.

از دیگر اقداماتی که سازمان زنان برای جلب توجه مردم بویژه زنان کشور بدان دست زد، زمینه سازی تدوین لایحه حمایت از خانواده و ایراد فشار برای تصویب آن در مجلسین شورای ملی و سنا بود.

یکی از مواد قانون حمایت از خانواده، سقط جنین و قتل نفس را مجاز می دانست و آن را منوط به خواست و تصمیم گیری زنان دانسته بود. اشرف در این باره می نویسد:

«تا زمان انقلاب [اسلامی] ... ما حتی موفق شده بودیم که سقط جنین را ... امکان پذیر سازیم. زیرا مذهب اسلام راه دیگری را در برابر ما

باز نگذاشته بود. با خارج ساختن مسئله سقط جنین از محدوده حقوقی جنایت و با ایجاد یک سلسله قواعد پزشکی، راه را برای تصمیم گیری زن در این باره باز کردیم ...»

بدین ترتیب در سایه حمایت های اشرف علاوه بر آنکه سقط جنین -که در شرع اسلام قتل نفس شمرده میشود - آزاد شد و تحت لوای قانون حمایت از خانواده، قوانینی به تصویب رسید که عمده ترین هدف آن متلاشی کردن خانواده ها بود. مقوله ای که امروز اشرف پهلوی با افتخار از آن دم میزند. البته زمانی که دهها انسان بیگناه به جرم مخالفت با اشرف و به دستور وی به مرگ محکوم شده اند، حتما قتل نفس کودکان برای وی چندان مهم نبوده است!

فصل ششم: پایان روزهای اقتدار

سفر به روسیه

هنگامی که رژیم پهلوی مردم مسلمان تهران را در 17 شهریور 1357 به خاک و خون کشید، اشرف میهمان رسمی دولت اتحاد جماهیر شوروی بود و به بازدید از تاسیسات و جاذبه های شهر آلمان، پایتخت قزاقستان مشغول بود. وی پس از آگاهی از حوادث خونین تهران، بنا به ابتکار شخصی، کوشید تا با لئونید برزنف، صدر هیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی ملاقات کند و از او برای حفظ و ماندگاری برادرش در سرپرندگی یاری بخواهد. اما این درخواست با عذر خواهی فراوان دیپلماتیک پذیرفته نشد.

اشرف جلوه هایی از حرکت براندازی مردم را در مسیر فرودگاه تا کاخ سعد آباد به چشم می بیند و با ناباوری و تلخی و حرمان می پذیرد که دوران شکوه و اقتدار خاندان پهلوی به سر آمده است:

«وقتی هواپیما در فرودگاه مهرآباد به زمین نشست، من با واقعیت تلخی روبرو شدم. دسته هایی در اطراف میدان شهیدان به تظاهرات مشغول بودند و به من نیز گفته شد که راه ها بسته است و من باید با هلی کوپتر به خانه ام در سعد آباد بروم.»

اشرف پس از رسیدن به کاخ سعد آباد، شتابزده به دیدار محمدرضا پهلوی می رود. اما برادرش به جای استقبال شادمانه از او و پرسیدن از نتایج سفرش به روسیه، روی ترش می کند و وی می خواهد تا هرچه سریعتر ایران را ترک گوید. اشرف به شیوه معمول و رایج دوران پهلوی، چاپلوسی پیشه می کند و خطاب به برادر تاجدارش می گوید:

«من اینجا شما را تنها نمی گذارم. تا وقتی اینجا هستید، من هم با شما می مانم.»

اما محمدرضا که می داند فرجام کارش نزدیک است، فریاد کنان و با خشم، اشرف را از خویش می راند:

«برای اولین بار از وقتی که بزرگ شده بودیم، او صدای خود را به بلند کرد: «من به شما می گویم که بخاطر آرامش من هم که شده است، باید بروید.»

با این همه اشرف پس از فرار محمدرضا از کشور و در شرایطی که کمتر کشوری حاضر به پذیرش وی و خانواده اش بود، به مدد روابط پشت پرده ای که با آمریکایی ها داشت، زمینه حضور شاه در «باهاما» را فراهم آورد. نویسنده کتاب آخرین سفر شاه با اشاره به روابط نزدیک اشرف و آمریکایی ها در این باره می نویسد:

«صبح روز 30 مارس، شاه و ملکه و همراهان با اتومبیل به فرودگاه رباط رفتند تا سوار هواپیمای 747 اختصاصی ملک حسین شوند، تا چند ساعت پیش آنها نمی دانستند که کجا بروند، آفریقای جنوبی محتمل ترین محل به نظر میرسید، اما در این میان اشرف پهلوی از راکفلر خواسته بود که توجه بیشتری به وضع نامساعد شاه بنماید و او مرتب مشغول بحث با هنری کیسینجر بود. اما در آخرین لحظه دولت با هاما موافقت کرد.»

احمد علی مسعود انصاری نیز درباره این قسمت از زندگی اشرف در خاطراتش می نویسد:

«با نمایان شدن اولین شکاف ها در سقف سلطنت که حتی شاه و نزدیکانش هم با تمام غفلتشان آن را دیدند و خطر فرو ریختن کاخ حکومت را احساس کردند، به برادرش پیشنهاد کرد که در ایران بماند و در کنار او دوفری برای حفظ تاج و تخت بجنگند. اما شاه که روحیه او رانداشت و از بدنامی اوهراس داشت و میدانست با بالا گرفتن ماجرا حضور اشرف، با آن گذشته و ماجراهای مرد بارگی فراوان و فساد مالی و قاچاق و بی پروایی های اخلاقی، نقطه ضعف بزرگی خواهد بود این پیشنهاد را نپذیرفت و به او گفت: بهتر است هرچه زودتر از کشور خارج شوی؛ زیرا تو مرکز حملات قرار خواهی گرفت و این به ضرر همه ما تمام خواهد شد.»

شاه و خانواده اش هنگام ترک ایران مقدار زیادی از جواهرات خود را به همراه بردند. بویژه اشرف که قبل از شاه از ایران خارج شد و فرصت کافی برای خروج عمده جواهراتش از ایران را داشت:

«[اشرف] پیش از اوج گیری انقلاب از ایران خارج شده بود و به همین سبب هم سرفرصت عمده جواهرات خود را از ایران خارج کرده بود...»

به این ترتیب اشرف پهلوی از ایران خارج شد. او که نمیخواست مرگ اقتدار خاندان پهلوی را ببیند، در آن سالها خود را رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد معرفی می کرد. به همین سبب پس از مدتی هرزه گردی در قمارخانه های اروپا به نیویورک رفت. اما فریاد الله اکبر و طنین فریاد انقلاب اسلامی ایران در نیویورک هم شنیده شد. با ورود اشرف به نیویورک در اوایل ماه های سلطنت پهلوی اعلامیه اعضای هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد به این شرح انتشار یافت:

«هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد، ضمن ابراز همبستگی با انقلاب مردم ایران، از این پس اشرف پهلوی را به عنوان رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل به رسمیت نمی شناسد.»

اشرف در حالی که در خانه 4 میلیون دلاری اش در نیویورک - که با پول بیت المال ملت ایران خریداری شده بود- استراحت می کرد، از صدور این اعلامیه با خبر شد و این فرجام غمباری برای او به حساب می آمد. فرجامی تلخ برای زنی که 15 سال بر مسند ریاست هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل تکیه زده بود و آرزو داشت، روزی به مقام دبیرکل این سازمان برسد. اما اعلامیه کارمندان هیئت نمایندگی ایران اشرف را از اریکه قدرت به زیر کشید.

با پیروزی انقلاب اسلامی، گروهی از جوانان ایرانی مقیم آمریکا به کاخ 4 میلیون دلاری او حمله کردند و اشرف درمانده از همه جا، پلیس را به

یاری طلبید. اشرف در روزها و ماه های نخستین پیروزی انقلاب اسلامی، با التهاب های فراوانی مواجه شد. پسرش شهیار شفیق در ایران بود و او از بیم اینکه فرزندش به دست نیروهای انقلاب بیفتد و محاکمه شود، خواب و راحتی نداشت. برادرش محمدرضا پهلوی در بدرکشورهای مختلف بود و جایی برای استقرار و اقامت نمی یافت. وی در خاطراتش از آن روزها نوشته است:

«این روزها برای من به خصوص از جهت دیگری نیز پراز عذاب بود. زیرا از حال پسرم شهیار نیز خبر بدم و نمی دانستم چه بر سرش آمده است. روزنامه ها گزارش داده بودند که او را دستگیر ساخته اند... و رژیم انقلاب حکم اعدام او را صادر کرده است...»

اما شهیار شفیق که فرمانده واحد هاورکرافت نیروی دریای بود، خود را به دوی رساند و از آنجا خبر سلامتی اش را به مادرش اطلاع داد. وی پس از چندی به پاریس سفر کرد و همگام با عناصری چون سپهبد اویسی - قصاب 17 شهریور - به فعالیت های ضد انقلابی پرداخت و سرانجام در ششم دی ماه 1358 در یکی از خیابان های پاریس به قتل می رسد.

اشرف مرگ پسرش را به جمهوری اسلامی ایران نسبت داد.

پس از سقوط

اشرف پهلوی از نخستین روز سرنگونی رژیم پهلوی همواره مشغول توطئه و تلاش برای براندازی جمهوری اسلامی است. او با گردآوری عده ای از روشنفکران وابسته و نویسندگان و روزنامه نگاران قلم به مزد، سعی در شتاب بخشیدن به حرکت های براندازی و خصمانه علیه نظام اسلامی ایران را داشته است.

از جمله فعالیت های اشرف پهلوی بر ضد جمهوری اسلامی ایران کمک های مالی وی به دفتر سیاسی رضا پهلوی است که در جهت براندازی نظام جمهوری اسلامی تشکیل شده است، او در این راه از حمایت مالی و سیاسی سازمان جاسوسی «سیا» نیز برخوردار بوده است.

احمد علی انصاری از عوامل مرتبط با دربار، در خاطرات خود در این باره می نویسد:

«از آنجا که سازمان «سیا» بر آن شده بود که رضا پهلوی و دفترش را رسماً و به طور کامل در اختیار بگیرد، بودجه خاصی برای آن دفتر تعیین کرد ... با تصویب این بودجه، اشرف پهلوی که همیشه اهل عمل است و به قول معروف سرش برای این کارها درد میکند، وارد کار شد و یک میلیون و سیصد هزار دلار هم او به بودجه عملیات کمک کرد و بدین ترتیب بودجه عملیات سیاسی دفتر رضا را قوت بخشید.»

واضح است که این نوع کمک های مالی بیانگر ثروت هنگفتی است که اشرف طی سالها حکومت شاهنشاهی به طرق مختلف و با لطایف الحیل برای خود جمع کرده بود و حال که اساس حکومت پهلوی برچیده شده، به خیال براندازی نظام اسلامی و بازگشت حکومت پهلوی از هیچ کمکی دریغ نمی ورزید. احمدعلی انصاری که مسئولیت امور مالی دفتر رضا پهلوی را در خارج کشور بر عهده داشت در خاطرات خود از وضعیت مالی اشرف چنین سخن به میان آورده است:

«ثروت اشرف حداقل تا پیش از آنکه تمام ثروت شاه به وراثت او انتقال یابد، از تمامی افراد این خاندان بیشتر است. وی که سالها [،] پیش از همه در خارج سرمایه گذاری کرده و ماجرای فعالیت های وی در قاچاق فروشی و غیره زبانه زد خاص و عام است، آنچنان ثروتی دارد که این ارقام برای او به حساب نمی آیند. حتی هفتادو پنج میلیون دلاری که در دو معامله از دست داد خم به ابرویش نیاورد. گویی از چشمه ای پر آب دو سطل آب برداشته باشند. یکی از این دو رقم سی و پنج میلیون دلاری که در جریان ایجاد بانکی در هنگ کنگ در اوایل دهه 80 از دست داد و گفته می شود که شریک آمریکایی او این پول را به جیب زد و برد. دیگری حدود چهل میلیون دلاری بود که ظاهراً چند سال پس از آن در جریان سرمایه گذاری در چین که توسط رضا گلبرخی انجام گرفت، از دست داد. اما به حق باید گفت که اگر در پشت این ثروت شخصیت اشرف نبود هرگز اینگونه کمک ها صورت نمی گرفت ... هر جا که به کمک مالی نیاز بود اشرف با جاه طلبی فراوانش وارد عمل می شد، از آن جمله پنج میلیون دلار در قاهره به فرج داد و یا به اویسی کمک کرد و یا حدود دویست میلیون دلار برای طرح «سیام» با فعالیت آرمئو اختصاص داد و یا برای ایجاد «بنیاد مطالعات فرهنگ ایران» چند میلیون دلار سرمایه گذاری کرد ...»

اشرف همچنین برای برگزاری جلساتی جهت مقابله با نظام جمهوری اسلامی که در بین سلطنت طلبان آمریکا برگزار میشد نیز به دفتر رضا پهلوی کمک می کرد:

« .. به فکر برگزاری جلسه ای در غرب آمریکا که مرکز اصلی طرفداران سلطنت طلب است افتادند. باز اشرف بر روال همیشه بودجه اصلی کار را تامین کرد و یک میلیون دلار به دفتر رضا داد.»

این همه کمک های اشرف به رضا پهلوی در حالی بود که رضا پهلوی برای اشرف ارزشی قائل نبود و وی را فاسد می خواند:

« ... او حتی در مورد فامیلش هم بد می گفت. از جمله اشرف را فاسد و شاهپور غلامرضا را دزد می خواند.»

یکی از اولین اقدامات اشرف پهلوی پس از سقوط و فروپاشی رژیم سلطنتی در ایران، تأسیس و سازمان دهی مرکزی به نام بنیاد مطالعات ایران بود. هدف این بنیاد ظاهراً حمایت از فعالیت های فرهنگی و تلاش هایی در جهت ایران شناسی و متمرکز ساختن این قبیل کارها اعلام شده بود. اما او زیر پوشش این بنیاد، ساماندهی و هماهنگ کردن نیروهای ضد انقلاب سلطنت طلب رافراهم کرد. اشرف از این بنیاد به صورت ابزاری سود می برد. وی گروهی از شبه روشنفکران وابسته و غرب گرا را در این بنیاد گرد آورده و با پرداخت حقوق و دستمزدهای کلان و فراهم آوردن امکانات لجستیکی و پشتیبانی برای آنان سعی در شتاب بخشیدن به حرکت های ضد انقلابی خویش دارد. وی سرپرستی و مسئولیت بنیاد مطالعات ایران را بر عهده مهناز افخمی - وزیر مشاور در امور زنان کابینه هویدا و دبیر کل سازمان زنان ایران در ایام افتخار خاندان پهلوی - گذاشت و بودجه و اعتبارات هنگفتی در اختیار او قرار داد تا از آن جهت ساماندهی و تقویت گروه ها و کانون های ضدانقلابی و معارض جمهوری اسلامی بهره برداری نماید.

بنیاد مطالعات ایران، ابتدا فصلنامه ای به نام «ایران نامه» انتشار داد و هر سال سر دبیری آن را به یکی از افراد سرشناس جریان روشنفکری وابسته واگذار کرده است. از جمله افرادی که تاکنون به سر دبیری این فصلنامه انتخاب شده اند، باید از داریوش آشوری، چنگیز پهلوان و داریوش شایگان نام برد.

سازمان دهی و ایجاد روزنامه های مخالف جمهوری اسلامی و تقویت رادیو و تلویزیون های ضد انقلابی، بویژه رسانه های سلطنت طلب از دیگر اقداماتی است که اشرف پهلوی از هنگام فرو پاشی رژیم پهلوی دنبال کرد. تشویق سناتور مصطفی مصباح زاده به انتشار هفته نامه

کیهان چاپ لندن بخش عمده ای از هزینه های آن در شمار نخستین اقدامات اشرف پهلوی در این عرصه بود.

چند سالی اشرف موضوع حمایت خود از هفته نامه کیهان لندن را علنی نمی کرد. اما بعد از جنگ تحمیلی و از زمانی که سیاست برخورد با ایران دچار دگرگونی شد، به صورت علنی در عرصه انتشار این نشریه فعال شد. او در این زمان بخش عمده ای از سهام هفته نامه کیهان را به مبلغ 800 هزار پوند از مصباح زاده خریداری کرده و دکتر اکبر اعتماد، رئیس اسبق سازمان انرژی اتمی ایران در زمان محمد رضا پهلوی، که یکی از مردان بی شمار زندگی اش بود را به نمایندگی خود در این نشریه گماشت و اینک سالهاست که هفته نامه کیهان زیر نظر و با سرمایه اشرف پهلوی انتشار می یابد.

«اشرف پهلوی» پس از مرگ مادرش «تاج الملوک»، خواهرتنی اش «شمس» و خواهر کوچک ناتنی اش «فاطمه» در سن 87 سالگی با بیماری «آلزایمر» (از دست دادن حافظه) دست به گریبان است و در سکوت و فراموشی، افسردگی و انزوا بسر می برد.

زنی که هرگز نتوانست «ایران» و «ایرانی ها» را دوست بدارد و در صفحات تاریخ به جز بدنامی و ننگ چیزی از خود به یادگار نگذاشته است. البته اشرف در عین ناتوانی، بسیاری از چهره های ورشکسته سیاسی و نظامی را به حضور می پذیرد و در قبال طرح خیالی براندازی نظام جمهوری اسلامی، به آنها کمک های مالی می کند. حتی دفتر رضا پهلوی نیز با آن همه دارایی نقدی، منقول و غیر منقول، از اشرف کمک مالی میگیرد. بسیاری از بنیادها و نشریه هایی که تحت لوای خدمت به فرهنگ ایران زمین فعال شدند از حساب اشرف تغذیه مالی میشوند و این پیرزن همچنان در رویای بازگشت و برقراری بساط دیکتاتوری شاهنشاهی است، آرزویی که به مانند برادر و خواهرانش با خود به گور خواهد برد.